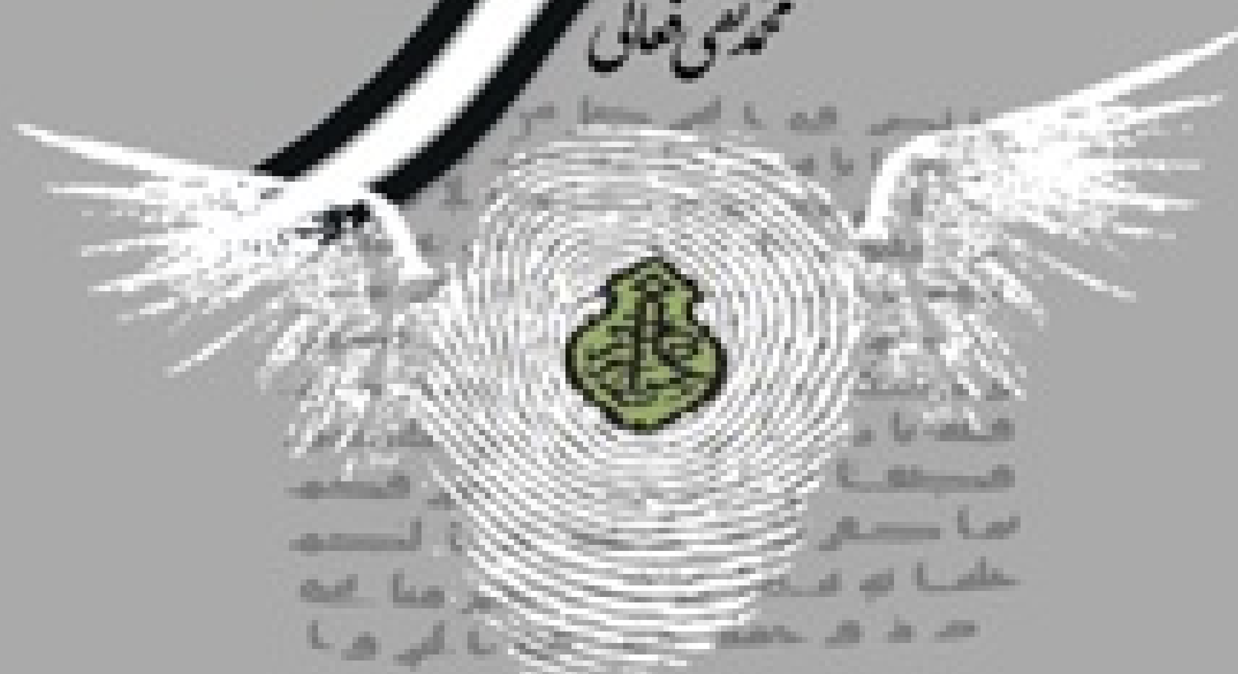
اسرار عرفانی عمره

محمدتقی فعالی



بسم الله الرحمن الرحیم

اسرار عرفانی عمره

نویسنده:

محمدتقی فعالی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اسرار عرفانی عمره

مشخصات کتاب

سرشناسه : فعالی، محمدتقی، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور : اسرار عرفانی عمره/ محمدتقی فعالی؛ [برای حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت].

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۲۲۴ ص.

شابک : ۲۳۵۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۱۵۰-۲

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ چهارم)

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۷ (فیپا).

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۱۹] - ۲۲۴ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : حج عمره

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۹۲/ف۷الف۵ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۳۰۹۹۰۴

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص: ۱۱

پیشگفتار

عمره، بریدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سفر از خلق به حق و دور شدن از غیر خدا، انسان با رفتن به عمره مزه‌ای از ملکوت می‌چشد. او خموشی است که به بارگاه نور، بهجت و سرور راه یافته است، سلوک عمره منازل و مقاماتی دارد که دیدار حق، اوج آن است؛ عمره راه رستگاری و فوز عظیم است.

هر عبادتی مخصوص کاری است، اما عمره تنها عبادتی است که تمام عبادت‌ها را در برمی‌گیرد. در عمره نماز، استغفار و زهد معنا می‌شود. فلسفه اشک در عمره نمودار می‌گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه‌اش به اوج می‌رسد. زائر چون ستاره‌ای درخشان در آسمان تاریکی‌ها می‌درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می‌شود. انسانی که به عمره می‌رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می‌کند. زیارت خانه خدا، و گردش به دور خانه یار، از غذاهایی است که خدای سبحان بر سر سفره خود نهاده است تا باریافتگان ملکوت از آن بهره بگیرند.

حکمت عبودیت در عمره به کمال می‌رسد؛ عمره آزمون انسان‌هاست، عمره نشانه عظمت بی‌پایان الهی است، تجدید خاطره با رسول خدا صلی الله علیه و آله، سرزمین وحی و اهل‌بیت علیهم السلام عصمت در عمره شکل می‌گیرد، عمره ذکر خداست. عمره بازار خداست و عمره گزار در این بازار با خدا معامله می‌کند و از او مزد می‌ستاند.

زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر

ص: ۱۲

خـدا وارد شده است. خداوند عمره‌گزار را میزبانی می‌کند، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسؤولیتش را به عهده می‌گیرد. زائر در این میهمانی بر سـفره گسترده الهی نشسـته و با غـذاهای آسـمانی تغذیه می‌شود. میهمان، میزبان را می‌بیند و به دیدار او می‌رود. خداوند کرامت‌ها و هدایای خود را به او ارزانی می‌دارد؛ بهره میهمانی خدا بهشت است.

عمره دارای اسـرار و معانی باطنی است که اولین سـرّ آن، فهم است. عمره‌گزار بایـد بداند که اگر می‌خواهد به دیدار حق نایل شود بایـد از شـهوات دل برکنـد، از لـذات منقطع شود و فقـط به انـدازه ضـرورت نصـیبی از دنیـا برگیرد. سـزاست در تمـامی حرکات و سکنات، خود را برای خدا خالص کند، سلوکی خالصانه در پیش گیرد، انس بیشتری با خدا گیرد، نفس خود را به مجاهدت عادت دهد.

دومین سـرّ بـاطنی عمره، شوق است. بعـد از آن‌که سالـک عمره‌گزار معانی باطنی را فهمیـد، شوقی درونی برای دیـدار خانه خـدا و دیدار خدا پیدا می‌کند، او قصد زیارت می‌کند و باید سخت بکوشد تا به این رزق نایل آید و شایسته دیدار حق گردد.

اگر در قلبی شوق لقای حق پدید آید، او اسـباب لقا را فراهم می‌کند؛ در این صورت زائر تمامی شـرایط و وسایل لقا را آماده کرده خود را مهیا برای دیدار بیتی می‌کند که انتسابی به معشوق او دارد، او سر از پا نمی‌شناسد و برای ملاقات یار لحظه شماری می‌کند.

سومین سرّباطنی عمره، عزم است. زیارت بیت اللَّه عزم و تصمیم می‌خواهد.

زائر باید اهل و وطن را گذاشـته، از شـهوات و زخارف دنیا مهاجرت کند، وجهی به سـمت او داشته و ارزش بیت در نظرش بزرگ آیـد. عمره گزار بدانـد کـه عزم، امر مهـم و رفیعی دارد، دیـدار خـانه دوست و تقرب به‌حریم یـار، خطیر و عظیم است. طلب عظیم، عزمی عظیم می‌طلبد. باید عمل خالص گردد و زائر درون را با اخلاص برای زیارت بیت اللَّه مستعد کند.

ص: ۱۳

چهارمین سرّ باطنی عمره، قطع علاقه است. مسافر عمره باید تائب گردد، از تمامی معاصی و جرم‌ها دوری گزینند، حقوق دیگران را جبران کند، حق اللَّه را تأمین سازد، کسی که قصد بیت مَلِکی دارد امر او را ضایع نمی‌کند، با او مخالفت نمی‌کند، او را کوچک نمی‌شمارد، از این‌که دست خالی نزد او برود حیا می‌کند، خوف آن دارد که ملک او را نپذیرد. ملوک دنیا میهمانی پاک و پاکیزه می‌خواهند؛ اما خدای سبحان خواسته است میهمانان و زائرانش با چهره‌ای غبار گرفته نزد او بیایند تا او به آنها مباهات کند.

کسی که عازم عمره است و قصد او کرده، باید با این سفر از اهل و مال و وطن قطع علاقه کند و خود را برای سفری متفاوت مهیا سازد. این قطع علاقه او را آماده سفر اخروی کرده، استعداد حلول موت را به ارمغان می‌آورد.

پنجمین سرّ باطنی عمره، راحله است. کسی که به دیدار حق باریافت و درک حضور او کرد، مشقات و رنج‌ها بر او هموار و آسان می‌شود. سفر حج، گویا سفر آخرت است. شاید مرگ نزدیک باشد، باید برای رحل و ارتحال آماده بود؛ عمره برای آماده سازی سفر ابدی است. این سفر زاد و توشه لازم را در اختیار می‌گذارد، تقرب به خدا را برای انسان ممکن می‌کند؛ لباس احرام کفن است، خروج از وطن، خروج از دنیاست. نظر به بیت اللَّه حضور در بارگاه الهی در قیامت است. در آنجا انسان‌ها را با زادشان می‌سنجند، کسی که توشه‌اش دنیاست، آن را در دنیا گذارده است و هم اکنون دستش خالی است و کسی که از تقوا توشه بر گرفته، چیزی برای عرضه نزد پیشگاه عظیم الهی دارد.

عمره دو گونه است؛ عمره عوام و عمره خواص. عمره عوام قصد کوی دوست است و عمره خواص قصد روی دوست، آن، رفتن به سرای دوست و این، رفتن برای دوست. عوام به نفس روند تا در و دیوار ببینند، خواص به جان روند تا دیدار یابند، کسی که به نفس رود وجد یابد و بار کشد تا گرد کعبه برآید و کسی که به جان

ص: ۱۴

رود بیارامد و بیاساید تا کعبه گرد سرایش درآید.

اثر پیش رو دارای سه بخش است:

بخش اوّل اختصاص به حرم دارد و خود دارای سه فصل است که به ترتیب به شهر مکّه مکرّمه، مسجدالحرام و اسرار عرفانی کعبه پرداخته است.

دوّمین بخش، شامل اسرار نورانی، معنوی و عرفانی مناسک عمره می‌شود.

سوّمین بخش مباحثی را پیرامون فضایل شهر پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجدالنبّی صلی الله علیه و آله و بقیع پیش‌رو قرار می‌دهد.

شایان ذکر است اثر حاضر، تلخیصی از کتاب «اسرار عرفانی حج» می‌باشد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از مساعی گرانقدر نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجاج ایرانی، حضرت آیهٔ‌اللّه جناب آقای محمّد محمدی ری‌شهری و نیز معاونت محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظّم رهبری، حضرت حجهٔ‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سیّدعلی قاضی‌عسکر تشکّر و قدردانی نمایم.

به کعبه رفتم و ز آنجا، هوای کوی تو کردم‌جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه، دست تمنّادراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم‌دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت‌من از میان همه روی دل به سوی تو کردم

مرا به هیچ مقامی نبود، غیر تو نامی‌طواف‌و سعی که کردم به‌جستجوی تو کردم

محمّد تقی فعالی

ص: ۱۵

فصل اوّل: جایگاه و اسرار عمره

اشاره

ص: ۱۶

ص: ۱۷

نامگذاری حج و عمره و حکمت‌ها

حج در لغت به معنای قصد آمده است(۱) لذا با حرف «الی» متعدی می‌شود؛ «حج الینا» یعنی قصد ما را کرد.

حج بیت اللَّه الحرام یعنی قصد خانه خدا را داشتن برای انجام مناسک و حاجّ به معنای کسی است که مقصد و مقصودش زیارت خانه خدا باشد.

حج اکبر؛ حجّی که همراه با وقوف در عرفات باشد، حج اصغر؛ حج بدون وقوف یا به تعبیر دیگر عمره است.(۲) معنای دیگر از امام پنجم علیه السلام نقل شده است. ابان بن عثمان از امام باقر علیه السلام درباره علت نامگذاری حج سؤال کرد و امام علیه السلام فرمود:

«حَجَّ فُلَانٌ؛ أَیْ أَفْلَحَ فُلَانٌ»؛

«فلانی حج کرد، یعنی رستگار شد.»

شاید این نامگذاری به لحاظ نتیجه باشد. کسی که قصد خانه یار می‌کند و به دیدار و وصال او نائل می‌شود قطعاً به فلاح و رستگاری نزدیک شده،

۱- معجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۵۶؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ قاموس المحیط، ج ۱، ص ۳۸۶

۲- همان.

ص: ۱۸

مقرب می‌شود؛ بنابراین، نتیجه قصد بیت، رستگاری است و فوز و فلاح، غایت و مقصود قصد بیت است که البته چیزی جز هم‌نشینی و هم‌سخنی با خدا نیست. اگر کسی قدر و منزلت این مجالست را بداند، قالب تهی می‌کند و یک لحظه مرغ وجودش تاب تحمل قفس جسم را نمی‌کند.

«فضیل بن عیاض می‌گوید: جوانی دیدم اندر موقف خاموش ایستاده و سر فرو افکنده همه خلق اندر دعا بودند و وی خاموش! گفتم: ای جوان تو نیز چرا دعایی نکنی. گفت: مرا وحشتی افتاده است، وقتی که داشتم از من فوت شد. هیچ روی دعا کردن ندارم. گفتم: دعا کن تا خدای تعالی به برکت این جمع تو را به سرّ مراد تو رساند. خواست که دست بردارد و دعا کند، نعره‌ای از وی جدا شد و جان با آن نعره از وی جدا شد.(۱)»

حج به معنای قصد است و قصد بدون مقصود ممکن نیست. مقصد، حج بیت اللّه و کعبه است.

کعبه دو قسم است؛ کعبه صوری و کعبه معنوی. آن که به دنبال صورت کعبه است، حج ظاهری به جای آورده و از رسیدن به باطن حج محروم است.

به این گونه حج، «حج آفاقی» می‌توان گفت.

اما اگر مقصد حج، کعبه معنوی و بیت واقعی و حقیقی بود، «حج انفسی» حاصل شده است. در حج انفسی احرام، تلبیه، طواف، نماز طواف، سعی، معنای دیگری دارد و صورتی واقعی پیدا می‌کند و گرنه در حدّ ظاهر و سیر آفاق و انجام اعمال بی محتوا باقی خواهد ماند.

کعبه معنوی و بیت اللّه حقیقی، مقام قلب است. مقام قلب دو مقام است؛ یا مقام قلب انسان کبیر، که همان بیت معمور یا لوح محفوظ است و یا مقام

۱- کشف المحجوب، ص ۴۲۶

ص: ۱۹

قلب انسان صغیر که از آن به مقام نفس یا مقام فؤاد تعبیر می‌شود؛ بنابراین، مقصد حج انفسی، یا اتصال به حقیقت انسان کامل است یا اتحاد با حقیقت انسان صغیر، که در هر دو صورت، حاجی گامی در جهت نیل به حج حقیقی برداشته است.

عمره عمل صالح است و عمل صالح دو گونه است؛ عمل صالحی که مربوط به اهل شریعت است و آن عملی است که ریا و سُمعه یا شکی در آن نباشد، بلکه خالص برای رضای خدا صورت گیرد؛ اما عمل صالح واقعی مربوط به اهل حقیقت است. آنان که اهل وصل‌اند، به هنگام عبادت جز صاحب عبادت نمی‌بینند. عمل آنها محجوب نیست بلکه با شهود حق صورت می گیرد.

کسی که به این مسیر برود و در این راه گام نهد، بر آیات، اسرار و حقایق معنوی واقف می‌شود و برای خود زاد اخروی برمی گیرد. چنین کسی به علوم حقیقی و موت ارادی نایل آمده و حجاب‌ها را یک به یک پشت سر می گذارد و به تدریج به مدینه واقعی و کعبه مقصود گام می‌نهد و این حج انفسی است که حج انسان‌های باایمان و اهل حقیقت است.

عارفان برای عمره و مقام ابراهیم دو مقام معتقدند(۱): یکی «مقام تن» و دیگری «مقام دل»؛ مقام تن، احرام، دخول به حرم، طواف، نماز، سعی، تقصیر است. اما مقام دل که اشاره به باطن حج دارد، مقام خُلّت ابراهیم است. در این موضع، عمره گزار باید از عادات اعراض کند، به ترک لذات بپردازد، از ذکر غیر او پرهیز و از تمامی ماسوا اجتناب کند، سنگ به هوای نفس زند تا به مقام امن الهی و رمی از اغوای شیطان نایل شود.

آنگاه که ابراهیم به مقام خلّت رسید و خلیل اللّه نام گرفت، از علایق

۱- کشف‌المحجوب، ص ۴۲۲

ص: ۲۰

گذشت و دل از غیر او بگسست. آنگاه که ابراهیم به منجنیق آمد و او را به سمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل آمد و از او پرسید: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم پاسخ داد: «أمّا إِلَیکَ فَلا» «امّا به سوی تو، نه!»، سپس جبرئیل پرسید: از خدا هم حاجتی نداری؟ ابراهیم پاسخ داد: «حسبی مِن سؤالی علمه بحالی» «آگاهی او نسبت به من، بس است که از او نپرسم». از عارفی نقل است که گفت:

«در نخستین حج، من به جز خانه، هیچ چیز ندیدم، دوم بار خانه و خداوند خانه دیدم و سوم بار همه خداوند خانه دیدم هیچ خانه ندیدم.»(۱) خواجه عبد اللّه انصاری می گوید:(۲) «مرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند و نعمت باز نگیرد و اگر باز آیم بپذیرد و بنوازد و اگر روی به درگاه وی آرم نزدیک کند و اگر برگردم باز خواند و خشم نگیرد.»

۱- کشف المحجوب، ص ۴۲۴

۲- کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۷۱

ص: ۲۱

جایگاه عمره

اشاره

عمره، بریـدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سـفر از خلق به حق و دور شـدن از غیر خـدا، انسـان بـا رفتن به عمره مزه‌ای از ملکوت می‌چشد.

او خموشـی اسـت که به بارگـاه نـور، بهجت و سـرور راه یـافته است، عمره‌گزار به سـوی خـدا فرار می‌کنـد. سـلوک عمره منـازل و مقاماتی دارد که دیدار حق، اوج آن است؛ عمره راه رستگاری و فوز عظیم است.

فلسـفه اشک در عمره نمودار می‌گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشـینی با او در کنار خانه‌اش به اوج می‌رسد. زائر چون ستاره‌ای درخشان در آسـمان تاریکی‌ها می‌درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می‌شود. انسانی که به عمره می‌رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می‌کند.

درباره ارزش، اهمیت و جایگاه عمره مضامین گسترده و متنوعی وجود دارد که می‌توان به اهمّ آنها اشاره کرد.

الف: کفّاره گناهان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر عمره تا عمره دیگر، کفاره (گناهان) میان آن دو می‌باشد و پاداش حج مقبول، بهشت است».(۱)

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴

ص: ۲۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«هر گاه بنده مؤمنی از دنیا رفت و وارد برزخ شد شش صورت زیبا می‌بیند؛ یکی از سمت راست، دیگری چپ، یکی جلو، دیگری عقب، یکی نزد پاها و زیباترین صورت بالای سر. صورتی که از سمت راست می‌آید نماز، صورتی که از سمت چپ می‌آید زکات، صورت پیش رو روزه و صورت پشت سر حج و عمره است.

صورت زیبایی که نزد پاهای خود می‌بیند، صله رحم و زیباترین صورت و خوشبوترین بوها و وجیه‌ترین شکل‌ها را که بالای سر خود رؤیت می‌کند، ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام است.»(۱)

ب: انفاق برای عمره

باید دانست مسیری که انسان پول خود را هزینه می‌کند، اهمیت دارد. امکانات دو سمت و سو دارند؛ از یک نظر باید دید از کجا می‌آیند و چگونه حاصل می‌شوند، که از این جهت باید از راه حلال و خداپسند به دست آید؛ اما بعد دیگر، مصرف مال است. گاهی مال فراوان در مسیر نادرست مصرف می‌شود. چنین مالی ضایع شده و هیچ بازگشتی ندارد؛ اما زمانی مالی هر چند اندک در مسیر خوب هزینه می‌شود که این مال ماندگار است و باعث افزایش ثروت انسان می‌شود، به تعبیری ثروت

۱- محاسن، ج ۱، ص ۲۸۸

ص: ۲۳

چیزی نیست که برای خود اندوخته‌ایم، ثروت آن است که برای خدا بخشیده‌ایم؛ زیرا ثروت دارایی ماست، داشته‌های انسان بخشش‌های اوست. اگر دیگران را در مال خود سهیم دانستیم و برای آنان حقی قائل شدیم و این حقوق را به صاحبانش رساندیم. ثروت ما فزونی خواهد یافت. از این روست که قرآن می‌فرماید: انفاق باعث افزایش مال انسان می‌شود.

اینها شرایط عادی است، حال اگر امکاناتی که انسان در اختیار دارد در مسیر اموری مثل حج و عمره صرف شود، این افزایش فزونی می‌گیرد و درهمی از آن معادل هزاران درهم می‌شود.

ص: ۲۴

جایگاه عمره‌گزار

اشاره

زائر خـانه خـدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خـداست و به عنوان میهمان بر خـدا وارد شـده است. خداونـد عمره‌گزار را میزبانی می‌کنـد، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسؤولیتش را به عهده می‌گیرد. زائر در این میهمانی بر سـفره گسترده الهی نشسـته و با غـذاهای آسـمانی تغـذیه می‌شود. میهمان، میزبان را می‌بینـد و به دیـدار او می‌رود. خداوند کرامت‌ها و هدایای خود را به او ارزانی می‌دارد؛ تعابیر زیر را می‌توان برای عمره گزار به کار برد:

الف: میهمان خدا (ضیف اللّه)

زائر بیت اللَّه‌الحرام میهمان خدا می‌شود و خدا از او پذیرایی خواهد کرد.

خداوند سبحان به آدم علیه السلام چنین وحی نمود:

«منم خـدای صاحب بکـهٔ. اهل آن، همسایگان مننـد و زائرانش میهمانان من. آن را با آسـمانیان و زمینیان آباد می‌کنم، گروه گروه، ژولیده و غبارآلود به زیارت آن می‌آیند و با تکبیر و لبیک گویی، به درگاه من می‌نالند. پس هر که به قصد زیارت آید و جز

ص: ۲۵

آن نیتی نداشته باشد، مرا دیدار کرده و او میهمان من است و بر من نازل شده و سزاوار است که با کرامت‌های خود به او هدیه دهم».(۱) امیرمؤمنان علیه السلام برای انجام کاری وارد مکه شد، بادیه‌نشینی را دید که خود را به پرده‌های کعبه آویخته و با خدای خویش چنین می گوید: «ای صاحب خانه! خانه، خانه تو و میهمان، میهمان توست. هر میهمانی در میهمانی‌اش بهره‌ای دارد، پس امشب بهره مرا آمرزش من قرار بده».

حضرت علی علیه السلام خطاب به اصحابش فرمود: «خداوند بزرگوارتر از آن است که میهمان خود را رد کند.(۲)»

امام صادق علیه السلام حاجی و نیز عمره‌گزار را میهمان خدا خواند و فرمود:

«زائری که به خانه خدا می‌رود تا به خانه‌اش بازگردد، میهمان خداست».(۳) کسی که به میهمانی می‌رود معمولًا هنگام خداحافظی میزبان به او می گوید: باز هم بیا. دعوت مجدد خدا انسان را شایق می کند تا بار دیگر هم به دیدار او بشتابد؛ از این روست که ما هر سال از خدا طلب حج می کنیم و به او می گوییم:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَام، فِی عَامِی هَذَا وَ فِی کُلِّ عَامٍ، مَا أَبْقَیْتَنِی فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَ عَافِیَةٍ وَ سَعَةِ رِزْقٍ، وَ لا تُخْلِنِی مِنْ تِلْکَ الْمَوَاقِفِ الْکَرِیمَةِ، وَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِیفَةِ ...».(۴)

۱- الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۸۰

۲- امالی الصدوق، ص ۵۳۳، روایت ۷۴۲

۳- خصال، ص ۱۲۷، روایت ۱۲۷

۴- مفاتیح الجنان، دعاهای هر روز ماه مبارک رمضان.

ص: ۲۶

و جالب است که این دعا را در ماه مبارک رمضان می‌خوانیم؛ ماهی که در آن دعاها بیشتر مستجاب می‌شود.

ب: باریافته خدا (وفد اللّه)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باریافتگان الهی را سه دسته معرفی نمود؛(۱) رزمندگان، حج‌گزاران و کسانی که عمره بجا می‌آورند.

امام حسن علیه السلام فرمود:

«سه نفر در پناه خدایند ... و مردی که برای حج و عمره بیرون آید و جز برای خدا بیرون نیامده باشد. او باریافته خداست تا به خانواده‌اش بازگردد».(۲)

ج: در ضمان الهی (ضمان اللّه)

امام صادق علیه السلام به لحاظ اهمیت فراوان ضمانت الهی، در این باره فرمود:

«حج‌گزار و عمره‌گزار در ضمانت خدایند. اگر در راه رفتن به حج بمیرد، خداوند گناهانش را می‌آمرزد و اگر در حال احرام بمیرد، خداوند او را لبیک گوی بر می‌انگیزد و اگر در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در زمره ایمن شدگان محشور می‌کند و

۱- سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۱۳

۲- تنبیه الغافلین، ص ۳۰۳، روایت ۴۲۸

ص: ۲۷

اگر در راه بازگشت بمیرد، خداوند همه گناهانش را می‌آمرزد».(۱) ضمانت زائر یا معتمر بر خداست، بنابراین اگر عمرش باقی باشد، خداوند تا بازگشت به منزلش او را همراهی می‌کند، اجر او را هم می‌دهد و اگر از عمرش چیزی باقی نمانده باشد، خدای سبحان او را وارد بهشت می‌کند.

یکی دیگر از وجوه ضمانت الهی برای کسی که وارد حرم می‌شود، این است که خداوند دو فرشته خود را همراه او می‌کند تا طواف و سعی خود را درست انجام دهد. هر گاه به عرفه رسید، به او می‌گویند: خداوند از گذشته‌های تو درگذشت، به فکر آینده‌ات باش تا گناه نکنی.(۲) خداوند ضمانت خود را تا بدانجا گسترش داده است که حفظ بار و اثاثیه حاجی را نیز بر عهده گرفته است.(۳)

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، روایت ۱۸

۲- ثواب الاعمال، ص ۷۱، روایت ۶؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۴، روایت ۲۱

۳- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸، روایت ۱۸

ص: ۲۸

حکمت‌ها و آثار عمره

اشاره

عمره حکمت‌ها و علت‌های فراوانی دارد.

در اینجا برخی از آثار و برکات عمره بیان می‌شود:

الف: تندرستی

یکی از آثار حج و عمره صحت و سلامت بدن است. خدا به انسان وعده داده که اگر به تمتع یا عمره برود، بدنی سالم خواهد داشت؛ پس حج و عمره، سلامت جسمانی هم به انسان می‌دهد. امام سجاد علیه السلام این مژده را داد که:

«حُجُّوا وَ اعْتَمِرُوا تَصِحَّ أَبْدَانُکُم»؛(۱) «حج و عمره به جای آورید تا بدن‌هایتان سلامت باشد.»

شاید یکی از ابعاد آن، پیاده روی مستمر باشد. در حج، پیاده روی فراوان وجود دارد و از سوی دیگر می‌دانیم که یکی از بهترین ورزش‌ها پیاده‌روی است. همچنین هر گاه روح و روان انسان به سمت خلوص گراید، بدن از روح

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲

ص: ۲۹

تبعیت می کند و سلامت خود را باز می‌یابد. به عبارت دیگر روح و جسم دو موجود جدا از یکدیگر نیستند، بلکه وجودی درهم‌تنیده‌اند و در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند. هر گاه بدن سالم باشد، روح بهتر می‌تواند رابطه معنوی برقرار کند و اگر روح انسان ارتباطی عمیق با آسمان الوهیت داشته باشد، بر صحت و سلامت بدن و کالبد فیزیکی انسان تأثیر مستقیم دارد. از نکات جالب اینکه اگر کسی بکوشد تا حج خود را تکرار کند وبه اصطلاح «مدمن الحج» باشد، خداوند هرگز او را مبتلا به «حُمّی» (تب) نمی کند. به بیان دیگر او هرگز در آتش تب نمی‌سوزد.(۱)

ب: رزق فراوان

بخش مهمی از روایاتی که درباره آثار و حکمت‌های حج و عمره وارد شده، مربوط به نفی فقر و افزایش مال است. در این احادیث تعابیر متعددی وارد شده است نظیر: وسعت رزق، کفایت مؤونه اهل و عیال، کثرت مال، نفی فقر، غنا، نفی امعار و نفی املاق. این همه، نشان از اهمیت فراوان تأثیر حج در تأمین نیازهای مادی و دنیوی انسان‌ها دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«حُجُّوا لَنْ تَفْتَقِرُوا»؛(۲) «حج گزارید تا هرگز نیازمند نشوید.»

نکته جالب در این حدیث استفاده از تعبیر «لن» می‌باشد که دلالت بر نفی ابدی می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر به این واقعیت اشاره کرد و فرمود:

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۴

۲- جعفریات، ص ۶۵

ص: ۳۰

«حج و عمره فقر را می‌زدایند. همانگونه که کوره آهنگری زنگار آهن را می‌زداید».(۱) این تشبیه نشان می‌دهد که فقر و ناداری همانند زنگارهای آهن است.

اگر انسان بتواند زنگار زدایی کند، از لحاظ امکانات مادی هم بی‌نیاز خواهد شد. همانگونه که حج رفتن باعث بی‌نیازی مالی می‌شود، اگر کسی از حج تخلف کند، نتیجه‌ای جز فقر نخواهد داشت. به این حقیقت نبی اکرم صلی الله علیه و آله اشاره فرموده است:

«ای گروه مردم! حج خانه خدا را انجام دهید. پس هیچ خانواده‌ای وارد خانه خدا نمی‌شود، مگر آن‌که بی‌نیاز می‌گردد و از حج‌گزاردن تخلّف نمی‌کنند، مگر آن‌که تنگدست شوند».(۲) اگر از معنای وسعت رزق و بی‌نیاز شدن سؤال شود، پاسخ این است که منظور تأمین مخارج زندگی است. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«حج و عمره به جای آرید تا تندرست باشید، روزی‌هایتان وسعت یابد و مخارج خانواده شما تأمین گردد».(۳) اگر شخصی یا اجتماعی مبتلاـ به فقر شود، معمولًا به کارشناسان امور اقتصادی مراجعه می‌کند. حتی ممکن است کمیته‌های کارشناسی تشکیل دهند و بعد از مطالعات و پژوهش‌های دامنه‌داری، علل فقر را در جامعه بیابند و بر این اساس استراتژی‌ها و راه‌کارهایی را برای کاهش فقر در جامعه ارائه دهند نظیر: افزایش صادرات، افزایش تولید ناخالص ملی، کاهش مصرف و ....

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۵

۲- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۵۶، روایت ۳۲

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، روایت ۱؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۱۸، روایت ۱۸۰۵

ص: ۳۱

اما قرآن در کنار این عوامل، عامل مهمتر و برتری را معرفی می کند.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛(۱) «و اگر مردم شهرها و آبادی‌ها ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می گشودیم.»

اگر جمعی تقوا و ایمان پیشه کنند، درهای آسمان به اذن الهی جهت نزول برکات گشوده می‌شوند و امکان ندارد آسمان درهای خود را بگشاید و برکات نازل شود، اما فقر کاهش نیابد. اساساً فقر و غنا در زمین مربوط به آسمان است؛ بنابراین اگر ایمان و تقوا هویت جمعی پیدا کنند، از فقر کاسته شده، بر غنا افزوده می‌شود. همچنین اگر فردی به سمت ایمان بیشتری برود، از ثمرات آن یعنی کاهش فقر و ازدیاد مال بهره‌مند خواهد شد. خداوند امکانات دنیای خود را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که بیشتر به سمت او بروند، البته ممکن است در اختیار کفار هم قرار دهد، ولی تفاوت این است که کافر فقط در دنیا بهره‌مند است، اما مؤمن نصیبی در دنیا دارد و از بهره‌های اخروی او هم محظوظ خواهد شد.

از مجموع احادیث پیش به دست می‌آید که حج و عمره نافی فقر است و باعث کثرت مال و وسعت روزی را در پی دارد. این امر آزمودنی است و هر کس می‌تواند این واقعیت را در مورد خود و هر کس که به حج و عمره رفته به صورتی پیمایشی در نظر گیرد و نسبت به آن مطالعه کند. به هر تقدیر، حج و عمره با فقر مالی و مادی سازگار نیست و این حقیقتی آزمون‌پذیر است.

۱- اعراف: ۹۶

ص: ۳۲

ص: ۳۳

فصل دوّم: اسرار عرفانی کعبه

اشاره

ص: ۳۴

ص: ۳۵

کعبه، مقدس‌ترین و با احترام‌ترین خانه‌های روی زمین است.

خانه کعبه نخستین و برترین نقطه خاکـدان طبیعت است، کعبه در جایگاهی بسـیار مقدس قرار دارد و خداوند به‌آن‌نظر وعنایتی‌ویژه داشته و دارد.

خداونـد از هر چیز یکی را به عنوان بهترین برمی‌گزینـد. او از زمین، کعبه را برگزیـد، هیـچ منزلی روی زمین محبوب‌تر و عزیزتر از کعبه نیست، پس هتک حرمت آن جایز نبوده، بیرون رانـدن کسـی که به آن‌جا پناه برده هم جایز نمی‌باشد. کعبه سـتون دین و بنیاد بقای شریعت محمدی است، چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا یَزَالُ الدِّینُ قَائِماً مَا قَامَتِ الْکَعْبَهُ»(۱)؛

«مادامی که کعبه پابرجاست دین پایدار خواهد بود.»

اولین سؤال مطرح، این است که، ساختن کعبه از چه زمانی آغاز شد؟

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۱

ص: ۳۶

۱. شروع ساختن کعبه

درباره آغاز ساختن خانه خـدا احادیث متعـددی وارد شـده و در این زمینه به‌گونه‌های مختلف مطالبی مطرح شـده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند جبرئیل رانزد آدم و حوا فرستاد و به آن دو فرمود:

برای من خانه‌ای بسازیـد. جبرئیل برایشان نقشه کشـید. آدم حفر می‌کرد و حوّا (خاک را) منتقل می‌کرد تا به آب رسـید. از زیر آن چنین نـدا آمـد: بس است ای آدم، پس چون خانه را ساختند، خداوند به او وحی فرمود که بر گرد آن طواف کند و به او گفته شد: تو اولین کسی و این، اولین خانه است، سپس قرن‌ها گذشت تا آن‌که حضرت نوح حج به‌جا آورد، قرن‌ها گذشت تا آن‌که حضرت ابراهیم، پایه‌های آن را برافراشت.»(۱) امام باقر علیه السلام هم فرمود:

«اما آغاز این خانه چنان بوده که خداونـد به فرشـتگان فرمود: من در زمین جانشـین قرار می‌دهم، فرشـتگان پاسـخ دادند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟

خداونـد از فرشـتگان روی گرداند. آنها دیدند که این رویگردانی از خشم خداست، پس به عرش او پناهنده شدند. خداوند به یکی از فرشـتگان فرمان داد تا در آسـمان ششم در برابر عرش او خانه‌ای برایش بسازد به‌نام «ضُراح» که آن را برای آسمانیان قرار داد که هر روز هفتاد هزار فرشته طوافش می‌کنند و

۱- کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۱۳، روایت ۳۴۷۱۸

ص: ۳۷

بازنمی‌گردنـد و اسـتغفار می‌کننـد. پس چون آدم به آسـمان دنیا فرود آمـد، خداونـد فرمانش داد که این خانه را- که در مقابل آن بود- ترمیم کنـد. پس خداونـد این را برای آدم و نسـل او قرار داد همچنـان که آن خانه را برای آسـمانیان قرار داده بود.»(۱) در دو روایت پیش ساختن کعبه به آدم علیه السـلام نسبت داده شده است. خانه خدا را آدم علیه السلام به‌عنوان اولین پیامبر خدا حفر کرد و در آن‌جا خانه‌ای بنا نمود؛ این خانه معادل خانه‌ای است در عرش خدا که توسط فرشـتگان ساخته شد، اما در بعضی احادیث آمده است که ابراهیم علیه السلام کعبه را بنا کرد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«خداونـد به فرشـتگان فرمـان داد که در زمین برای او خانه‌ای بسازنـد تا هرکه از فرزنـدان آدم گناه کنـد، برگرد آن طواف نمایـد- آن‌گونه که فرشـتگان عرش خدا را طواف می‌کنند- تا از آنان خشـنود شود همچنان‌که از فرشـتگان راضـی شد. پس در محل کعبه خانه‌ای ساختند که زمان توفان بالا برده شد که اکنون در آسـمان‌چهارم‌است. هر روز هفتاد هزار فرشته بر گرد آن طواف می‌کنند و هرگز به‌سوی آن برنمی‌گردنـد. حضـرت ابراهیم علیه السـلام بر پایه همان، کعبه را بنا نهاد.»(۲) درباره زمان بنای کعبه دوقول پیـدا شد: برخی معتقدند که کعبه را حضرت ابراهیم علیه السلام ساخت و پیش از آن خانه‌ای به نام کعبه وجود نداشت، بعضی دیگر هم بر این باورنـد که خانه خـدا قبل از ابراهیم علیه السـلام ساخته شـده بود و نخستین سازنده کعبه آدم علیه السـلام است. می‌توان میان این دو قول جمع نمود: کعبه نخستین بار توسط آدم علیه السلام و به امر خدا بنا شد، اما بر اثر توفان نوح علیه السلام یا

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۷، روایت ۱

۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۲

ص: ۳۸

پدیده‌ای دیگر از بین رفت، پس از آن با راهنمایی خدا و به‌دست ابراهیم علیه السلام این بنا تجدید شد. لذا ابراهیم علیه السلام در بنای کعبه و آداب و مناسک آن نقشی عظیم دارد. تعبیر دقیق قرآن هم شاهدی بر این مدعاست:

«وَإِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ»(۱)؛

«و مکان خانه را برای ابراهیم آشکار کردیم.»

این حدیث هم تأیید دیگری است بر وجه جمعی که بیان شد، امام باقر علیه السلام داستان ساختن کعبه را چنین بیان می‌فرماید:(۲)

«چون خداوند، آدم را از بهشت فرود آورد فرمود: من همراه تو خانه‌ای فرود می‌آورم که بر گرد آن طواف شود، همچنان که عرش من طواف می‌شود و نزد آن نماز خوانده شود، همچنان که نزد عرش من نماز خوانده می‌شود. زمان طوفان، خانه بالا برده شد. پیامبران خانه خدا را حج می‌کردند ولی جای آن را (دقیقاً) نمی‌دانستند تا آن‌که خداوند جای آن را برای حضرت ابراهیم مشخص کرد. او هم خانه را از (سنگ) پنج کوه بنا کرد. کوه حرا، ثَبیر، لبنان، طور و حمر.»

نکته جالب و ظریفی که بدان تصریح شده است علت سیاهی جایگاه کعبه است در حالی‌که بر اساس احادیث، جایگاه کعبه از کف‌های روی آب ساخته شده که طبعاً باید سفید باشد، علت تغییر رنگ جایگاه کعبه و اطراف آن گناهان بشر و پیش از همه کشتن فرزند آدم بود. امام صادق علیه السلام فرمود(۳):

«جایگاه کعبه سرزمینی مرتفع و سفید بود که همچون خورشید و ماه می‌درخشید تا آن‌که از دو فرزند آدم، یکی آن دیگری را کشت پس سیاه شد، چون آدم فرود آمد خداوند همه‌جای آن

۱- حج: ۲۶

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۹، روایت ۶۷۳

۳- همان، روایت ۱

ص: ۳۹

زمین را برای او بالا آورد تا آن را دید. سپس فرمود: همه این از آن توست. گفت: خدایا این زمین سفید درخشان چیست؟ فرمود: آن زمین من است.»

حاصل آن‌که خانه خدا به امر خدا ساخته شد، جبرئیل آن را طراحی کرد، اولین پیامبر خدا و اب‌الأنبیا در ساختن آن دخالت داشتند، کعبه در برابر خانه خدا در عرش است، کعبه وسیله استغفار بنی‌آدم است، فرشتگان در ساختن کعبه نظارت داشتند، کعبه قطعه‌ای از بهشت است و هرکس به بهشت نظر کند، گناهانش آمرزیده می‌شود، نوح علیه السلام با کشتی خود چهل روز به دور کعبه گشت تا سرانجام در وادی جودی سکنا گزید.(۱) کعبه بعد از پیدایش در دوره‌های مختلف تاریخی تحولات و تطورات فراوانی به خود دید. کعبه در دوره انبیای پیشین، در عهد جاهلیت، در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله، در عصر خلفا و نیز دوره‌های بعدی تا به امروز ادامه حیات داده است. در این زمینه، کتب تاریخی، مباحث مبسوطی را مطرح کرده‌اند.(۲)

۲. اسرار نام‌های کعبه

اشاره

نام‌های کعبه هم در قرآن و هم در احادیث ذکر شده است و اسرار فراوانی ذیل آنها وجود دارد. در قرآن از خانه خدا بیست بار و جمعاً در شانزده آیه یاد شده است، بدین صورت که واژه «کعبه» دوبار، واژه «البیت» هفت بار،

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۵۲

۲- ر. ک: تاریخ الکعبة المعظمة؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۴- ۸۳؛ تاریخ عمارة مسجدالحرام؛ بناء الکعبه علی قواعد ابراهیم علیه السلام؛ تاریخ الکعبة؛ الکعبة المشرفة؛ بناء الکعبة البیت‌الحرام؛ مکة المکرمةوالکعبة المشرفة؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۴۳- ۴۸

ص: ۴۰

واژه «بیت» یـک بـار، واژه «بیت‌الحرام» دوبـار، واژه «بیت العتیق» دوبـار، واژه «بیتـک المحرّم» یک‌بار، واژه «بیتی» دوبار، «بکه» یک بار، «مسجدالحرام» یک‌بار و «بیت المعمور» هم یک‌بار به کار برده شده است.

شایـان ذکر است که در تفاسیر و بعضـی احـادیث، نکـاتی در بـاب اسـرار برخی نام‌های کعبه به چشم می‌خورد که مناسب است به آن‌ها اشاره شود.

یک: کعبه

عنوان کعبه در دو جـای قرآن به‌کار رفته است که عبارتنـد از: «جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ»؛(۱) و دیگری: «هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ»؛(۲) درباره علت این نام‌گذاری چند قول مطرح است:

الف: کعبه به‌صورت مربع است و در زبان عربی معمولًا به خانه‌های چهارگوش و مربع، کعبه اطلاق می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کعبه را از آن جهت کعبه نـام نهاده‌انـد که چهـارگوش است. علت چهارگوش بودنش نیز آن است که درمقابل بیت‌المعمور اسـت کـه آن هـم چهـارگوش اسـت. بیت‌المعمـور چهـارگوش شـده، چـون در برابر عرش اسـت کـه آن هـم چهـارگوش اسـت. عرش چهارگوش شده چون کلماتی که اسلام برآنها استوار است چهار کلمه است:

«سبحان‌اللَّه»، «الحمد للَّه»، «لا إله إلّااللَّه» و «اللَّه اکبر».»(۳) بنابراین چهارگوش بودن کعبه بدین دلیل است که عرش خدا چهارگوشه دارد و هر گوشه‌ای بر اسمی از نام‌های الهی استوار شده است. این نام‌ها یا به

۱- مائدة: ۹۷

۲- مائده: ۹۵

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۰، روایت ۲۱۱۰

ص: ۴۱

عبارت دیگر تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر ارکان اسمای الهی، اسمای محیط و امهات اسما محسوب می‌شوند و تحت اسمای جمال و جلال می گنجند. از آن‌جا که این اسمای چهارگانه بر اسمای دیگر الهی احاطه و هیمنه دارند، طبعاً کعبه هم احاطه بر زمین خواهد داشت.

ب: در زبان عربی به وسط هر چیز، کعبه می گویند. از آن‌جا که خانه خدا و بیت‌اللّه الحرام در وسط دنیا قرار گرفته است، به آن کعبه می گویند.

گروهی از یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و درباره بعضی مسائل از ایشان سؤالاتی پرسیدند. یکی از آنها پرسید: چرا به کعبه کعبه می گویند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لأنّها وسط الدنیا»؛(۱) «زیرا کعبه در وسط دنیا قرار گرفته است.» مسأله دحوالأرض مؤیدی بر این سخن است؛ زیرا که زمین از کعبه انبساط و گسترش یافت. بر این اساس، کعبه مرکزیت داشته، پایه و اساس این کره خاکی است، از این رو مادامی که کعبه باقی است، زمین و دنیا هم وجود دارد، یعنی پیدایش دنیا از کعبه است و پایداری و بقای آن هم وابسته به اوست.

ج: یکی دیگر از معانی کعبه ارتفاع و بلندی از سطح زمین است. به هر چیزی که دارای ارتفاع از سطح زمین باشد کعبه می گویند. کعبه دارای دوگونه بلندی است: ظاهری و معنوی. هم به‌لحاظ ظاهر بنای کعبه از سطح زمین ارتفاع دارد، هم به‌لحاظ شرافت و عظمتی که نزد خدا دارد، رفعت و بلندای معنوی دارد. احتمالًا به همین دلیل است که ساختن بنایی بلندتر از خانه کعبه مجاز نیست.(۲)

۱- امالی صدوق، ص ۱۶۶

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۶۰

ص: ۴۲

دو: عتیق

در زمینه علت این نامگذاری وجوه مختلفی بیان شده است که عبارتند از:

الف: آزاد؛ در احادیث بیان‌های مختلفی درباره آزادی کعبه ذکر شده است؛ از جمله این‌که:

- آزاد از مالکیت مردم. هر خانه‌ای که در زمین ساخته شود، مالکی از انسان‌ها دارد، مگر خانه خدا که مالک آن فقط خداست.

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: در مسجدالحرام بودم و به امام علیه السلام عرض کردم که خداوند چرا این خانه را عتیق نامید؟ امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَيْتٍ وَضَعَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا لَهُ رَبٌّ وَ سُكَّانٌ يَسْكُنُونَهُ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّهُ لَا رَبَّ لَهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الْحُرُّ ...»؛(۱) «هیچ خانه‌ای نیست که خدا بر روی زمین قرار داده مگر آن‌که صاحب و ساکنانی دارد، جز این خانه که جز خدای متعال، صاحبی ندارد و آزاد است.»

امام باقر علیه السلام با بیانی روشن‌تر به همین مضمون اشاره دارد:

«کعبه خانه‌ای است که آزاد از مردم بوده و هیچ‌کس مالک آن

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹، روایت ۵

ص: ۴۳

نیست.»(۱) بنابراین تنها خانه‌ای که روی زمین مدعی از سوی انسان‌ها ندارد کعبه است. کعبه خانه‌ای است که ساکنی جز خدا ندارد، مالکی جز خدا ندارد، انتسابی جز به او ندارد و هیچ انسانی حقی بر این خانه ندارد. کعبه، خانه خداست. لذا ادعای مالکیت کعبه چه با صراحت چه تلویحی و چه آشکارا چه پنهانی و از سوی هرکسی که باشد، مردود است.

– آزاد از غرق و توفان نوح: خداوند در داستان نوح علیه السلام تمام زمین را غرق آب کرد، لذا هر چیز که در زمین بود غرق شد مگر کعبه که خداوند آن را از زمین بالا ـ برد تا غرق نشود. از آن روست که به کعبه عتیق گفته‌اند؛ چرا که از غرق شدن رهایی یافت. امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند در ماجرای نوح، همه زمین را زیر آب برد جز خانه خدا را، آن روز این خانه «عتیق» نام نهاده شد، چون که آن روز از غرق شدن رها شد.»(۲) لذا خانه خدا از غرق شدن و توفان نوح رهایی یافت.

– آزادی از جهنم: در بعضی از تفاسیر(۳) به این نکته اشاره شده است که اگر کسی خانه خدا را در دنیا زیارت کند و زائر بیت‌اللّه الحرام باشد، خداوند او را از جهنم نجات می‌دهد و برائت از جهنم هدیه او خواهد بود، پس کعبه باعث برائت از آتش جهنم می‌باشد و به همین دلیل به آن بیت‌العتیق گفته‌اند.

ب: قدیم و کهن: از جمله معانی عتیق، کهن و قدیمی است، همین مضمون در روایات هم آمده است.

امام باقر علیه السلام در مسجدالحرام نشسته بودند، از ایشان درباره بیت عتیق سؤال شد، امام علیه السلام فرمود:

۱- همان، روایت ۶

۲- علل الشرائع، ص ۳۹۹، روایت ۵

۳- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۵۸

ص: ۴۴

«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهُ قَبْلَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ فَدَحَاهَا مِنْ تَحْتِهِ»؛(۱) «خداوند کعبه را قبل از خلقت زمین آفرید، سپس به آفرینش زمین پرداخت و زمین را از زیر آن گستراند.»

سه: بکّه

این عنوان از قرآن گرفته شده است. در یک آیه واژه «بکّه» با ویژگی‌های خاصی بیان شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبارَكاً»(۲)؛

«نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا شده، همان است که در مکه است.»

درباره بکه احتمالات مختلفی است یکی از احتمالات این است که بکه نامی برای کعبه است.

عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام درباره این نامگذاری سؤال می‌کند، امام علیه السلام می‌فرماید: «زیرا مردم در اطراف آن و درون آن می‌گرینـد.»(۳) لـذا از این‌که خـانه خـدا پیونـدی بـا اشک و آه دارد و برکات و خیراتی برای انسان به ارمغان می‌آورد، وسیله هـدایت بشـر است. خانه‌ای با جایگاه کعبه می‌توانـد هادی بشـر باشد، دست او را تا وصول به مقصود بگیرد و او را راهنمایی کند. این مهم با تضرع، راز و نیاز با خدا و اشک و آه امکان‌پذیر است.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹

۲- آل‌عمران: ۹۶

۳- علل الشرائع، ج ۲، ص ۲۹۷

ص: ۴۵

چهار: بیت المعمور

عنوان مزبور در سوره طور آمده است:

«وَالطُّورِ وَکِتابٍ مَسْطُورٍ فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَیْتِ الْمَعْمُورِ»(۱)؛

«قسم به کوه طور و قسم به کتاب نوشته شده در صفحه‌ای گشاده و قسم به بیت‌المعمور.»

یکی از معانی بیت معمور خانه خداست. این خانه همواره آباد است.

آبادانی کعبه به دومعنا می‌تواند باشد: یکی این‌که همواره این خانه روی زمین آباد بوده است و اگر هم کسی آن را تخریب کرده، با سرعت تجدید بنا و آباد شده است. دیگر این‌که بیت معمور اشاره به عمران و آبادی معنوی است. کعبه نخستین معبد روی زمین است که محاذی بیتی در آسمان قرار دارد. بیت معمور خانه‌ای است در آسمان که محاذی آن بر روی زمین، کعبه قرار دارد. در بعضی تفاسیر از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل است که فرمود:

«خداوند زیر عرش چهار استوانه قرارداد و آن را ضراح نامید و این بیت معمور است. خداوند به ملائکه امر فرمود تا حول آن طواف کنند، سپس آنها را مبعوث فرمود و به آنها گفت که در زمین خانه‌ای مانند آن بنا کنند و به تمام زمینیان دستور داد تا گرد آن طواف کنند.»(۲) بنابراین بیت معمور یا عنوانی است برای خود کعبه یا اسمی برای خانه‌ای در عرش الهی که کعبه به محاذات آن بر روی زمین قرار دارد. به‌هر تقدیر کعبه نسبتی با آسمان و عرش خدا دارد و از آن‌جا تنزل یافته است و

۱- طور: ۱- ۴

۲- بیان السعادهٔ، ج ۴، ص ۱۱۷

ص: ۴۶

رشحه‌ای از بهشت درون خود دارد. کعبه این عظمت را از خدا دارد. گفتگویی است میان کعبه و خدا:

«چهار هزار سال آن کعبه معظم را بتخانه آذری ساخته بودند تا از غیرت نظر اغیار به خداوند خود بنالید که: پادشاها مرا شریف‌ترین بقاع گردانیدی، و رفیع‌ترین مواضع ساختی، بیت‌الحرام نام من نهادی و امن و امان خلق در من بستی. پس به بلای این اصنام مبتلا کردی. از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید که: آری چون خواهی که معشوق صد و بیست و چهار هزار طهارت باشی و خواهی که همه اولیا و صدّیقان و طالبان را در راه خود بینی و آن را که خواهی به‌ناز در کنارگیری، و صدهزار ولیّ و صفیّ را جان و دل در راه خود به تاراج دهی کم از آن نباشد که روزی چند در بلای این اصنام بسازی، و صفات صفا و مروه را در بطش قهر فروگذاری. سنت ما چنین است، کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر شربت محنت چشانیم. خواست ما این است و بر خواست ما اعتراض نه، و حکم ما را مردّ نه، وضع ما را علت نه: نفعل ما نشاء ونحکم ما نرید.»(۱) در تفسیر کشف الاسرار درباره بیت معمور به نکاتی جالب برمی‌خوریم:(۲) «بیت معمور خانه‌ای است در آسمان هفتم که به حذاء(۳) عرش الهی بنا شده است، حرمت آن در آسمان مانند حرمت کعبه است

۱- کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷- ۲۳۸

۲- همان، ج ۹، ص ۳۳۳

۳- مقابل و برابر.

ص: ۴۷

روی زمین، هر روز هفتاد هزار ملک گرداگرد آن طواف می‌کننـد و در آن نماز می‌گزارنـد و این داسـتانی ابدی است. بیت معمور خـانه‌ای در بهشت بـود که خداونـد آن را برای توبه آدم علیه السـلام به زمین آورد. سـپس آن را به آسـمان برد و به‌جـای آن روی زمین کعبه بنا شد و خداوند کعبه را هر سال با عبادات مردم آباد می‌کند.»

۳. اسرار عرفانی کعبه

اشاره

جهـان هستی از مبـدأ واحـدی آفریـده شـد. تنزل و تجلی وجود از واحـد است، لـذا مبـدأ جهان هستی امر واحـدی است که عالم را براساس اراده حبّی خود آفرید:

«کنت کنزاً مخفیاً فأحببت أن أعرف فخلقتُ الخلق لکی أعرف»؛(۱) «من گنج پنهانی بودم، خواسـتم تا شـناخته شوم، پس جهان را آفریدم تا شناخته شوم.»

بنابراین خداوند از روی حب و عشق هستی را خلق نمود. این همان عشق نخستین است که سرآغاز تجلی بود. به‌قول حافظ:

در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زدعشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت‌عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عشق نخستین خدا به ماسوا سـرمنشأ پیدایش عشـقی دیگر شد و آن عشق ماسوا برای رجوع به اوست. عشق اول در قوس نزول است و عشق دوم در قوس صـعود، عشق اول منشـأ خلقت است و عشق دوم باعث رجوع خلقت، عشق اول می‌آفرینـد، عشق دوم می‌برد و عشق دوم دایره هستی را کامل می‌کند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ».(۲)

جهان به سـمت واحـد پیش می‌رود، تاریـخ و عالم هستی هدفمند است، هدف و غایت عالم و تاریخ به سـمت خداست، لذا حرکت گیتی وحدت‌گراست، یعنی همه‌چیز از جمله انسان به‌سوی عالم وحدت پیش می‌رود و در حال شدن هسـتند «وَإِلَیْهِ المَصـیرُ»؛(۳) در یک کلام، جهان و انسان سـمت و سویی توحیـدی دارند، براین‌اساس لازم است توحید در عالم خودنمایی کند. اولین مظهر توحید در روی زمین کعبه است. کعبه تنها قبله‌گاه عاشـقان خـداست. کعبه خانه خدای واحد است و کعبه تجلی‌گاه توحید در دنیاست. هر وجودی سرّی دارد کعبه هم سراسـر سـرّ است و اسـرار الهی را درون خود جای داده است. بی‌جهت نیست که کعبه خانه خدا روی زمین است.

از آیات و احادیث به‌صورت مجموعی به‌دست می‌آیـد که خانه خـدا دوگونه اوصاف دارد: اوصاف جلال و اوصاف جمال. گاهی کعبه انسانی را نابود می‌کند، گاهی وسیله بخشش و مغفرت می‌شود، گاهی خانه خدا اجازه نزدیکی به خود را به انسانی نمی‌دهد و گـاهی نگـاه به او عبـادت و نیکی است. کعبه از یـک طرف گنهکـاری را مسـخ می‌کنـد و از سوی دیگر بنـده خـاشع را در آغوش می‌گیرد. خانه خـدا با یک نگاه سپاه ابرهه را از پای درمی‌آورد و با نگاه دیگر تمام زائرین خود را شـفاعت می‌کند. بیت‌اللَّه الحرام تجلی‌گاه جلال و جمال

۱- بقره: ۱۵۶

۲- بقره: ۱۵۶

۳- مائده: ۱۸

ص: ۴۸

ص: ۴۹

الهی است و خداوند خودش را با کعبه به انسان‌ها نشان می‌دهد. براین‌اساس اسرار عرفانی کعبه به دوبخش تقسیم می‌شوند:

یک: شکوه و عظمت کعبه

خدا عظیم و باشکوه است و عظمت و جلال خود را در خانه‌اش در چند چیز نشان داده است:

مسخ گنهکار

اگر کسی نزد کعبه گناهی انجام دهد، ممکن است کعبه چنان او را ادب کند که باعث مسخ انسان شود. این حادثه در تاریخ رخ داده است، در زمان جاهلیت، عرب‌ها بت‌پرست بودند. در این میان نام دو بت معروف‌تر بود: یکی به‌نام «اساف» که بت قریش بود و دیگری به‌نام «نائله» که آن را میان صفا و مروه برای پرستش قرار داده بودند. قریش آن دو را می‌پرستیدند. این دو بت شباهت زیادی به انسان داشتند. از حضرت علی علیه السلام درباره هویت این دو بت سؤال شد، امام علیه السلام فرمود:

«آن دو، جوانی زیبا بودند، اساف پسر و نائله دختر بود. با هم برای طواف کعبه رفتند، در آنجا خلوتی یافتند و گناهی مرتکب شدند. خداوند آن دو را مسخ نمود.»فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۶ حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام است:

«زنی مشغول طواف بود، مردی پشت سر او قرار گرفت، آن مرد

ص: ۵۰

به گناه، دست زن را گرفت. در این حال دست او به دست زن گره خورد به‌گونه‌ای که جدا نمی‌شد. آن دو را نزد حاکم بردند، فقها آمدند، صحنه را دیدند و فتوا به قطع دست دادند. در آن‌جا یکی از نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت گفت: بهتر است از حسین ابن علی علیه السلام استمداد جوییم. شب همه نزد او حاضر شدند و از او کمک خواستند، امام علیه السلام رو به قبله شد، مکث طولانی نمود و از خدا خواست، تا این‌که دست آنها از هم جدا شد.»(۱) کشتن بی‌ادب

اگر کسی از روی تعمد و عناد کعبه را آلوده و نجس کند، اعدام خواهد شد و کسی که مسجدالحرام را عمداً نجس کند، محکوم به تنبیه شدید است.

ابی‌صباح کنانی می‌گوید:

از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: نظر شما درباره کسی که مسجدالحرام را عمداً نجس کند چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «بر سر او محکم و به شدت می‌زنند.» سپس پرسید: کسی که کعبه را عمداً نجس کند چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: «کشته می‌شود.»(۲) این یک حکم فقهی است که در هیچ جای دیگری نظیر ندارد، ولی نشان از واقعیتی دارد. این واقعیت چیزی جز شکوه و عظمت و جلال الهی نیست که در کعبه به‌ظهور رسیده است. خداوند نسبت به خانه‌اش حساس است و بی‌ادبی به آن را به هیچ‌وجه تحمل نمی‌کند.

حکم مشابه دیگری هم وجود دارد که در مباحث پیشین گذشت؛ مشرک از آنجا که نجس است، حق نزدیک شدن به خانه خدا را ندارد، طواف برای او

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۰

۲- همان، ص ۴۶۹

ص: ۵۱

جایز نیست، علت آن آیه برائت است. خداوند و رسول او از مشرکین برائت جسته‌اند،(۱) لذا حق نزدیک شدن به خانه خدا را ندارند. از سوی دیگر طواف خانه خدا به‌صورت برهنه حرام است.(۲)

دو: فضل و رحمت

کعبه مظهر رحمت خداست. جمال و کرم الهی در خانه خدا نمودار است.

این بُعد کعبه، نمود و ظهور بیشتری دارد و در دین نسبت به آن بیشتر توجه شده است. کعبه انسان‌ها را شفاعت می‌کند، کعبه اولین عبادتگاه روی زمین است، خانه خدا، کریم‌ترین خانه‌های دنیاست، خداوند به‌وسیله کعبه بندگانش را به بندگی فراخواند، کعبه وسیله بخشش گنهکاران است، کسی که به کعبه نگاه کند به بهشت خیره شده است و کعبه خیمه‌ای از نور الهی است که زمین را روشن کرده است: «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها».(۳)

برگزیده خدا

خداوند از زمین خودش خانه خودش را برای خودش برگزید. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

«خداوند سه چیز را محترم شمرده است به‌گونه‌ای که هیچ چیز مانند آن نیست؛ یکی قرآن، دیگری عترت و سومی بیت اوست که راضی نیست احدی به غیر آن توجه کند.»(۴)

۱- توبه: ۱

۲- تفسیر قمی، ص ۲۵۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵

۳- زمر: ۶۹

۴- معانی الاخبار، ص ۱۱۸

ص: ۵۲

خداونـد اهل انتخاب است. اگر به آیات قرآن کریم رجوع کنیم می‌بینیم که خداونـد از طبیعت، چیزهایی را مثل آسـمان‌ها، زمین و آب را برگزیـده است. همچنین از گیاهان و درختان اموری نظیر زیتون، انجیر و خرما را و از میان حیوانات به جانورانی مثل مورچه، زنبور عسل و شتر اشاراتی دارد. اما مهم‌ترین گزینش خدا در باب انسان است.

پروردگار عالم از میان تمام مخلوقات و کائنات، انسان را برگزیـد و همه چیز را مسـخر او نمود و همه‌چیز را برای انسان آفریـد. این انتخاب اول خداست و از این روست که انسان‌ها لیاقت پیدا کردند تا مخاطب خدا باشند:

«یا أَیُّها النّاس».

خداونـد از میـان انسان‌هـا دست به انتخـاب دومی زد و آنهـا مؤمنان هسـتند. مؤمنین مخاطبین خاص خداینـد: «یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا»؛ خداوند از میان انسان‌های مؤمن برگزیدگان دیگری هم دارد:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْراهِیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ»(۱)؛

«خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را برجهانیان برتری داد.»

اما خداوند انتخاب چهارمی هم دارد: او از میان انبیا، رسول خاتم صلی الله علیه و آله را برگزید و از این‌رو او را ملقب به «مصطفی» نمود. حاصل آن‌که خدای سبحان از انسان‌ها مصطفی را و از زمین کعبه را

۱- آل‌عمران: ۳۳

ص: ۵۳

برگزید.

آمرزش گناهان

یکی از اسرار عرفانی خانه خدا این است که کعبه جایگاه مغفرت است.

خانه خدا گناهان انسان را پاک می‌کند و بشر را به سرمنزل مقصود نزدیک می‌سازد. گناه ربط و نسبتی با شیطان دارد. شیاطین رهزنان حقیقت‌اند، آنها لحظه‌به‌لحظه سر راه هدایت انسان کمین می‌کنند و برای او موانعی فراهم می‌آورند. اگر شهوت بر انسان غالب شد و گناه یا خطایی رخ داد، خداوند برای آن تمهید فراهم نموده است؛ تمهید خدا خانه خداست، چنان‌که این امر را نخستین بار به آدم علیه السلام نشان داد. توبه آدم در جوار خانه خدا پذیرفته شد.

وقتی حضرت آدم علیه السلام مرتکب خطا شد و خداوند او را به زمین فرستاد، آن حضرت به‌سوی خانه کعبه رفت و همان‌گونه که دیده بود ملائکه دورِ عرش طواف می‌کنند، او نیز هفت مرتبه پیرامون خانه کعبه طواف کرد، سپس نزد مستجار توقف نمود و فریاد زد «رَبِّ اغْفِرْ لِی» «پروردگارا مرا ببخش»، در پاسخ ندا آمد:

«یا آدَمُ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لکَ» «ای آدم، خداوند، تو را بخشید».

و حضرت آدم علیه السلام عرض کرد:

«یَا رَبِّ وَ لِذُرِّیَّتِی» «پروردگارا: فرزندان مرا نیز ببخش».

در پاسخ ندا آمد:

«یَا آدَمُ مَن باء بِذَنبِهِ مِن ذُرِّیَّتِکَ حَیثُ بُؤْتَ أنتَ بِذَنْبِکَ هَهُنا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ»؛

«ای آدم! هر فردی از فرزندانت که مانند تو در خانه کعبه

ص: ۵۴

با اعتراف به گناهش به‌سوی خدا برگردد، خداوند او را می‌بخشد.»(۱) شفاعت زائر

کعبه دارای مقام شفاعت است و بندگان خدا را شفاعت می‌کند. در کتاب مستدرک از شیخ ابوالفتوح رازی حدیثی است(۲) که اساس آن به تورات برمی‌گردد:

«خداوند در روز قیامت هفتاد هزار ملک مبعوث می‌کند که همراه آنها زنجیرهایی از طلاست. آنها با این زنجیرها کعبه را به عرصات قیامت می‌آورند، در این لحظه ملکی به کعبه می‌گوید:

ای کعبه خدا به بهشت وارد شو. کعبه پاسخ می‌دهد تا حاجت من داده نشود نمی‌روم. می‌گویند: حاجت تو چیست؟ می‌گوید: شفاعت من درباره کسانی که اطراف من مدفونند قبول شود. خدا می‌گوید: حاجتت روا شد. در این هنگام مردگان از قبرهایشان مبعوث شده، در حالی که صورت‌هایشان سفید و با احرام دور کعبه می‌چرخند و ندای لبیک سرمی‌دهند. ملک می‌گوید: ای کعبۀاللّه، به بهشت وارد شو. کعبه پاسخ می‌دهد: تا حاجت من داده نشود نمی‌روم. می‌گویند: حاجت تو چیست؟ می‌گوید:

پروردگارا! بندگان گنهکار تو از راه‌های دور با صورت‌های غبارآلود به‌سوی من می‌آیند و همراه خود اهل و اولاد و خانه‌های خود را می‌آورند، به دوستان و نزدیکان خود وعده دعا و زیارت می‌دهند، پروردگارا، شفاعت من را برای آنها قبول

۱- معانی الأخبار، ص ۱۱۹

۲- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۹

ص: ۵۵

کن تا تحت حمایت من قرار گیرند. ملک می‌گوید: درمیان آنها کسانی اهل گناهان کبیره‌اند و بر گناه اصرار می‌ورزند. کعبه می‌گوید: من همان‌ها را شفاعت کردم. خدا می‌گوید: شفاعت تو را پذیرفتم و حاجت تو روا شد. ملک می‌گوید: ای اهل کعبه برخیزید. تمام حاجیان برمی‌خیزند در حالی که صورت‌هایشان سفید و گرداگرد کعبه طواف می‌کنند و ندا می‌دهند، لبیک. ملک می‌گوید ای کعبه خدا به بهشت وارد شو. در این حال کعبه به سمت بهشت می‌رود و این را ندا می‌دهد: «لَبَّیْکَ اللهُمَّ لَبَّیْک» و اهل او به‌دنبالش به‌سوی بهشت می‌روند.»

از این حدیث به‌دست می‌آید که از یک سو کعبه دارای مقام شفاعت است و از سوی دیگر هرکسی زائر کعبه باشد، روز قیامت در امان است، همچنین جایگاه بلند کعبه هم نزد خدا آشکار می‌شود.

مصافحه با خدا

کعبه دست خدا روی زمینِ خداست و خدا با آن با بندگانش مصافحه می‌کند، چنان‌که بندگان او هم با کعبه دست به دست خدا می‌دهند و با او مصافحه می‌کنند. این، مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِنَّهُ یَمِینُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ یُصافِحُ بِهَا خَلْقَهُ».(۱) دست دادن با خدا دوگونه است؛ گاهی انسان به خدا دست می‌دهد و گاهی خدا با بنده‌ای مصافحه می‌کند. قصه کعبه چنان رفعت و منزلتی دارد که وسیله‌ای است برای دست دادن خدا با بندگان.

پیداست که از این مصافحه و دست خدا، قرب و انس مراد است.

۱- محجهٔ البیضاء، ص ۱۵۴، حدیث ۴

ص: ۵۶

ارتباط بنده با خدا ممکن است با حجاب‌های متعددی همراه باشد، اما در شرایطی از حجاب‌ها کاسته و قرب انسان با خدا بیشتر می‌شود. کعبه انسان را به خدا نزدیک می‌کند و کعبه محل قرب و انس به آسمان و خداست.

هوس را سوی قربانگاه بردندهوا را در کف مسلخ سپردند

شنیدم از خدا لبیک لبیک‌به شادی دست رحمت را فشردند

در حدیث می‌خوانیم که مستحب است انسان به دیدار حاجی برود و با او مصافحه کند، زیرا مصافحه با او مصافحه با حجرالاسود و کعبه است.(۱) سرّ این عمل مستحبی آن است که حاجی با کعبه- که دست خداست- مصافحه کرده و مصافحه با او مصافحه با خداست. داستان مصافحه با کعبه و خدای کعبه، اشاره به انس و دلدادگی با او دارد. خدا به بنده‌اش نزدیک است و بنده‌اش را به جوار خود فرا می‌خواند:

«وَإِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی»(۲)؛

«چون بندگان من درباره من از تو پرسند من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم پس به ندای من پاسخ دهند.»

انس و قرب با او برای انسان آسایش و سرور می‌آورد، بی‌قراری، نشاط، امید و معرفت در پی انس و قرب با حق پدید می‌آید. انس، آرامشی از انسان می‌ستاند و آرامش واقعی به‌جای آن می‌نشاند. خواجه عبداللّه انصاری مقام انس با حق را چنین توصیف می‌کند:

۱- به نقل از: ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۷۴

۲- بقره: ۱۸۶

ص: ۵۷

«انس، آسایش است و آرام به نزدیک دوست، و آن سه تن راست: مرید [صادق] را که امید شنود و عارف را که نشان یابد، محبّ را که فرا مُراد نگرد. اما مرید صادق را که امید شنود وی را سه نشان است که پدید آید: حلاوت خدمت و بر همه جانوران شفقت و اخلاص دعوت. اما عارف که نشان یابد در وی سه نشان پدید آید: مؤانست مناجات و حلاوت فکرت و سیری از زندگانی. و اما محب که فرا مراد نگرد در وی سه علامت پدید آید: آزادی و شادی و بی‌قراری.»(۱) نگاه به کعبه

کعبه خریدار نگاه بنده مؤمن است، خیره شدن به کعبه بندگی خداست، نگریستن به خانه خدا درهای آسمان را به‌روی انسان باز می‌کند، نعمت‌ها و رحمت‌های خدا برای ناظرین کعبه است، نگاه به کعبه نه‌تنها باعث جلب رحمت است، بلکه بدی‌ها و زشتی‌ها را از انسان دور می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نگاه به کعبه عبادت است.»(۲) همچنین فرمود:

«نگاه به کعبه اگر از روی حب به آن باشد، عبادت است و گناهان را از بیخ و بن برمی‌کَند.»(۳) و نیز فرمود:

۱- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج ۱، ص ۳۳۰

۲- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۸۱، روایت ۹۳۲۰

۳- محاسن، ج ۱، ص ۱۴۵، روایت ۲۰۰

ص: ۵۸

«درهای آسمان در چهار محل باز می‌شود و دعا در آن محل‌ها به استجابت می‌رسد، یکی از آنها هنگام نگاه به کعبه است.»(۱) از سوی دیگر، کعبه برای ناظر، جلب رحمت و نعمت می‌کند. حضرت امیر علیه السلام چنین تقسیم رحمت فرمود:

«هرگاه به سمت خانه خدا رفتید، به آن زیاد نگاه کنید. خداوند برای کعبه صد و بیست رحمت درنظر گرفته است که شصت رحمت برای طائفین، چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای ناظران است.»(۲) همچنین امام صادق علیه السلام هم فرمود:

«با هر نگاه به کعبه، به انسان حسنه‌ای عطا می‌شود، گناهی از ناظر برداشته و درجه‌ای به او داده می‌شود.»(۳) امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر این درجات و رحمت‌ها را منوط به معرفت به ولایت معرفی می‌کند:

«کسی که با معرفت، به کعبه نگاه کند و حق ما و حرمت ما را مثل حق و حرمت کعبه پاس دارد، خدا گناهان او را بخشیده، او را از دنیا و آخرت بی‌نیاز می‌کند.»(۴) آری، کسی که از کعبه دور است، اگر به یاد آن بیفتد، یا از فراقش آهش را در سینه حبس کند، خداوند به برکت کعبه او را می‌بخشد.

خداوند به حرمت کعبه در هر روز و هر لحظه به چنین بندگانی رحمت و

۱- سنن الکبری، ج ۳، ص ۵۰۲، روایت ۶۴۶۰

۲- محاسن، ج ۱، ص ۱۴۴، روایت ۱۹۹

۳- همان، ص ۱۴۵، روایت ۱۰۲

۴- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۴۱، روایت ۶

ص: ۵۹

مغفرت خود را اهـدا می‌کنـد. این فرموده امام صادق علیه السـلام است.(۱) یوسف علیه السـلام را نگـاه نجات داد، آن‌گاه که زمان همت سوء بود، نگاه یوسف علیه السلام به برهان خدا باعث نجات او شد.(۲) موسی علیه السلام هم آتشی دید و به‌دنبال آن رفت تا نخستین نور وحی الهی را دیـد.(۳) رسول خـدا صـلی الله علیه و آله هم در معراج چیزهایی دیـد که خدا آن را بازگو نمی‌کند، فقط می‌گویـد، پیامبر در آسـمان‌های حقیقت آیات بزرگی از خدا دید.(۴) ابراهیم علیه السـلام هم به رؤیت ملکوت هستی نایـل آمـد و نظر به آن کرد.(۵) نگاه پاک اگر به محل و جایگاه پاکی دوخته شود، انسان را تا معراج بالا می‌برد.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۴۰

۲- یوسف: ۲۴

۳- طه: ۱۰

۴- نجم: ۱۸

۵- انعام: ۷۵

ص: ۶۰

ص: ۶۱

فصل سوم: اسرار عرفانی احرام

اشاره

ص: ۶۲

ص: ۶۳

واجبات عمره

واجبات عمره مفرده ۷ چیز است:

۱- احرام.

۲- طواف کعبه.

۳- نماز طواف.

۴- سعی بین صفا و مروه.

۵- تقصیر.

۶- طواف نساء.

۷- نماز طواف نساء.

اولین عملی که عمره گزار باید انجام دهد احرام است.

ص: ۶۴

اسرار احرام

الف: تحریم انسان بر اشیا براساس اسم عزیز

عمره‌گزار، با احرام، چیزهایی را بر خود حرام می‌کند. احرام، به معنای تحریم اموری بر انسان است، اما نگاه عرفانی به گونه‌ای دیگر است.(۱) یکی از اسمای الهی «عزیز» است، آنگاه که خداوند دستور داد تا در احرام درآید و آنچه را که حلال بود حرام شمرد، خداوند با صفت عزت ظهور کرده است؛ از این رو مُحرم، مظهر اسم عزیز است و عزت الهی جلوه‌ای در احرام مُحرم دارد.
در احرام، اشیا بر انسان حرام نشده‌اند، بلکه این انسان است که بر اشیا حرام شده است؛ زیرا انسان برای خدا خلق شده است و اشیا برای انسان. پس انسان طالب خداست و اشیا طالب او. خداوند با عزت خود خواری و ذلت انسان را نشان داد و به انسان‌ها فهماند که اوست که انسان را بر اشیا حرام کرد تا به آنها دست نیازد نه اینکه به اشیا دستور داد تا بر انسان حرام شوند؛ بنابراین، دستور به احرام، دستور به تحریم انسان‌هاست نه اشیا. هدف از تحریم انسان، تذکر این نکته است که آدمی فقط برای خداست و در عین

۱- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۷۸- ۵۸۲

ص: ۶۵

حالی که می‌تواند به اموری دست یابد و آن امور مسخّر و در اختیار اویند، انسان نباید آنها را طلب کند و فقط باید طالب او باشد. لطیفه احرام، تحریم انسان بر اشیا است بدین لحاظ که انسان باید خود را وقف خدا کند، نه ماسوا!

ب: شهود و فنا

سرّ دیگر احرام آن است که مشاهده محسوسات و مادیات را بر خود حرام کند و در گامی بالاتر، شهود ماسوا را بر خود حرام سازد. به عبارتی دیگر، از احرام، به فنا دست یابد و از احرام متوجه عالم روحانیّت، عالم وصل و عالم اسمای الهی شود که این کعبه حقیقی و این حج انفسی است.

اگر دل، چونان آینه، از کدورات، آلودگی‌ها، پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها فاصله گیرد و پاک و صیقلی شود، صفا به کمال می‌رسد و اشراق آفتاب جمال به قلب می‌نشیند. بدین سعادت تنها دل‌های صاف و مستعد دست می‌یابند و این جام جهان نمای تجلّی را فقط ریاضت و تخلی در پی می‌آورد و از این روست که در فتوحات، بحث تجلّی بعد از تخلّی مطرح می‌شود.(۱)

آینه سکندر جام جم است بنگرتا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

اگر آینه دل از صفات بشریت و زنگار طبیعت صاف شود، صفات روحانی بر دل تجلی می‌کند و انوار غیبی بر جان آدمی غالب می‌آید. در این صورت

۱- فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۴۸۵

ص: ۶۶

قلب به تموّج در می‌آید و فوج موجی به ساختن دل تاختن آورد و جلوه تجلّی دل را صـفا می‌بخشد. به گفته شیخ عبداللَّه انصاری: «تجلی حق ناگاه آید، اما بر دل آگاه آید(۱)».

البته تجلی هر کس متناسب با مقام اوست. اگر برای نااهل، ستر و حجاب فرو افتد و کشف حاصل شود و سلطان حقیقت به دیدگان آید، وی نابود شود.

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

سرّ احرام آن است که انسان به غیر خـدا ننگرد و جز او نبینـد و حریم دل را در اختیار غیر او قرار ندهـد. دو چشـمش، چشم واحدی گردد و همه به او دوخته شود، واحد ببیند و جز خدا نبیند، شـهود ماسوا نکند و به ماسوا اجازه ندهد مانع یاد خدا گردند. این اسـت معنای فرازی از حدیث مصباح الشریعه که امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَ أَحْرِمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ يَحْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ».

«و هر چه تو را از یاد خدا و اطاعت او باز می‌دارد، بر خود حرام کن.»

ج: دوری از معاصی

سرّ دیگر احرام، دوری از جمیع معاصـی و حتی مشتبهات است. نفس باید به هنگام احرام از نفسانیات، مشتهیات و تمام لذات فاصله بگیرد و حتی

۱- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللَّه انصاری، ج ۱، مناجات نامه.

ص: ۶۷

لذت حلال را، به قدر ضرورت، آن هم نه برای تحصیل لذت، بلکه برای انجام تکلیف الهی استفاده کند.(۱) امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی به این حقیقت اشاره می‌فرماید:

«فَحِینَ أَحْرَمْتَ نَوَیْتَ أَنَّکَ حَرَّمْتَ عَلَی نَفْسِکَ کُلَّ مُحَرَّمٍ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ لَا»؛(۲) «پرسید وقتی احرام بستی نیت کردی که همه محرمات خدا را بر خود حرام سازی؟ گفت: نه.»

انسان در عالم الست عهد و پیمان عبودیت با خدا بسته است. خدا با انسان پیمان محبت بسته است، خدا بر پیمانش ثابت است، اما اکثر انسان‌ها عهد خود با خدای خویش شکسته‌اند و اگر به عهد خود بازگردند، باز عهد خود می‌شکنند. عهدی که انسان با او بسته است، بندگی، انقیاد، توکل و نگه داشتن حرمت اوست. روا نیست انسان عهد الست بشکند و مخالفت او کند. لطیفه احرام، نفی معصیت و بازگشت به پیمان عالم الست است.

د: حرمت کعبه

کعبه، حرمت و احترام ویژه‌ای دارد، خدای سبحان به احترام حرمت کعبه محدوده آن را حرم و انسان‌هایی که قصد ورود به آن را دارند، مُحرم اعلام کرد. پس هم حرمت مکه و هم تحریم احرام به لحاظ حرمت بیت اللّه است.

۱- اسرارالشریعه و اطوارالطریقه و انوارالحقیقه، ص ۲۲۹

۲- مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

ص: ۶۸

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَ حُرِّمَ الْمَسْجِدُ لِعِلَّةِ الْكَعْبَةِ وَ حُرِّمَ الْحَرَمُ لِعِلَّةِ الْمَسْجِدِ وَ وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعِلَّةِ الْحَرَمِ»؛(۱) «مسجدالحرام به خاطر کعبه حرمت داده شد و حرمت حرم به علت مسجد الحرام است و احرام به علت حرم واجب شد.»

همچنین امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر با صراحت بیشتر به این سرّ عرفانی اشاره دارد:

«وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعِلَّةِ الْحَرَمِ»؛(۲) «احرام به خاطر حرم واجب شد.»

یکی از ویژگی‌هایی که مختص مکه معظمه است و روی زمین هیچ منطقه دیگری این خصیصه را ندارد، وجوب احرام است. هر کس هر زمان بخواهد وارد مکه شود، باید نخست به میقات وارد شده، در آنجا احرام بندد و سپس به مکه وارد شود. او در این صورت محرم است و مادام که اعمال مخصوص را انجام ندهد، از احرام خارج نمی‌شود. این حکم اختصاصی و انحصاری مکه، علتی دارد. علت آن حرمت انحصاری کعبه است و به همین خاطر، خداوند قانون احرام را مقرر نمود. لذا کسی که حکم واقعی احرام را بداند و بدان عمل کند، واقعاً مکّی است.

۱- محاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل‌الشرایع، ص ۴۱۵، روایت ۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲؛ محاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل الشرائع، ص ۴۱۵، روایت ۱

ص: ۶۹

ه: ناودان قلب

عارف بر سرچشـمه مقام قلب نشسته و از آن سیراب می‌شود،(۱) کسـی که اطاعت خدا نمود و احرام قلب بست به حریم قلب انسان کامـل و مقـام عظمای ولایت نایل آمـده است. مقام قلب اکمل انسان‌ها، اقیانوس حکمت است که اگر آدمی قطره‌ای از آن بنوشـد، حکیم شـده درک حقایق می‌کنـد، از این رو محرم به دریای قلب حکیم متصل است و از ناودان قلب بهره می‌برد. حدیث «اخلاص» این واقعیت را بر ملا می‌کند.

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ ...».(۲) «کسـی که برای خـدا چهـل روز اخلاـص ورزد، چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می‌شود.»

قلب مخلص بر اثر اخلاـص بـاز می‌شـود و سرچشـمه‌های حکمت از آن جریـان می‌یابـد. زلاـل حکمت که از نـاودان قلب سـاری و جاری شده، گمگشتگان و تشنگان حقیقت را سیراب می‌سازد.

اصـحاب سـلوک در باب اخلاص نکات و لطایفی گفته‌انـد:(۳) از جمله این که اخلاـص، صـافی نمودن عمـل است از هر پلیـدی و آلودگی. در اخلاص‌بایـد عمل را پاک نمود تا غیر خـدا در آن نصـیبی نداشـته باشد. اگر عامل جز از خدا عوض نخواهد، کاری با اخلاص انجام داده است. تا رسوم غیریت و انانیت باقی است

۱- اسرارالشریعهٔ و اطوارالطریقهٔ و انوارالحقیقهٔ، ص ۲۳۱

۲- جامع‌الأخبار، ص ۹۴.

۳- شرح منازل السائرین، باب اخلاص، ص ۶۸

ص: ۷۰

شرک و ریـا در کار است. ارادت اهل خلوص نقشه تجلیات محبوب است و در قلب او جز ذات حق، دیگری راه نـدارد. بهشت اهل اخلاص، مقام لقاء است و آنها فقط با دیـدار او راضـی می‌شوند، درد آنها هجران است و فراق و جز با وصال، دردشان درمان نیابد. حکایت نی نامه مثنوی، درد فراق یار را فریاد می‌زند:

بشنو این نی چون شکایت می‌کنداز جدایی‌ها حکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا ببریده‌انددر نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراقتا بگویم شرح درد اشتیاق

و: حضور

احرام دو گونه است؛ احرام غیبت و احرام حضور. کسـی که در میقـات غـایب است و خود را برای انس با دوست مهیا نکرده، گویا در خـانه خویش نشسـته است، حتی این غیبت از آن غیبت بالاـتر است و کسـی که در خانه خود نشسـته و حضور دارد، گویا مُحرم است و مکی. اگر در احرام حضـور یابـد، حضورش کامـل گشـته و در محضـر حق باریـافته است. اگر مجاهـد طریقت حق، هجرت کرده باشد، جهادش علت شـهود او گشـته، احرام حضور بسـته است؛ از این رو غرض احرام، حضور در محضـر ربوبی و باریافتن در پیشـگاه مالک عالم است. سالک حاضر به هنگام احرام محو می‌شود، او بهت زده، متحیر در وجدها و جذبه‌ها می‌گردد. این بهت و تحیر، گاهی سبب خاموشی انسان می‌شود.

ص: ۷۱

ز: تشبیه خدا

در احرام، انسان از کارهایی بازداشته شده است، احرام، تحریم و توقیف است، احرام منع و دوری است. خدای سبحان مُحرم را شبیه خودش قرار داده است.(۱) او فرد فرید است و محرم هم از دیگران متمایز و منفرد. خدای تعالی وصفی دارد «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»؛(۲) او از خود هر گونه همانندی را نفی کرده است در عین حال که او تجلی و ظهوری دارد. محرم مظهر این اسم خداست، او هم با احرام هر گونه همانندی را نفی می‌کند، لذا باریتعالی محرم را به خود تشبیه نموده است.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که از امام رضا علیه السلام درباره علت و حکمت احرام سؤال شد. امام علیه السلام چنین پاسخ داد(۳):

لان یخشعوا قَبْلَ دُخُولِ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْنِهِ وَ لِئَلَّا یَلْهُوا وَ یَشْتَغِلُوا بِشَیْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا وَ زِینَتِهَا وَ لَذَّاتِهَا وَ یَکُونُوا جَادِّینَ فِیمَا فِیهِ قَاصِدِینَ نَحْوَهُ مُقْبِلِینَ عَلَیْهِ بِکُلِّیَّتِهِمْ مَعَ مَا فِیهِ مِنَ التَّعْظِیمِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِنَبِیِّهِ وَ التَّذَلُّلِ لِأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَصْدِهِمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وِفَادَتِهِمْ إِلَیْهِ رَاجِینَ ثَوَابَهُ رَاهِبِینَ مِنْ عِقَابِهِ مَاضِینَ نَحْوَهُ مُقْبِلِینَ إِلَیْهِ بِالذُّلِّ وَ الِاسْتِکَانَةِ وَ الْخُضُوعِ»؛(۴) «همانا مردم مأمور شده‌اند که احرام ببندند، تا پیش از ورود به

۱- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۷۸۰

۲- شوری: ۱۱

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱۸، روایت ۳۱۱۰

۴- بحارالأنوار، ج ۶، ص ۸۴

ص: ۷۲

حرم امن الهی، خشوع پیدا کنند و به چیزی از کارهای دنیا و زینت‌ها و لذت‌های آن سرگرم و مشغول نباشند و در راه آن چه که به سوی آن آمده‌انـد شـکیبا باشـند و با همه وجودشان رو به خانه خدا آورند. به علاوه در احرام، بزرگداشت خدای متعال و خانه او و فروتنی برای حاجیان است، وقتی که می‌خواهنـد به سوی خـدا روند و بر او وارد شوند، در حالی که به پاداش او امیدوار، از کیفرش بیمناک و به سوی او روانند و با فروتنی و تواضع و خضوع، روی به سوی او می‌کنند.»

ص: ۷۳

اسرار میقات

الف: کندن لباس معصیت

گرایش به عالم غیب و تمایل به کشف اسرار، جزء فطرت و سرشت انسان است. طینت معنوی ریشه در جاذبه حضرت ربوبیت دارد. نخست جذبه او شامل حال انسان می‌شود و سپس انسان کششی به سمت او پیدا می کند.

حدیث «کنز مخفی»، اساس هستی و آفرینش را حبّ، عشق و جذبه رحمانی می‌داند:

«کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیّاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَی أُعْرَف»؛(۱) «گنج پنهانی بودم، دوست داشتم تا شناخته شوم، آفریدم تا شناخته شوم.»

در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زدعشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

مغناطیس جان، جان جانان است و منبع جمال و غایت کمال ریشه جذبه‌های انسانی است. این جذبه مغناطیسی نتیجه‌ای جز پاره کردن قیود

۱- بحارالأنوار، ج ۸۴، ص ۳۴۴.

ص: ۷۴

طبیعی و رفض علقه‌های نفسانی ندارد. در این صورت انسان به سوی عالم تجرد بالا می‌رود، ملکوت و جبروت را در می‌نوردد تا به اصل حقیقت هستی واصل شود که این مقام، اتصال با کعبه مقصود و دیدار یار است.

اما بشر از ماده زاده شد و با ماده در ظلمتکده طبیعت رشد می کرد.

ظلمت مادیت، بستر زندگی انسان است، آدمی در بیکران شهوات و کثرات غوطه می‌زند، امواج علایق و وابستگی‌های مادی او را هر لحظه به طرفی پرتاب می کند، هنوز از بیهوشی موجی به هوش نیامده، موج سهمگین دیگری، سیلی تاریکی و مادیت به صورت او صدمه می‌زند، امواج خروشان این دریای هولناك و دهشت‌انگیز هر لحظه او را بیشتر فرو برده، به گونه‌ای که ناله‌ها و فریادش میان نهیب امواج گم می‌شود؛ به هر سو که می‌نگرد، حرمان و حسرت است و تهدید و رعب.

در این میان گاهی جذبه‌ای از آسمان درمی‌رسد که چون نسیم جان بخش و روح‌افزایی او را نوازش می‌دهد؛ این جذبه مهرانگیز او را به سمت بالا دعوت می کند، به مقصد و مقصود سوق می‌دهد، اما افسوس که این نسیم حیات بخش و این جذبه رحمانی دوامی ندارد و چونان برقی رونده و گذرا عبور می کند.

«أَنَّ لِرَبِّکُمْ فِی أَیَّامِ دَهْرِکُم نَفَحات أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا».(۱) «در روزگارانتان نسیم‌هایی می‌وزد، آگاه باشید که به آن اقبال کنید و از آن دوری نکنید.»

مهم‌ترین توشه سلوك، ترك مخالفت الهی است. معصیت، مخالفت

۱- بحارالأنوار، ج ۸۰، ص ۳۵۲

ص: ۷۵

حق است. معاصی پای انسان را به زمین ماده می‌بندد و به او اجازه سلوك و حركت نمی‌دهند. وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها جرم می‌آورند و مجرم، مُحرم نمی‌گردد. میقات، نوید ترك معصیت است، میقات مژده احرام واقعی است، حضور در میقات، حضور در محضر موجودی است که می‌بیند. در حضور او انسان باید عهد و پیمانی ببندد تا اوصاف حیوانی را رها کند، پا جای پای شیطان نگذارد، انسانیت در او تقویت شود و زحمات انبیا را قدر شناسد.

میقات محل تخلیه است. در آنجا باید از گناه خالی شد، به عالم نور وارد گشت، خضوع و تذلّل را تجربه کرد و از لباس جرم و معصیت خارج شد. به این حقیقت نورانی، امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی اشاره دارد.

«قال: فَحِینَ نَزَلْتَ الْمِیقَاتَ نَوَیْتَ أَنَّکَ خَلَعْتَ ثَوْبَ الْمَعْصِیَةِ وَ لَبِسْتَ ثَوْبَ الطَّاعَةِ؟ قَالَ لَا»؛(۱) «پرسید: آنگاه که به میقات فرود آمدی، آیا نیت کردی که لباس نافرمانی را درآورده، لباس طاعت بپوشی؟ گفت: نه.»

اگر حاجی هنگام نزول به میقات از مخالفت الهی دست نکشد و ترك معصیت نکند، او در واقع، میقات و احرام را درك نکرده است.

ب: زیارت خدا

مشاهده، رؤیت حق است با چشم دل، عارفی که جهان را به عنوان مظهر و آیت خدا می‌بیند، در واقع عالم را فانی و مستهلك شهود می‌کند و نیز حق را در تمام اشیا ظاهر می‌بیند:

۱- مستدرك‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

ص: ۷۶

«إِنَّ فِی ذَلِکَ لَذِکْرَی لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِیدٌ»(۱)؛

«در هلاکت پیشینیان پند است آن را که دارای قلب هوشیاری باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقایقش توجه کند.»

عارف، شهید را به معنای شهود اخذ می‌کند.

هر که را جان از هوس‌ها گشت پاک‌زود بیند قصر و ایوان سماک

ای برادر تو نبینی قصر اوزان که در چشم دلت رسته است مو

چشم دل از موی علت پاک کن‌تا ببینی قصر فیض «من لدن»

کسی که به زیارت حق نایل نیاید، زیان کرده و دیدار حق نهایت سیر انسان است:

«یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلَاقِیهِ»(۲)؛

«ای انسان با هر رنج بکوشی، عاقبت به ملاقات او نایل می‌شوی.»

البته انسان با بصیرت و حقایق ایمانی، به زیارت وجه اللّه نایل می‌شود، لقای حق، با انقطاع، قرین و همراه است؛ چنان‌که در مناجات شعبانیه می‌خوانیم:

«إِلَهِی هَبْ لِی کَمَالَ الانْقِطَاعِ إِلَیْکَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِیَاءِ نَظَرِهَا إِلَیْکَ حَتَّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَی مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ»؛

۱- ق: ۳۷

۲- انشقاق: ۶

ص: ۷۷

«خـدایا! بر من بریـدن از همه و پیوسـتن به خـود را عطـا کن. و دیـده‌های دلمـان را به نـور توجهشـان به سوی خود روشن گردان تا دیده‌های دل پرده‌های نور را پاره کند و به مخزن اصلی بزرگی و عظمت برسد.»

دردمندی اولیا و عارفان، همه از سر هجران و شوق دیدار بوده است.

میقـات، گـاهِ دیـدار یار است، میقات، زمان زیارت دوست می‌باشـد و حاجی در میقات قصـد مواجهه رودررو با خـدای عظیم دارد. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«فَحِینَ دَخَلْتَ الْمِیقَاتَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ بِنِیَّةِ الزِّیَارَةِ؟ قَالَ: لَا»؛(۱) «وقتی وارد میقات شدی نیت کردی که بر نیت زیارت باشی؟ گفت: نه.»

میقـات برای راه‌های مختلف، متفاوت است. برای اهل مـدینه، مسـجد شـجره (ذوالحلیفه)، برای اهل عراق و نجـد، وادی عقیق، برای اهل طائف، قرن المنازل، برای اهالی یمن، یلملم و برای شامیان، جحفه، میقات می‌باشد.

امـا نزدیـک‌ترین افراد به حرم خـدا، سـاکنین و مقیمین مکه‌انـد، برای آنهـا نزدیـک‌ترین میقـات یعنی تنعیم قرار دارد. ساکنان مکه، همسایگان کعبه و حرم خـدا هسـتند. همسایگان بیت اللّه نزدیک‌ترین افراد به خانه خـدا هسـتند، لـذا بایـد در نزدیک‌ترین میقات‌ها احرام ببندنـد. خداونـد برای آنـان با اسم «الاول» تجلی کرده است.(۲) این تجلی جز برای اهـل حرم نباشـد و ساکنـان حرم به حکم اوّلیّت، بر دیگران برتری دارند، لذا اولین و نزدیکترین میقات‌ها، احرام گاه آنهاست.

احرام، اولین محـل سـلوک و میقـات، نخستین منزلگاه سالکین است، میقات، آغازین مرز حضور است، حاجی با میقات به سـرزمین عهد و پیمان و

۱- مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

۲- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۸۰۲

ص: ۷۸

عالم الست باز می گردد؛ او از خود شروع کرده، برای دیدار خدا آماده می‌شود.

میقات نقطه عزیمت یک سفر معنوی و روحانی است؛ سفری از دنیا به آخرت، سفری از توبه به توحید، سفری از کثرت به وحدت، سفری از شهادت به غیب، سفری از ظاهر به باطن، سفری از «من» به «او» و سفری از «من» به «تو».

به میقات آمدم تا بینم او رابه آب توبه شویم دست و رو را

ببار ای ابر رحمت بر سر من که می‌بینم بهار آرزو را

میقات، شمیم حضور است، نسیمی است که صبا از آن طرّه بگشاید، میقات، برهنه شدن از رسوم و عادات و در بر کردن لباس قنوت و عبودیت است. میقات شکوهی به اندازه قیامت دارد، میقات محل انابه، ابتهال و تضرّع است، میقات، اجابت ندایی است که از عمق تاریخ بر می‌آید، میقات تن دادن به زلال علم و معرفت و درنگی در گذشته خویشتن است، به شاهراه صراط مستقیم آمدن است، میقات، سرّ زمان است، میقات مردن از گذشته و یافتن حیاتی دوباره است، گذشتن از پستی‌ها و پیوستن به زیبایی‌هاست، میقات تهی شدن از غیر او و سرشار از او گشتن است. سالک در میقات خودیت را دفن و خدا را اظهار و بر ملا می کند و میقات، وقت مؤانست و عشق بازی است. در میقات باید نعلین انانیت برکند؛ زیرا آنجا وادی قداست و نور است.

«فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُوىً»(۱)؛

«نعلین از خود بدور کن که اکنون در وادی مقدس قدم نهادی.»

در میان میقات‌ها مسجد شجره رمزی دیگر دارد. سرّ آن‌را باید در عمل

۱- طه: ۱۲

ص: ۷۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله جست و جو کرد. از امام صادق علیه السلام پرسشی شد و آن این‌که چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مسجد شجره احرام بست؟ امام علیه السلام پاسخ داد:

«زیرا معراج پیامبر به آسمان از برابر مسجد شجره صورت گرفت، ملائکه هم از برابر مسجد شجره رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا بیت‌المعمور بالا بردند و در آنجا ندایی آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: لبیك. صاحب ندا گفت: آیا من تو را یتیم نیافتم و پناه ندادم؟

آیا تو را گمراه نیافتم و هدایت نکردم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «انَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک».

از این رو احرام پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد شجره بود.(۱)

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۳

ص: ۸۰

اسرار مستحبات احرام

اشاره

احرام دارای آداب و مستحبات متعددی است که به لطایف و دقایق بعضی از آنها اشاره شد. اما در میان مستحبات احرام دو چیز مهم‌تر است؛ یکی غسل احرام و دیگری نماز احرام که هر یک معنای باطنی دارد.

سرّ غسل احرام

سرّ غسل احرام دو چیز است؛ یکی تائب شدن و دیگری پاک شدن. هر چند این دو به هم مربوط هستند، ولی می توان به عنوان دو نکته عرفانی برای غسل احرام بیان کرد.

الف: غسل توبه

قصد اصلی از غسل، طهارت از خطاها و گناهان است. سالک به هنگام احرام باید قصدی جز خروج از گناه و کندن ریشه‌های معصیت از دل نداشته باشد؛ به عبارت دیگر، نیت و قصد واقعی انجام غسل احرام، طهارت از گناه و رجوع به مقام ربوبی و الهی است. چنان‌که در حدیث شبلی امام سجاد علیه السلام فرمود:

ص: ۸۱

«فَحِینَ اغْتَسَلْتَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ اغْتَسَلْتَ مِنَ الْخَطَایَا وَ الذُّنُوبِ؟ قَالَ:

لَا. قَالَ: فَمَا نَزَلْتَ الْمِیقَاتَ»؛

«وقتی غسل کردی، نیت کردی که خود را از خطاها و گناهان شست و شو دهی؟ گفت: نه. فرمود: پس در میقات فرود نیامده‌ای.»

خداوند در باب توبه فرموده:

«وَمَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُوْلَئِکَ هُمْ الظَّالِمُونَ»(۱)؛

«و هر که از فسق و گناه به درگاه خدا توبه نکند، ظالم و ستمکار است.»

از این آیه به دست می‌آید، کسی که تائب نباشد، ظالم است. لحن آیه به گونه‌ای است که ظلم را منحصر به کسانی ساخته که اهل توبه نباشند؛ لذا تنها غیر تائبین ظالمند و کسی که اهل توبه باشد، ظلم از او منتفی است.

توبه از ابواب رحمت الهی است. در میان ابواب رحمت پروردگار، دو باب از همه وسیع‌تر و نافذتر است؛ یکی دعا و دیگری توبه است. اگر راه توبه مسدود بود و هر گناه، جرم و اشتباهی که انسان مرتکب می‌شد، می‌ماند و عقاب و کیفرش ماندگار می‌شد، دیگر امید و آرزویی برای هیچ انسانی باقی نمی‌ماند و انسانی که به ناامیدی برسد، به پایان عمرش رسیده است.

رحمت خدا بر غضبش غالب است، در حدیث آمده است که:

«اگر امتی گناه نکند، خداوند آن گروه را می‌برد و گروهی را می‌آورد که گناه کنند تا آنهارا بیامرزد.(۲)»

خداوند در این حدیث نفرمود آن گروه اول را کیفر می‌دهد، بلکه فرموده

۱- حجرات: ۱۱

۲- ترجمه فتوحات مکّیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۷۶۲

ص: ۸۲

که آنهـا را می‌برد و گروهی می‌آورد که غفرانش شامـل حـال آنـان شود. بنابراین در جانب خـدا اصل رحمت است و آمرزش و از این رو اصـل در انسـان گنـاه است و خطـا، زیرا گنـاه تقاضای غفران دارد، البته این به معنای جبر نیست، بلکه بـدین معناست که در میدان مسابقه میان اسمای الهی، اسم رحمان غالب است و پیروز.

نکته دیگر در بـاب توبه این‌که، توبه یعنی بـازگشت از مخـالفت حق به فرمـانبری او. شـخص تائب کسـی است که از مخالفت خـدا بازگردد، از آن پشیمان گردد و با خـدا عهـد بنـدد که بعد از آن نزدیک گناه نشود. از آنجا که محور توبه بازگشت از گناه است، گناه‌شناسی شـرط اساسـی توبه است. بر سالک لازم است پیش از همه، تمامی گناهان و خطاها را به دقت شناسایی کند تا بتواند از آنها اجتناب ورزد.

امام موسـی بن جعفر علیه السلام از کنار خانه‌ای می‌گذشتند، سر و صدا و شواهد بزم و جشن مفصلی را مشاهده کردند. از مستخدم منزل که بیرون آمده بود پرسـیدند: صاحب این سـرا، آیا بنده است یا آزاد؟ او با شـگفتی پاسخ داد: صاحب خانه آزاد است و گرنه چگونه می‌توانست بزمی به راه اندازد. امام فرمودند:

آری اگر بنده بود چنین نمی‌کرد و گذشـتند. چون این پرسـش و پاسخ به گوش بُشـر (صاحب‌خانه) رسـید، شتابان به دنبال حضرت شتافت و به دست آن حضرت توبه کرد و به احترام آن لحظه‌ای که از روی شتاب کفش به پا نکرده بود، دیگر هرگز کفش نپوشید و از این رو به حافی (پابرهنه) مشـهور گردید.(۱) ابو بصـیر از اصـحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که بسیار گناه می‌کرد و من بارها به اوتذکر داده بودم که دست از گناه بردارد؛ اما او

۱- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷

ص: ۸۳

نمی‌پـذیرفت. تا آنکه توفیق حـج نصـیبم شـد. وقتی برای خـداحافظی به دیـدار همسایه‌ها رفتم، آن همسایه گناهکار از من خواهش کرد که احوال او را برای امام صادق علیه السلام بگویم و از حضرت بخواهم که او را دعا کنند. ابوبصیر می گوید:

من به حـج رفتم و اعمال خویش را انجام دادم و آنگاه به نزد امام صادق علیه السـلام در مدینه مشـرف شدم و چون پیام آن همسایه را به خدمت امام علیه السلام عرضه داشتم امام فرمود: «ابوبصیر، سلام مرا به او برسان و به او بگو تصمیم بگیرد که از این لحظه گناه نکند تا من بهشت را برایش ضمانت کنم(۱)».

ب: غسل طهارت

زائر به هنگام غسل احرام، قصد پاکی درون می کند. طهارت باطنی، نیت غسل کننده است؛ برای احرام بستن باید طاهر بود. طهارت و پاکی ذات انسان را فرامی گیرد. اعمالی که حاجی و عمره گزار می‌خواهد انجام دهد، باید همراه با پاکی و صفای درونی باشد، او می‌خواهد مظهر نام «القدوس» شود.(۲) ورود به این اسم با غسل طهارت امکان‌پـذیر است و بدون آن، صـفت طهارت برای سالک فراهم نمی‌شود.

از سوی دیگر، خداونـد زیبـاست و زیبایی را دوست دارد. از جمله مظاهر جمال الهی، نظافت است. امام سـجاد علیه السـلام در باب نظافت غسل احرام فرمود:

«فَحِینَ تَنَظَّفْتَ وَ أَحْرَمْتَ وَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَیْتَ أَنَّکَ تَنَظَّفْتَ بِنُورَهِ التَّوْبَهِ الْخَالِصَهِ لِلَّهِ تَعَالَی؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی نظافت کردی و احرام بستی و نیت حج کردی آیا نیت کردی که با نور توبه خالص خود را پاک کنی؟ گفت: نه.»

۱- منتهی الامال، باب ۹، فصل ۲، روایت ۷

۲- ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۶۱۲

ص: ۸۴

حمام تذکره است،(۱) حمام چرک‌ها و کثافات را از انسان زائل می‌کند و آدمی را به یاد رفع حجب می‌اندازد.

نکته دیگر این‌که حمام از حمیم است و حمیم به معنای دوست شفیق‌است: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ».(۲) بهترین دوست و همنشین انسان خداست، لذا حمام می‌تواند یادآور مجالست با خدا باشد و این نکته را به انسان تذکر دهد که دوستی‌های دنیوی پایدار نیست.

نکته سوم این‌که این پدیده آخرت و مرگ را به یادانسان می‌آورد. انسان با عریان شدن در حمام و نفی تعلقات، لحظه‌ای را به یاد می‌آورد که از گور، برهنه خارج شده است. مالک هیچ چیز نیست و در محضر الهی تنها و بی‌کس ایستاده است. ورود به حمام همانند حضور در محضر خداست در حالی که انسان‌ها عریان و برهنه‌اند. همچنین در حمام از آب استفاده می‌شود و آب لطیف است و نرم، آب یادآور لطافت الهی است و آب زایل کننده کاستی‌ها، زشتی‌ها و پستی‌های انسانی است.

غسل احرام قلب و بطن آدمی را از رجس و فسوق پاک می‌کند، شهوات را از دل زایل می‌سازد، پستی، تباهی و تعلقات را از درون انسان بیرون می‌راند و غسل احرام انسان را شبیه فرشتگان می‌سازد. فرشتگان الهی پاک و منزهند، آدمی با غسل همانند فرشتگان آماده طوافی پروانه وار به دور کعبه مقصود می‌گردد. غسل احرام قلب سالک را سرشار از عشق و محبت می‌سازد، غسل احرام تقرب می‌آورد، ابتهال و تضرع و زاری را برای انسان به ارمغان می‌آورد، زلالی آب، روح انسان را می‌شوید و شبنمی از طراوت و ترنمی از بهشت چهره انسان را می‌نوازد. غسل، پژمردگی، کسالت و رخوت را از انسان

۱- ترجمه فتوحات مکیه، ص ۵۸۳- ۵۸۵

۲- شعراء: ۱۰۱ و ۱۰۲

ص: ۸۵

می‌برد و بهار حیات به انسان می‌بخشد، ناپاکی‌ها را می‌برد و شـفافیت، سلامت و صداقت به انسان هدیه می‌کند. تطهیر آدمی باعث جلب رحمت خداست، پاکیزگی، کلید محبت است و طهارت، سالک را محبوب خدا می‌سازد.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ»(۱).

موانع تا نگردانی ز خود دوردرون خانه نایدت نور

موانع چون در این عالم چهار استطهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث و ارجاس‌دوم از معصیت وز شر وسواس

سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه استکه با وی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سرّ است از غیرکه اینجا منتهی گرددش سیر

هر آنکه کرد حاصل این طهارت‌شود بی‌شک سزاوار مناجات

۱- توبه: ۱۰۸.

ص: ۸۶

سرّ نماز احرام

زائر در میقات لباس ظلمت افکنده و غسل توبه کرده است. لباسِ احرامِ عزت پوشیده که زمان حضور در پیشگاه الهی است. اینک لحظه حضور است، اینک زمان توجه و تقرب است، و اینک گاهِ نماز عشق است؛ نماز عشق بر سجاده عشق در بارگاه عشق. زائر در آن لحظات زمین و زمینیان را ترک کرده و سبکبار گشته، با بال‌هایی به وسعت پرواز به سوی بهشت نور پرمی‌کشد و در افق ملکوت بال می‌گشاید و تا عمق هستی پرواز می‌کند، او لایه‌های نور را یک به یک درمی‌نوردد و چونان قطره‌ای در اقیانوس هستی محو می‌شود.

زبان حال نمازگزار به خدا این است که آغوشش را به روی او بگشاید، فصل با خدا بودن را برای زائر آغاز کند، مرغ دل را از قفس تن جدا کند و راه پرواز تا آشیانه را به او نشان دهد. گفت و گوی نمازگزار در میقات با خداوند، در محضر خدا، گفت و گویی رودررو و چهره به چهره است. او دست امید به آسمان بلند می‌کند و با دلی شکسته و چشمی گریان تمام دارایی خویش را که چیزی جز «نداری» نیست تقدیم می‌کند. فقر و کاستی خویش را به چشم، عیان می‌یابد و با خدایش زمزمه می‌کند؛ عقده اندوه با او وامی‌کند، نیاز به

ص: ۸۷

درگاه او می‌آورد، نفس خود را در بارگاه حق ذبح می‌کند، تنها به سجاده بندگی می‌رود، فقط او را می‌خواند، در برابر عظمت و کبریایی حق به ذلت و خضوع می‌افتد، با جامه سپید احرام پاکی دل و نورانیت آخرت را طلب می‌کند. زائر با نماز عشق در برابر حق به قامت می‌ایستد. امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی در باب نماز احرام می‌فرماید: باید به هنگام انجام نماز احرام، چنین نیت داشت که انسان به خدا تقرب یابد و مشغول انجام حسنات او باشد تا داخل میقات بیاید:

«فَحِينَ صَلَّيْتَ الرَّكْعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَقَرَّبْتَ إِلَى اللَّهِ بِخَيْرِ الْأَعْمَالِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ أَكْبَرِ حَسَنَاتِ الْعِبَادِ، قَالَ: لَا».

«آن هنگام که نماز احرام می‌خواندی آیا نیّت کردی که به وسیله نماز، که بهترین اعمال و برترین حسنات بندگان است، به خداوند نزدیک شوی و به او تقرّب جویی؟ شبلی گفت: نه».

ص: ۸۸

اسرار واجبات احرام

واجبات احرام سه چیز است: یکی نیت، یعنی این که انسان در حالی که می‌خواهد محرم شود، نیت عمره مفرده و قصد ترک محرمات احرام کند، دیگری تلبیه است؛ یعنی این که لبیک بگوید و سوم پوشیدن دو جامه احرام برای مردان که یکی را لُنگ و دیگری را رداء گویند. هر یک از این سه، اسرار باطنی دارد که توجه به آن‌ها، عمره نورانی و نورانیت عمره برای زائر به ارمغان می‌آورد.

اسرار نیت

الف: هجرت باطنی و اخلاص

یکی از شرایط هر عبادتی، از جمله عمره و احرام، نیت است. سرّ نیت، اخلاص است. حقیقت اخلاص تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا.

خلوص در نیت صاف نمودن سرّ ضمیر آدمی است. انسان اعمال مختلفی دارد چه ظاهری، چه باطنی، چه جوارحی چه جوانحی. اعمال حتی شامل خطورات قلبی هم می‌شود. ریشه تمامی آلودگی‌های عمل، انانیت و نفسانیت

ص: ۸۹

است. خلوص در نیت خشکاندن آلودگی‌ها و ناپاکی‌های عمل از ریشه است؛ یعنی باید نفسانیت و خودیت را از میان برداشت. دین را باید برای خدا خالص کرد.

«أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ»(۱)؛

«آگاه باشید که برای خداست دینِ خالص.»

خداوند از انسان دین خالص طلب کرده است؛ بنابراین در دین، دینداری و عبادت نباید غیر او را دخالت داد. هواهای نفسانی و شوائب شیطانی دین را از خلوص می‌اندازند و اگر دیانت و عبادت انسان ناخالص شد، خدا آن‌را پذیرا نیست.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای‌مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی‌وربود خاری تو هیمه گلخنی

ب: قصد تحول

اسرار عرفانی عمره ؛ ؛ ص۸۹

گامی که انسان در میقات می‌ایستد، گذشته سیاه خود را در نظر گرفته، دعا و استغفار بر لب جاری می‌کند. اینک هنگامِ تحول است و اینک زمانه آن است که حاجی، انسانی دگر شود؛ لحظه تحقق تحولی عظیم است.

زندگی انسان نقطه‌های عطفی دارد که می‌تواند تلنگری به وجود انسان باشد.

کسانی که از این نقطه‌های عطف بهره برده، راه خود یافته‌اند، برده‌اند و برنده‌اند و فوز و فلاح برای آنهاست. به گاهِ قصدِ احرام در مسجد شجره، اضطرابی عجیب وجود انسان را در بر می‌گیرد، زبان انسان قفل می‌شود، شعله‌های بیقراری از نگاه انسان زبانه می‌کشد و شراره‌های عشق بن‌مایه

۱- زمر: ۳

ص: ۹۰

وجود آدمی را تکان می‌دهـد؛ زمان انتظار پایان یافته است و حاجی خود را روبه روی خـدا احساس می کنـد. اکنون زمان دلدادگی است، میقات حسـرت است و امیـد؛ حسـرت بر گذشـته و امیـد به آینده. در آنجا باید قصد دگرگونی داشت، انسانی متحول شد، از خود انسانی جدید ساخت، از غفلت‌ها و نسیان‌ها کاست و بر عشق‌ها، خلوص‌ها و حضورها افزود.

با نیتی که انسان در میقات همراه با احرام می‌بنـدد، پیمان تحول با خـدا می‌بنـدد. به بیان بهتر، عهد و پیمانی که حج و عمره گزار با پروردگار عالم در عالم الست بسـته است، تجدیـد می کنـد. نیت احرام، عقـد با خـدا و بریدن از ماسواست. به این نکته نورانی، امام سجاد علیه السلام اشاره می کند:

«فَحِینَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَیْتَ أَنَّکَ قَدْ حَلَلْتَ کُلَّ عَقْدٍ لِغَیْرِ اللَّهِ؟

قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی نیت حج کردی آیا نیت کردی که هر پیوندی با غیر خدا را رها کنی؟ گفت: نه.»

ص: ۹۱

اسرار تلبیه

الف: پاسخ به دعوت خدا

آنگاه که انسان در میقات قرار می گیرد و قصد بستن احرام می کند، باید «لبیک» بگوید؛ یعنی این ذکر را بر زبان خود جاری سازد: «لَبَّیْکَ، اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ انَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَٔ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ».

کیفیت تلبیه براساس حدیث امام صادق علیه السلام به همین نحو بود که گذشت. امام در ادامه حدیث خود فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از گفتن لبیک «ذاالمعارج» را زیاد می‌فرمود و هر گاه به سواره‌ای بر می‌خورد یا به بالای تپه‌ای می‌رسید یا به دشتی سرازیر می‌شد و آخر شب و پس از نمازها، لبیک می گفت».(۱) البته تلبیه ادامه‌ای هم دارد که مستحب است.

آنگاه که مردان الهی لباس احرام می‌پوشند و قصد حضور در درگاه

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۲۵، روایت ۲۵۷۸؛ قرب الاسناد، ص ۱۶۲، روایت ۵۹۲؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۲، ص ۳۷۷، روایت ۷

ص: ۹۲

باریتعالی دارند، خداوند آن‌ها را صدا می‌زند، آن‌ها را می‌خواند و برای آن‌ها دعوتنامه‌ای ارسال می‌کند. لبیک زائر، پاسخ به دعوت خداست. سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السلام درباره علت و حکمت تلبیه پرسید، حضرت فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ إِذَا أَحْرَمُوا نَادَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَالَ: عِبَادِی وَ إِمَائِی، لَأُحَرِّمَنَّکُمْ عَلَی النَّارِ کَمَا أَحْرَمْتُمْ لِی، فَقَوْلُهُمْ: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ» إِجَابَهٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی نِدَائِهِ لَهُمْ»؛(۱) «وقتی مردم احرام ببندند، خداوند متعال ندایشان می‌دهد و می‌گوید: ای بندگان و کنیزان من! بدن شما را بر آتش حرام خواهم کرد، آنگونه که شما به خاطر من احرام بستید. آنگاه مردم به عنوان اجابت خداوند متعال که آنان را ندا داد، می‌گویند:

«لبیک، خدایا لبیک.»

تلبیه پاسخ مثبتی است که زائر به دعوت خدا می‌دهد. زائر به میهمانی خانه خدا آمده است و در میقات خود را برای میهمانی آماده و مهیا می‌سازد.

میزبان او را فراخوانده است و زائر در پاسخ به دعوت حق لبیک گویان آماده دیدار می‌شود.

زائر هنگامی می‌تواند به دعوت خدا پاسخی شایسته دهد که کاملًا خود را آماده کند. پس باید میان خوف و رجا باشد؛ زیرا احتمال دارد پروردگار عالم به او بگوید: «لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ».

عمره‌گزار باید با اعتقاد به خدا فضل او را در نظر گیرد، اعتماد و توکل به او ورزد، به قدر توان خشوع و خضوع به درگاه باریتعالی آورد، حالتش به

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۳، روایت ۲۱؛ علل الشرائع، ص ۴۱۶، روایت ۲

ص: ۹۳

گونه‌ای باشد که در برابر سلطان عالم قرار گرفته و بداند او به اندازه‌ای که سخط دارد، کریم و رحیم است و با این حالت به درگاه پروردگار راز و نیاز کند و از خدا بخواهد که او را از درگاهش نراند.

در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است که آن حضرت بعد از احرام رنگ از رخسارش پرید، اصحاب علت آن‌را جویا شدند. امام علیه السلام اظهار داشت خوف دارم که خداوند در پاسخ من بگوید: «لا لبیک».

«فَلَمَّا أَحْرَمَ وَ اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُه اصْفَرَّ لَونُهُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الرَّعْدَةُ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أنْ يُلَبِّی فَقيلَ: ألا تُلَبّی؟ فَقالَ: أَخشی أن يَقُولَ لی لَا لَبَّيکَ وَ لَا سَعْدَيکَ فَلَمَّا لَبّی خَرَّ مَغشيّاً عَلَيه ...»؛(۱) «امام سجاد علیه السلام به حج رفت. چون احرام بست و بر مرکب خویش قرار گرفت، رنگش زرد شد و به لرزه افتاد و نتوانست لبیک بگوید. کسی گفت: لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: می‌ترسم خداوند در پاسخ من بگوید: لا لبیک و لاسعدیک! و چون لبیک گفت، بیهوش شد.»(۲) از سوی دیگر وجه تسمیه هم همین است. این واژه در لغت به معنای اجابت است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام هم به این نکته اشاره شده است. از امام علیه السلام درباره وجه تسمیه تلبیه سؤال شد. امام علیه السلام فرمود:

«إجابَةٌ، أَجابَ مُوسی رَبَّه»(۳)؛

«این اجابت است، موسی هم پروردگارش را چنین جواب داد.»

۱- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵

۲- محجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۱؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵، روایت ۱۲۱

۳- علل الشرائع، ص ۴۱۸، روایت ۴

ص: ۹۴

بنابراین لبیک شعار حج شد و اجابت دعوت خدا رمزی برای حج ابراهیمی قرار گرفت.

امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه بیان لطیفی دارد:

«وَ لَبَّ بِمَعنی إجابَۀً صافِیَۀً خالِصَۀً زاکِیَۀً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فی دَعْوَتِکَ مُتِمَسِّکاً بِالْعُرْوَۀِ الْوُثْقی»؛(۱) «لبیک تو به معنای اجابت زلال و پاک برای خدای متعال در دعوتش می‌باشد در حالی که به دستگیره محکم الهی چنگ زده‌ای.»

پس تلبیه، اجابت است اما اجابتی که سزاوار دعوت الهی باشد، پاسخی همراه با صفا و پاسخی پاک برای خداوند عظیم و کریم. پاسخ دهنده هم باید خود را برای اجابت دعوت حق مهیا کند و با استعداد لازم به حضور او باریابد، قلبی صاف فراهم کند، تزکیه نفس داشته باشد، صدق، ادب، صبر، شکر، ایثار و سخا، توشه راه داشته باشد تا بتواند پاسخی شایسته به فراخوان الهی بدهد.

ب: سکوت معصیت

امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی فرمود:

«فَحِینَ لَبَّیْتَ، نَوَیْتَ أَنَّکَ نَطَقْتَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِکُلِّ طَاعَۀٍ، وَ صُمْتَ عَنْ کُلِّ مَعْصِیَۀٍ؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی لبیک گفتی آیا نیت کردی که در طاعت محض او سخن بگویی و از هر معصیت او لب فرو بندی؟ گفت: نه.»

۱- بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴

ص: ۹۵

زائر بایـد با لبیک خویش در برابر خـدا از مخالفت او اجتناب ورزد، او بایـد روزه معصـیت گیرد و شـعله معصـیت را در درون خود خاموش کند، ریشه‌های آن را بخشکاند و پاسخ به هوای نفسانی ندهد.

اگر لبیک اجابت دعوت خـداست، عـدم اجابت دواعی نفسانی و هواهای شـیطانی هم هست. لبیک گو بایـد از شـریک خدا دوری کند، هوای نفس شـریک اوست. آنگاه که با چشم دل به بیت اللّه نگاه می‌کند، به صاحب خانه هم التفاتی کند و در حضور او عزم خود را جزم کند تا نزدیک گناه نشود.

میقات احرام، محل حضور ملائکه آسـمانی است. فرشـتگان خـدا به احرام بسـتگان می‌نگرنـد، بر آنها غبطه می‌خورنـد، مباهاتی که خدای سـبحان نسبت به زائران خویش داشـته، همیشه پیش چشم ملائکه است، روا نیست که زائر با معصـیت کردن خویش مباهات خدا را تضییع کند.

زائر با لبیک گفتن مصـمم می‌شود که گناه نکند و شهادت می‌دهد که از معصیت دوری ورزد، سزا نیست که این تصمیم و شهادت کذب و دروغ باشد.

گناه و معصیت طیف گسترده‌ای دارد؛ گناهان زبان، گناهان دست، گناهان پا، گناهان چشم، و بسیاری معاصی دیگر.

کسـی که لبیـک خـدا می‌گویـد بایـد تمـامی معاصـی، جرم‌ها و اشـتباهات را مـدّ نظر قرار دهـد و قصـد دوری از آنها کنـد. او باید تصـمیمی سـرنوشت ساز بگیرد، از گذشـته زشت خود پشـیمان شود و لبیک خود را نقطه عطف حیات خویش قرار دهد تا آینده‌ای روشن و نورانی در پیش داشته باشد.

بـاری، لبیـک آغـاز مجاهـدت است، شـروع پـاره‌ای تحریم‌هـاست، او بایـد تجربه کنـد تـا خـود را از بعضـی امور محروم کنـد، این محرومیت‌ها نوید بخش حقیقت‌هایی است که در آینده عمر، پیش روی زائر قرار می‌گیرد، لبیک زیر

ص: ۹۶

ساخت مناسک حج و عمره است، اساس ورود به حرم الهی است، لبیک روزنه‌ای به رحمت الهی باز می کند، لبیک فریادی علیه طغیان نفس است، زائر با لبیک خویش طاغوت درون را درهم می‌شکند، دامان نفس را از وسوسه‌ها و شیطنت‌ها می‌زداید، حریم درون را از حیله‌ها، نیرنگ‌ها وخدعه‌های نفسانی پاک می کند، لبیک باطن انسان را عرصه گاه نور الهی قرار می‌دهد، لبیک سلامت نفس، پاکی روح و آشتی با آسمان را به ارمغان می‌آورد، لبیک گویان در حمایت و پناه حق قرار می گیرند، لباس تلبیه، لباس توبه، ورع، زهد، عشق و توجه است و زائر با لبیک خویش گامی به سوی بهشت بر می‌دارد.

ج: هماهنگی با ابراهیم

لبیک، زائر را شبیه ابراهیم می کند، مشابهتی میان او و ابراهیم برقرار می کند. لبیک‌گو شبیه ابراهیم می‌شود. ابراهیم علیه السلام حلیم، صبور، شاکر و اهل ابتهال و انابه بود. «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُنِیبٌ»؛(۱) ابراهیم صادق بلکه صدّیق بود. «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّهُ کَانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً»؛(۲) ابراهیم اهل دعا و تضرع بود. او دعاهای فراوانی بعد از تجدید بنای خانه خدا کرد.

د: الگوی زندگی

عارفان و سالکان، تلبیه منقطع ندارند؛ لبیک آنها دائمی است. آنها در تمامی عمر اجابت حق می کنند و لبیک گویان مقام قدس ربوبی‌اند. خداوند

۱- هود: ۷۵

۲- مریم: ۴۱

ص: ۹۷

دعوتی عام فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ...»(۱)؛

«ای اهل ایمان چون خدا و رسول، شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی برسید.»

اجابت دعوت حق، حیات آور است، انسان را زنده می کند و به او علم و معرفت و قدرت و توان می‌دهد. مردان الهی دائماً حق را اجابت می کنند. هر گاه از حالی به حال دیگر منتقل شوند، با تمامی نفس‌هایشان خدا را می‌خوانند، پاسخ او را می‌دهند. اگر سالک لباس طاعت پوشد و از لباس معصیت خارج گردد، بهترین پاسخ را به خدای سبحان داده است. لذا لبیک حج و عمره در میقات، الگویی برای تمامی زندگی است تا انسان در طول حیاتش و سراسر عمرش مراقب حضور حق باشد، نجواها و نداهای او را بشنود و او را اجابت کند.

ه: ذوب گناه

لبیک گناهان را می‌برد، با معصیت سازگار نیست، آثار آن‌را نابود می کند، بر ایمان می‌افزاید، لبیک غروب گناه است، آنگاه که خورشید حق بتابد معاصی غروب می کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا مِنْ حَاجٍّ يَضْحَى مُلَبِّياً حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ إِلَّا غَابَتْ ذُنُوبُهُ مَعَهَا ...»؛

۱- انفال: ۲۴

ص: ۹۸

«هیچ حج گزاری نیست که روز را به لبیک گفتن به سر آورد، مگر آن‌که همراه غروب خورشید، گناهانش پنهان می‌شود».(۱) همچنین فرمود:

«مَنْ أضْحَی یَوماً مُلَبِّیاً حَتَّی تَغْرِبَ الشَّمْس غَرِبَتْ ذُنُوبُهُ فَصَارَ کَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّه»؛

«کسی که یک روز تا غروب آفتاب لبیک بگوید، گناهانش از بین می‌رود و همچون زمانی می‌شود که مادرش او را به دنیا آورده است».(۲) و نیز فرمود:

«مَنْ لَبَّی فِی إحْرَامِهِ سَبْعِینَ مَرَّةً إِیمَاناً وَ احْتِسَاباً، أَشْهَدَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ مَلَکٍ بِبَرَاءَةٍ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٍ مِنَ النِّفَاقِ»؛

«کسی که در احرامش، از روی ایمان و امید به پاداش الهی هفتاد بار لبیک بگوید، خداوند هزارهزار فرشته‌را شاهدمی‌گیرد که‌اورا ازدوزخ ونفاق رهایی داده‌است.»(۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند از هر چیز، چهار چیز را انتخاب کرد؛ از ملائک: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل را، از انبیای مرسل صاحب شمشیر، چهار نبی را: ابراهیم علیه السلام، داوود علیه السلام، موسی علیه السلام و مرا، از خانوده‌ها چهار

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۹۳، روایت ۶۱۲۵

۲- سنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۲۲ و ۹۰۲۰

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۷، روایت ۸؛ محاسن، ج ۱، ص ۱۳۸، روایت ۱۸۰؛ الفردوس، ج ۳، ص ۶۱۴، ۵۹۱۸

ص: ۹۹

خانواده را انتخاب کرد، زیرا خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ»(۱) و از شهرها چهار بلد و فرمود: «وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ* وَ طُورِ سِینِینَ* وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ»، تین مدینه، زیتون بیت‌المقدس، طور سینین کوفه و بلد امین مکّه است، و از زن‌ها چهار زن:

مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه علیها السلام و از حج چهار چیز را: ثجّ یعنی قربانی، عجّ یعنی ضجّه و ناله حاجیان به هنگام تلبیه، احرام و طواف را ...»(۲)

و: زمزمه هستی

غور در بیکرانه آیات آسمانی نشان از حقیقتی ژرف و شگرف دارد. قرآن واقعیت را به گونه‌ای متفاوت معرفی می‌کند. خداوند درخت را در حال سجده می‌داند: «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْجُدَانِ».(۳) تمام عالم هستی یا تمامی پرندگان از نماز و تسبیح خود آگاهند: «کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ».(۴) سنگی که از بالای کوه فرو می‌افتد به دلیل خوف و خشیت الهی است: «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ».(۵) صدای رعدی که از ابرها به گوش می‌رسد، حمد و تسبیح است و خوف و خشیت آنها را نشان می‌دهد: «وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ».(۶) گذشته از تمامی موارد پیش گفته، یکی از واقعیاتی که قرآن آن را با تأکید و عنایت بیان می‌فرماید، تسبیح تمامی هستی است:

«یُسَبِّحُ للَّهِ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ ...».(۷) البته

۱- آل عمران، ۳۳.

۲- الخصال، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳- الرحمن: ۶

۴- نور: ۴۱

۵- بقره: ۷۴

۶- رعد: ۱۳

۷- جمعه: ۱

ص: ۱۰۰

انسان‌ها به این واقعیت و حقیقت دست نمی‌یابند. به تعبیر دیگر نیافتن دلیل بر نبودن نیست. هستی همه تسبیح گوی حق است هر چند انسان نفهمد.

به هر تقدیر، جهان هستی آنگونه که خدا در قرآن تصویر می‌کند و برای انسان معرفی می‌نماید، با جهانی که ما می‌شناسیم، کاملًا متفاوت است. این وظیفه ماست که نگاه خود را به هستی تغییر دهیم و بینشی الهی نسبت به عالم بیابیم. چشم‌ها را بشوییم و جهان را جور دیگر ببینیم.

از جمله حقایقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب لبیک بر ملاـ کرد این که زبان هستی، لبیک است. اگر عالم وجود تسبیح گوی حق‌اند، اگر عالم هستی آیات حق و بنده اویند و اگر جهان بیکران خاضع و خاشع برای اوست، همه چیز لبیک می‌گویند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما مِنْ مُلَبٍّ یُلَبِّی إلّا لَبّی عَن یَمِینِهِ وَ شِمَالِهِ مِن حِجرٍ أو شَجَر أو مَدَر، حَتّی تَنْقَطِعَ الْأرض مِن هَاهُنا وَ هَاهُنا»؛

«هیچ لبیک گویی نیست، مگر آن که آنچه از سنگ و درخت و کلوخ در چپ و راست اوست، (هم صدا با او) لبیک می‌گوید، تا آنجا که چشم کار می‌کند.»(۱) همچنین امیر مؤمنان فرمود:

«مَا مِنْ مُهِلٍّ یُهِلُّ فِی التَّلْبِیَةِ إِلَّا أَهَلَّ مَنْ عَنْ یَمِینِهِ مِنْ شَیْءٍ إِلَی مَقْطَعِ الُتّرَابِ وَ مَنْ عَنْ یَسَارِهِ إِلَی مَقْطَعِ التُّرَابِ، وَ قَالَ لَهُ

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۹، روایت ۸۲۸؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۱۹؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۲۵۱

ص: ۱۰۱

الْمَلَكَانِ: أَبْشِرْ يَا عَبْدَ اللَّهِ وَ مَا يُبَشِّرُ اللَّهُ عَبْداً إِلَّا بِالْجَنَّةِ»؛

«هیچ لبیک گویی نیست، مگر آنکه هر چه در چشم انداز اوست، در سمت راست و چپ لبیک گویند. و دو فرشته به او می گویند: «مژده باد بر تو ای بنده خدا» و خداوند هیچ بنده‌ای را جز به بهشت مژده نمی‌دهد».(۱) تلبیه را آدابی است که یکی از آنها خشوع است. حاجی به هنگام گفتن لبیک باید با خشوع و خضوع اجابت حق کند و دعوت او را لبیک بگوید. مالك بن انس می گوید: سالی با امام صادق علیه السلام به حج رفتم، هنگام احرام چون بر مرکبش قرار گرفت هر چه می‌خواست لبیک بگوید صدا در گلویش می‌شکست و نزدیک بود امام از مرکبش فرو افتد. به ایشان عرض کردم ناچار باید لبیک بگویی. امام فرمود:

كَيْفَ أَجْسُرُ أَنْ أَقُولَ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» وَ أَخْشَى أَنْ يَقُولَ عَزَّ وَ جَلَّ لِي لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ؟»؛ «چگونه جرأت کنم و بگویم: «لَبَّيْكَ اللهُمَّ لَبَّيْك» در حالی که بیم دارم خدای متعال به من بگوید: «لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ».»(۲) از دیگر آداب لبیک گفتن کثرت آن است. رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد لبیک می گفت تا آنکه خانه‌های مکه را مشاهده می کرد. زائر چه سواره و چه پیاده، چه بر فراز تپه و چه در دشت، چه روز و چه شب و در همه احوال آنگاه که احرام بست، بهتر است لبیک گو باشد و پاسخ حق را مدام بر زبان خود جاری کند. محمد بن منکدر درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید که ایشان لبیک را زیاد

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۳، روایت ۲۱۴۰

۲- علل الشرائع، ص ۲۳۵، روایت ۴؛ امالی الصدوق، ص ۲۳۴، روایت ۲۴۷

ص: ۱۰۲

تکرار می کرد.(۱) ادب دیگر لبیک آن است که مردان لبیک را بلند بگویند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «جبرئیل نزد من آمـد و گفت: خداوند متعال به تو دسـتور می‌دهد که به یارانت فرمان دهی صدایشان را به لبیک گفتن بلند سازند؛ چرا که شـعار حج است».(۲) خـدای سبحان فرشـتگان را خبر داد که به حاجیان مباهات می کنـد، در حالی که آنها ژولیده و خاک آلودنـد، آنها ضـجه و ناله می کنند، و خداوند دل‌های شکسـته و آه و اشک را دوست دارد. زائر خانه خدا با این اوصاف شـتابان به سوی خدا می‌رود و باید صدایش را به هنگام لبیک بلند کند تا مباهات خدا نزد فرشتگان بزرگ آید.

تلبیه براساس فرموده امام صادق(۳) علیه السـلام تکمله‌ای هم دارد که سـزاوار است بعد از هر نماز واجب یا مستحب و در همه حال آن‌را تکرار کرد تا پیمان وفاداری انسان با خدا تمام گردد:

«لَبَّیْـکَ ذَا الْمَعـارِجِ لَبَّیْـک، لَبَّیْـکَ داعِیاً إِلی دارِ السَّلامِ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ غَفَّارَ الـذُّنُوبِ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ أَهْلَ التَّلْبِیَـةِ لَبَّیْک، لَبَّیْک ذَا الْجَلالِ وَالْإِکْرامِ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ تُبْدِئُ وَالْمَعادُ إِلَیْک لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَسْتَغْنِی

۱- دّر المنثور، ج ۱، ص ۵۲۷

۲- تاریـخ الکبیر، ج ۴، ص ۱۵۰، روایت ۲۲۸۵؛ سـنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۳؛ مسندابن‌حنبل، ج ۱، ۶۸۸، روایت ۲۹۵۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۶۲، روایت ۱۷۵۵؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۲۶، روایت ۲۵۵۸

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۵، روایت ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۹۱، روایت ۳۰۰ وص ۲۸۴، روایت ۹۶۷

ص: ۱۰۳

وَيُفْتَقَرُ إِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ مَرْهُوباً وَ مَرْغُوباً إِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ إِلهَ الْحَقِ لَبَّيْك، لَبَّيْكَ ذَا النَّعْماءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ لَبَّيْك، لَبَّيْكَ كَشَّافَ الْكُرَبِ الْعِظامِ لَبَّيْك، لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ لَبَّيْك، لَبَّيْكَ يا كَرِيم لَبَّيْكَ»؛

«لبیک، لبیک، ای صاحب والایی‌ها لبیک، لبیک ای فرا خواننده به خانه امن، لبیک، لبیک ای آمرزنده گناهان، لبیک ای شایسته لبیک گویی، لبیک، لبیک ای صاحب شکوه و بزرگواری، لبیک، لبیک آغاز و بازگشت به سوی توست، لبیک، لبیک تو بی نیازی و دیگران به تو محتاج، لبیک، لبیک دیگران از تو بیم دارند و به تو مشتاق‌اند، لبیک، لبیک ای خدای حق، لبیک، لبیک ای صاحب نعمت و بخشش نیکوی زیبا، لبیک، لبیک ای برطرف سازنده گرفتاری‌های بزرگ، لبیک، لبیک منم بنده‌ات و فرزند دو بنده‌ات، لبیک ای بزرگوار، لبیک.»

ص: ۱۰۴

اسرار لباس احرام

اشاره

از ارکان احرام، پوشیدن دو جامه احرام برای مردان است؛ یکی لُنگ است و دیگری رداء که باید به دوش انداخت. مستحب است جامه احرام از پنبه باشد و در صورت تمکّن بعد از فریضه ظهر ببندد، ولی زنان می‌توانند در لباس خویش به هر نحو که هست محرم شوند. افضل است احرام در جامه سفید باشد، یعنی جامه سیاه به عنوان احرام کراهت دارد. لباس احرام اسرار و رموزی دارد که می‌توان در دو بخش بیان کرد:

الف: اسرار کندن لباس

۱- کندن لباس مخالفت خدا
سالک باید به هنگام کنار گذاشتن لباس‌های معمولی از گناهان خود نیز خارج شود. او باید قصد کند که از ثوب مخالفت بیرون رود. کارهای حرام و حتی مکروه، انسان را از خدا باز می‌دارد، مانعی بر سر راه ارتباط و اتصال با خدا هستند. کسی که اراده وصال دارد باید از علایق و شهوات بکاهد. زائری

ص: ۱۰۵

که وارد میدان حج و عمره شد باید با تمام جد و جهد خود را برای درک نفحات الهی مهیا کند و در خود شوق ایجاد کند.

بر اساس حدیثی،(۱) مشتاق، اشتهای طعام ندارد، مشتاق اهل لذت نیست، مشتاق با دیگران انس واقعی نمی‌گیرد، مشتاق آرام و قرار ندارد، مشتاق اهل آباد کردن دنیا نیست، مشتاق لباسی به تن ندارد، مشتاق بی‌مسکن است، کسی که دارای شوق است شب و روز بندگی خدا می‌کند، او هر لحظه انتظار دیدار می‌کشد و با زبان شوق با خدا نجوا می‌کند. او سرائر خود را برای حق بیان می‌کند، او اهل رجاء است، خواب به دیدگانش نمی‌آید، دنیا مراد او نیست، تمامی عادات را فرو گذارده است و در تمامی عمر با زبان حال به خدا لبیک می‌گوید. جذبه‌های الهی، او را می‌رباید، واردات قلب، او را احاطه می‌کند و شایق برای حضور رب انتظار می‌کشد. برای شوق، محبت و عشق، انسان را به سمت تحصیل کمال و وصول به اوج انسانیت سوق میدهد.

سالک می‌داند که رسیدن به قله ممکن نیست مگر بعد از عبور از پستی‌ها. آن‌که قصد قله دارد باید از پستی‌های گناه و معصیت بگذرد و از آن‌ها عبور کند. کندن لباس برای احرام، نزع ریشه‌های غلّ، حسد، هوی و محبت دنیا از قلب است. نیت حاجی باید این باشد که به این عادات زشت باز نگردد، از متابعت هوای نفس فرار کند و چشم خود را بر زخارف و زینت‌های دنیا ببندد. امام زین العابدین علیه السلام در حدیث شبلی سرّ کندن لباس را اینگونه بیان می‌فرماید:

«فَحِينَ تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِيطِ ثِيَابِکَ، نَوَيْتَ أَنَّکَ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّيَاءِ وَ

۱- به نقل از: المراقبات، ص ۱۹۹

ص: ۱۰۶

النِّفَاقِ وَ الدُّخُولِ فِی الشُّبُهَاتِ؟ قَالَ: لَا»؛

«پرسید: وقتی لباس‌های دوخته را در آوردی، نیت کردی که از ریا و نفاق و وارد شدن به شبهه‌ها خود را عریان کنی؟ گفت: نه.»

۲- بی‌حجابی

اصل در انسان نفی حجاب باطنی است. تغییر لباس لطیفه‌ای دارد و آن رجوع به اصل است. آنگاه که مُحرم لباس بر می کَند، از تنگی در آمده است و به فراخی بی‌حجابی دست می‌یابد؛ تغییر لباس به معنای تغییر حال شدت و تنگی به رخا و فراخی است. سینه‌ها دو گونه است؛ ضیق و وسیع. از جمله اسرار کندن لباس در احرام انتقال از محدودیت و ضیق سینه است به گشادگی و وسعت؛ باید شرح صدر یافت که تنها راه وصول به آن تسلیم و رضاست و نتیجه آن چیزی جز نور، بهجت و سرور نیست.

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»(۱)؛

«آیا آن کس که خدا برای اسلام شرح صدر عطا فرمود که وی به نور الهی روشن است (چنین کسی با مردم کافر تاریک یکسان است؟

هرگز).»

در این صورت انسان به نعیم و برخورداری می‌رسد، در برکات و التذاذات الهی غوطه می‌خورد. مشاهده نیز بر دو گونه است: گاهی از طریق یقین کامل و گاهی از طریق غلبه محبت حاصل می‌شود.

نبی‌اکرم صلی الله علیه و آله چشم بر هیچ موجودی باز نکرد، مگر آن که با دل موحد آن را دید. اگر انسان چشم سر را بر شهوات بست و چشم دل را از مخلوقات

۱- زمر: ۲۲

ص: ۱۰۷

فرو کاست، دیدگان دلش به شهود محبوب می‌رسد. اهل مشاهده، عمر خویش را از زمان شهود حساب می‌کنند و آنچه را که اندر غیبت گذشت، عمر نمی‌شمرند. چنان‌که از عارفی پرسیدند: عمر تو چقدر است؟ گفت:

چهار سال. گفتند: چگونه ممکن است؟ گفت: هفتاد سال بود که در حجاب دنیا بودم، اما چهار سال است که او را می‌بینم. و روزگار حجاب را جزو عمر نمی‌شمرم.(۱) حجاب اصلی، انانیت و نفسانیت است. آنجا که سرزمین قداست و نور است، باید بی‌حجاب شد، لباس عادات کَند، نعلین خودیت بر کَند و سپس به سرزمین نور وارد شد. «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُوىً».(۲) در میقات باید از خویشتن عبور کرد، دژ نفسانیت را تخریب نمود و در آستانه قصرهای آسمانی درآمد؛ باید از تمامی تعلقات رست، خود را سبکبال کرد. زائر باید تمام منیت‌های خود را با لباس خود برکند و در میقات دفن کند، پیمانی صادقانه، عهدی موسایی و پیوندی استوار با خدای خود ببندد که تا به کعبه مقصود نرسد، از پای نایستد.

ب: اسرار پوشیدن لباس

۱- لباس تقوا

لباس انسان نشان تعلقات اوست. باید لباسی پوشید که رنگ تعلق نپذیرد، لباسی که با آن هر لحظه شاهد مرگ آرزوها و تمنیات خویش باشیم؛ بی‌رنگ‌ترین رنگ‌ها رنگ سفید است، سفیدی احرام نشان دهنده رنگ

۱- کشف المحجوب، ص ۴۲۹

۲- طه: ۱۲

ص: ۱۰۸

باختن تمامی رنگ‌هاست. بی رنگی نماد پاکی، طهارت، سادگی و صداقت است. سالک، رنگ خدایی دارد «صِبْغَةَ اللّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً»؛(۱) در این لباس، نام، نشان، شهرت، مقام و ثروت جایگاهی ندارد. محرم با انسان‌هایی مواجه است که همه با او هم رنگ‌اند و همه با یکدیگر یک‌رنگ‌اند. دریای انسان‌ها تنها یک فریاد دارد و آن رفتن به سوی خداست.

لباس احرام بدین معناست که نباید غریبه را به جای دوست گرفت، باید با اغیار بیگانه و تنها با دوست نشست و از شیرینی مجالست او کام گرفت. زائر در میقات مهمان خداست. او نباید از تار و پود دنیوی نزد خدا چیزی ببرد؛ یعنی باید لباسش ندوخته باشد. لباس احرام به معنای پوشیدن لباس تقواست که گمشده هر انسانی است: «لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ».(۲)

۲- کفن

پوشیدن لباس احرام یادآور کفن است. لباس احرام انسان را متوجه مرگ، قبر و جهان دیگر می‌کند؛ لباس احرام انسان را برای سفر ابدی مهیا می‌سازد. هنگامی که انسان از قبر برمی‌خیزد، خود را با کفنی ساده و سفید در حضور حق می‌یابد. کفن دوخت و دوزی ندارد، لباسی ساده است، همراه با تکلف و زینت نیست، این‌ها خصوصیات لباس احرام است. راهی پیش پای انسان جز کوچ کردن نیست و باید تنها سفر کرد. «وَلَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ».(۳)

تنها با رخت و لباسی ساده باید به کوچستان غربت رفت. خود را باید

۱- بقره: ۱۳۸

۲- اعراف: ۲۶

۳- انعام: ۹۴

ص: ۱۰۹

برای روزی مهیا کرد که نه پای رفتن است و نه اختیار مانـدن. زمانی که حاجی احرام بست و به میقات رفت و به خـدا لبیک گفت، باید با خود تنها بشود، با خویشتن خلوت کند و با تن‌پوشی سفید همچون کبوتران آماده پرواز گردد تا بیرنگ و بی نشان اوج گیرد و در عشق یـار ذوب شود. لباس ساده احرام انسان را به یاد بت شکن تاریخ می‌انـدازد؛ زائر بایـد با تبر عبودیت و اخلاص بت‌های درون خویش را بشکند و بر زمین ریزد.

۳- جامه معنا

خداوند در حدیثی قدسی فرموده:

«الْکِبْرِیَاءُ رِدَائِی وَ الْعَظَمَهُ إِزَارِی»؛

«کبریا و بزرگی بالاپوش من است و عظمت زیر جامه‌ام».(۱) این دو؛ لباس احرام خداست. این دو جامه ساده‌اند، سفیداند، طاهرند و خدای سبحان با دو جامه کبریا و عظمت مُحرم شده است؛ احرامی که تنزیه ابدی را مختص خداوند کرده است.

سالک هم بایـد به صـفت معنـوی الهی درآیـد و جـامه معنـا بپوشـد؛ یعنی بـا تکـبر برای کبریـایی‌اش شـریک نیـاورد و بـا عجب و فخرفروشی به عظمتش لطمه وارد نکند. قلب زائر باید با کمال خشوع و تواضع پوشیده شود و جانش با اوج انقیاد و فقر درآمیزد که نجات و رستگاری از آن انسان خاشع و منقاد است. اگر خـدای سـبحان با دو اسم «کبیر» و «عظیم» بر سالک زائر تجلی کند، او کبر خویش را از دست داده، قلبش مطیع و منقاد می‌شود و در این صورت دو جامه احرام بر او برازنده می گردد.

۱- مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱ و نیز به نقل از: ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۵۹

ص: ۱۱۰

محرم شدم به جامه احرام بنده‌دارآماده حضور و ملاقات کردگار
لبیک گفتم از دل و جان در حریم دوست‌گشتم ز شوق وصل دل آرام بیقرار
رفتم به سوی کعبه ببینم جان اویا تر کنم ز زمزم دل چشم اشکبار

ص: ۱۱۱

اسرار مکروهات احرام

در احرام اموری نیز مکروه است؛ از جمله، احرام با جامه سیاه. لباس سفید یادآور کفن و قبر است. این امر موجب می‌شود تا انسان در لباس احرام بیشتر به یاد مرگ و آخرت باشد. از سوی دیگر زائر خانه خدا میهمان خداست و میهمان باید با لباس پاکیزه و تمیز در محضر میزبان حاضر شود. سفیدی لباس احرام به معنای گام نهادن در وادی نور و سرور است. احرام بستن در جامه چرکین هم مکروه است. میهمانی که به حضور حق بار یافته و در درگاه حضرت احدیت حاضر شده، هرگز با لباس کثیف و آلوده به میهمانی وارد نمی‌شود. ورود به میهمانی خدا با جامه چرکین شایسته نیست. سزاست که حضور در درگاه باری تعالی با تمیزترین و پاکیزه‌ترین لباس‌ها باشد.

امر مکروه سوم احرام بستن در جامه راه راه است. نکته ظریفی که در این مورد وجود دارد این است که جامه راه راه نوعی زینت دنیوی است، زائر باید در حج و عمره از مظاهر دنیوی اجتناب کند، از تعلقات خود بکاهد، وابستگی‌های زخارف دنیوی را در منزل خویش گذارده، از آن مهاجرت کند؛ چرا که به میهمانی خدا می‌رود و در این بزم نباید زینت‌های دنیا را با خود برد.

لبیک گفتن در پاسخ کسی که حاجی را صدا زند کراهت دارد. سرّ آن این

ص: ۱۱۲

است که لبیک فقط پاسخ به دعوت خلیل الرحمان و خدای رحمان است.

لبیک گفتن به غیر او بوی شـرک می‌دهد؛ گویا انسان برای خدا شـریک قائل شده است. لبیک گفتن به غیر خدا شرک خفی است و میقات، محلی است برای توحید و نفی تمامی شرک‌ها.

ص: ۱۱۳

اسرار محرمات احرام

اشاره

حاجی در حین احرام، از امور بیست و چهار گانه باید اجتناب کند و این امور برای او حرام است. اسرار و رموزی برای محرمات احرام بیان شده است که به آنها اشاره می‌شود:

۱- قلب زائر صید خدا

در آیات، حرمت صید، مسأله حساسی تلقی شده و با کمال صراحت از آن نهی شده است:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنْ النَّعَمِ»؛(۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه در احرام باشید شکار را نکشید. هر که صید را به عمد بکشد، جزای او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته است.»

۱- مائده: ۹۵

ص: ۱۱۴

احرام به دو قسم است(۱): احرام به تن و احرام به دل. شخصی که فقط به تن احرام بسته و مُحرم به تن شده است صید بر او حرام است چنان‌که امور دیگری هم برای محرم تحریم شده است. اما زائری که با معرفت، احرامِ عرفان بسته، مُحرم دل است و چنین کسی طمع به غیر خدا را بر خود حرام کرده است؛ او هرگونه طلب از غیر خدا را ممنوع می‌داند و خانه دل را در اختیار صاحبخانه واقعی قرار می‌دهد.

نکته دیگری در این آیه وجود دارد(۲) و آن این‌که قلب زائر صید خداست و قلبی که صید خداست شایسته نیست به دنبال صید باشد و اگر سالک حج و عمره‌گزار، قلب خویش را متوجه غیر خدا کرد، کفاره‌ای بر اوست و آن این‌که از این توجه نادم باشد و تمام سعی خود را بر تداوم یاد حق بکار بندد. لذا نباید در حین احرام دنبال حظوظ نفسانی بود. باید تمرین رستن از شهوات کرد. محرم قصد خدا و زیارت خانه او کرده است، با چنین قصدی نباید به دنبال غیر او بود.

۲- آینه و سرمه زینت

از دیگر محرمات احرام، نگاه کردن به آینه است، همچنین سرمه کشیدن در حال احرام تحریم شده است. سرّ این دو در حدیثی چنین بیان شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا تَنْظُرْ فِي الْمِرْآةِ وَ أَنْتَ مُحْرِمٌ، لِأَنَّهُ مِنَ الزِّينَةِ وَ لَا تَكْتَحِلِ الْمَرْأَةُ الْمُحْرِمَةُ بِالسَّوَادِ إِنَّ السَّوَادَ زِينَةٌ»؛

۱- کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷

۲- لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۴۴۹

ص: ۱۱۵

«در حالی که محرم هستی به آینه نگاه مکن؛ زیرا این نوعی زینت است و زن در حال احرام، سرمه سیاه نکشد، که آن هم زینت است».(۱) این دو امر زینت‌اند و زینت بهره گیری از تشریفات و تجملات دنیوی است. از دنیا باید رهید و از آسمان دنیا باید پرید و به آسمان ملکوت باید سر کشید و نور الهی را در افق جبروت باید دید. از سوی دیگر نگاه به آینه، نگاه به خود است و از خودیت باید رست؛ از خود باید فارغ شد، بودن خویش را باید از یاد برد، خودبینی و خدابینی در یک دل نمی گنجد، قاصد خدا قلب خویش را برای دیدار دوست مهیا می کند. نظر به آینه را تحریم کردند تا محرم قلب خویش را آینه کند و در آینه دل جمال یار را نظاره گر باشد.

نمی‌خواهم کسی نزدم نشیندبگو آیینه هم‌رویم نبیند

ز تن مرغ دلم بیرون پریده‌نشسته در حرم تا دانه چیند

۳- سایه و ذوب گناه

عبداللَّه بن مغیره از امام موسی کاظم علیه السلام درباره سایه برای محرم پرسید.

امام علیه السلام در پاسخ آن را حرام دانست. او گفت: من گرمایی هستم و گرما بر من طاقت فرساست. آیا راه چاره‌ای برای من وجود دارد؟ امام علیه السلام فرمود:

«أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الشَّمْسَ تَغْرُبُ بِذُنُوبِ الْمُحْرِمِينَ»؛

«آیا نمی‌دانی که خورشید، گناهان محرمین را پنهان می کند».(۲)

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۶، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۳۰۲، روایت ۱۰۲۹

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۰، روایت ۲

ص: ۱۱۶

بنابراین، سرّ این‌که سایه و سایه‌بان برای محرم حرام شده، این است که آفتاب سوزان بر سر و تن محرم بتابد تا گناهان او را پاک کرده، ذوب سازد و از این روست که گفتند آفتاب پاک کننده است؛ زیرا نجاست گناه را تطهیر می‌کند.

۴- کندن درخت و اصلاح زمین

در حریم امن الهی و در حال احرام نباید درخت یا گیاهی را کَند؛ زیرا این کار از بین بردن «حرث» و «نسل» است. نابود کردن حرث و نسل فساد است و کار مفسدان و دوزخیان. اما بهشتیان که همواره در جهت اصلاح و احیای زمین و دل آدمی‌اند گیاه نمی‌کَنند و علفی را نابود نمی‌کنند. این‌ها آثار خداست، در سرزمین عشق و کسی که عاشق اوست، به آثار او تعرض و تجاوز نمی‌کند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوستعاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۵- تجربه برادری

در حریم امن الهی برای تقرب به خدا باید دل‌ها را به هم نزدیک کرد، از جدایی‌ها پرهیز داشت و هر آنچه مایه تفرقه است، از بین برد. در محضر حق نباید به زائران او توهین کرد. باید از فسوق، جدال، مشاجره، فحاشی، تفاخر و

ص: ۱۱۷

مباهات پرهیز کرد. نباید به کسی دستور داد، سزا نیست زبان به ناسزا گشود، حریم حرم محدوده برادری است، در آنجا باید تمرین اخوت کرد، در پیشگاه دوست به دوستان دوست نباید جز خیر گفت، در محضر بندگی، تفاخر معنا ندارد.

۶- رحمت و آشتی

از حمل سلاح باید پرهیز کرد. حمل سلاح به معنی دشمنی و خصومت است. در حضور خداوند رحیم خشونت لازم نیست، اساساً کینه و دشمنی شأن دوزخیان است و خدا اهل رحمت و آشتی است، او اهل داد و رأفت است و نسبتی با انتقام و خشونت ندارد. خشونت و دشمنی ضعف و کاستی است که با ربوبیت خدا سازگار نیست؛ از این رو کشتن جانوران، اذیت و آزار دیگران و حتی زخم کردن بدن خویش حرام شده است.

۷- شراب لم یزلی

در راه عشق خدا باید از دیگر عشق‌ها گذشت. شهوت با دلدادگی به خدا قابل جمع نیست، هر چیز یادآور شهوت را باید کنار گذاشت؛ نظیر عقد کردن زنی برای خود یا دیگری، در این حال نباید شاهد شهوت بود، باید از سکر ظاهری گذشت و از پیمانه شراب لم یزلی سرمست شد.

به پیش روی من اینک مقام است‌حرم از اهل دل در ازدحام است

برو ای ما سوی اللَّه چونکه ما راشَراب فیض ربانی به جام است

ص: ۱۱۸

ص: ۱۱۹

فصل چهارم: اسرار عرفانی طواف

اشاره

ص: ۱۲۰

ص: ۱۲۱

اسرار طواف

۱. تشبّه به فرشتگان

فرشتگان الهی در اطراف کعبه آسمانی می‌گردند، لذا انسان باید خود را همگون با فرشتگان کند.

«وَتَرَی الْمَلائِکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ»(۱)؛

«در آن روز فرشتگان را مشاهده می‌کنی که گرداگرد عرش الهی درآمده‌اند.»

کعبه نمادی از خدا در عالم ملک و شهادت است. انسان به هنگام طواف باید متذکر بیت معمور در آسمان‌ها باشد. طواف انسان به دور کعبه ملکی، همان طواف ملائکه به دور عرش الهی است و انسان باید به هنگام طواف تا آسمان‌ها و فرشتگان بالا رود. امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه به این نکته بلند عرفانی اشاره فرمود:

«وَ طُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلَائِکَهِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوَافِکَ مَعَ الْمُسْلِمِینَ

۱- زمر: ۷۵

ص: ۱۲۲

بِنَفْسِکَ حَوْلَ الْبَیْتِ»؛(۱) «همانگونه که با بدنت همراه مسلمانان بر گِرد کعبه طواف می کنی، با قلبت همراه فرشتگان بر گِرد عرش طواف کن.»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همراه با پدرم در حجره نشسته بودم، ایشان به نماز برخاست، در این لحظه مردی وارد شد. چون پدرم از نماز خارج شد و سلام داد، آن مرد از پدرم پرسید: سئوالی از شما دارم که کسی جز شما جواب آن را نمی‌داند. آن سئوال سرّ و علت طواف خانه خداست. چرا مسلمین باید گرداگرد کعبه بچرخند؟ امام علیه السلام فرمود:

«آنگاه که خداوند عزوجل ملائک را امر به سجده نمود آنان در ابتدا این امر را رد کردند و گفتند: «أ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ».

خدای تعالی هم در جواب فرمود: «إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ».

خداوند به آن‌ها غضب کرد، فرشتگان الهی درخواست توبه نمودند خداوند آن‌ها را امر کرد تا طواف بیت معمور کنند آن‌ها هفت سال طواف کردند، استغفار نمودند و توبه کردند.

خداوند توبه آن‌ها را پذیرفت و سپس کعبه را مقابل و برابر آن، در روی زمین مستقر کرد و طواف آن را توبه و طهارت بنی آدم قرار داد.

خداوند توبه را دوست دارد، پشیمانی بندگان را دوست دارد، از استغفار بندگان استقبال می کند، خداوند می‌خواهد آدمیان مانند فرشتگان دور خانه‌اش در زمین بگردند تا از این طریق گناهان آنها را بریزد.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲

ص: ۱۲۳

خداوند طواف را وسیله آمرزش بندگان قرار داد و خواست تا بندگانش در عمر خویش یکبار پاک شوند و مزه ملکوتی طهارت را بچشند. هر کس هفت بار این خانه را طواف کند و دو رکعت نماز، در هر جای مسجد که بخواهد بخواند، خداوند شش هزار حسنه برایش می‌نویسد و شش هزار گناه از او می‌زداید و شش هزار درجه بر او می‌افزاید وشش هزار نیاز از او بر می‌آورد. هر کدام از این نیازها زود برآید به خاطر رحمت خداست و هر کدام به تأخیر افتد به خاطر اشتیاق خداوند به دعای اوست».(۱) بنابراین سرّ طواف تشبّه به فرشتگان و همانندی با توبه ملائکه است، دریافت رحمت و مغفرت الهی است، تولدی دوباره است و آنگاه که انسان از گناه پاک شود، خداوند به انسان‌های پاک مباهات می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ یُبَاهِی بِالطَّائِفِینَ»؛(۲) «خداوند به طواف کنندگان مباهات می‌کند.»

۲. طواف قلب

زائر باید با قلب خویش طواف خانه خدا کند. طواف شریف، طواف قلب در محضر ربوبیت است. آدمی با چشم سر، کعبه زمینی را می‌بیند و با چشم دل بیتی در عالم ملکوت. تن با آب و گل خانه خدا رو به روست و دل، با خدا.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۲

۲- تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۶۹؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۸، ص ۲۱۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۳۳۰، روایت ۴۵۸۹؛ عوالی‌اللئالی، ج ۱، ص ۹۶، روایت ۸

ص: ۱۲۴

چشم سر، عالَم شهادت می‌بیند و چشم دل عالَم غیب؛ از اینجاست که خداوند بیت معمور را در آسمان‌ها محاذی و مقابل کعبه در زمین آفرید تا کسی که به زیارت کعبه نایل آید، با دل و جان خود زائر خانه خدا و خدا در آسمان حقیقت باشد.

خانه کعبه خانه دل‌هاست‌ساحت قدس و جایگاه خداست

خرم آن کس که گرد آن خانه‌در طواف است همچو پروانه

گر نصیب تو نیست فیض حضورگرم دیدار خانه باش از دور

طواف قلب بُعد دیگری هم دارد. طواف، گردیدن دور قلب انسان کامل است.(۱) خداوند قلب ولیّ خویش را بیت کریم و حرم عظیم خویش قرار داد؛ زیرا قلب اوست که توانست بار امانت کشد؛ امانتی که زمین و آسمان از حمل آن سرباز زدند. در طواف باید به گِرد ولیّ خدا گشت. با او بیعت کرد و با آنچه لایق و در خور اوست، او را ستود. بلندی بیت به اندازه بلندی قلب انسان کامل است؛ یعنی تا خدا ادامه دارد، منازل بیت با منزلگاه‌های قلب ولیّ خدا هماهنگ است، گنجی که خدا در خانه خویش گذاشته، با گنج او در ضمیر ولی‌اش یکی است. زائر با طواف خویش گنج‌های این گنجینه را مشاهده می‌کند و مدارج باطنی را تا نیل به مقام سرّ انسان کامل طی می‌کند. بنابراین طواف قلب دو سویه است؛ از یک سو طواف کعبه با قلب است و از سوی دیگر طواف قلب ولیّ خداست.

۱- ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۰۳- ۵۰۸

ص: ۱۲۵

۳. طهارت از شهود غیر

طهارت دو گونه است؛(۱) طهارت ظاهر و طهارت دل. طهارت ظاهر با آب حاصل می‌شود، اما طهارت باطن و دل با معرفت درست می‌گردد. باید با آب عرفان قلب را شست و شو داد، سموم را از جان بیرون کرد، توحید را بر قلب حاکم نمود و نفاق را از دل زدود. تا قلبی پاک، ضمیری آرام و سرّی موحد یافت.

زائر به هنگام رجوع به کعبه حقیقی، قلب خویش را از مشاهده غیر پاک می‌کند.(۲) شهود غیر خدا توبه می‌خواهد، حج و عمره‌گزار در لحظه طواف از اینکه به غیر خدا توجه کرده و اعتمادش به غیر او بوده و یاد دنیا در قلب او جای داشته است، استغفار می‌کند. اگر انسان در دنیا به غیر او رجوع می‌کند، این هم به خاطر دستور اوست و اگر امر او نبود، سالك و عارف به غیر او حتی رجوع هم نمی‌کرد. سرور شهیدان در بیانات نورانی خود را اینگونه فرمود:

«إِلَهِی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الْآثَارِ، فَأَرْجِعْنِی إِلَیْکَ بِکِسْوَهِٔ الْأَنْوَارِ وَ هِدَایَهِٔ الاسْتِبْصَارِ، حَتَّی أَرْجِعَ إِلَیْکَ مِنْهَا کَمَا دَخَلْتُ إِلَیْکَ مِنْهَا مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیْهَا وَ مَرْفُوعَ الْهِمَّهِٔ عَنِ الاعْتِمَادِ عَلَیْهَا، إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ».(۳) «معبودا! فرمان دادی مرا مراجعه به آثار کنم، پس مرا به خود جلب کن از تجلی انوار و راهنمایی بینش دل، تا مراجعه کنم به درگاهت از آنها، چنانچه از همان‌ها به حضرتت ره یافتم و سرّ

۱- کشف المحجوب، ص ۳۷۴

۲- اسرار الشریعه واطوار الطریقه و انوار الحقیقهٔ، ص ۲۳۲

۳- مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه.

ص: ۱۲۶

خویش از نگاه به آنها بازداشتم و همت خود را از اعتماد به آنها برداشتم؛ زیرا تو به هر چیز توانایی.»

سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام قبل از آن‌که به مسلخ عشق و شهادت برود، با خدا نجوا می‌کرد که آیا برای غیر تو ظهوری هست، تو کی غایب بوده‌ای تا غیر تو، تو را اثبات کند و کی دور بوده‌ای که آثار دلیل تو باشد، کور باد چشمی که تو را نبیند و زیان باد قلب بنده‌ای که از حب تو نصیبی نداشته باشد.

«أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ، مَتَی غِبْتَ حَتَّی تَحْتَاجَ إِلَی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَ مَتَی بَعُدْتَ حَتَّی تَکُونَ الآثَارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَرَاکَ عَلَیْهَا رَقِیباً وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیبا».(۱)

۴. حدیث شمع و پروانه

طواف، بر گرد کعبه چرخیدن است، و به دیدار معشوق شتافتن! طواف، چرخش عاشق گرداگرد معشوق است تا خود را با آتش عشق او بسوزاند. طواف آن است که عارف پروانه‌وار بر گرد شمع بچرخد تا عاقبت با بال و پری سوخته خویش را به پای شمع افکند. زائر آتش عشقی در ضمیر خود دارد و بار سفر را بسته است. از خانه، کاشانه، زن، فرزند و وطن بریده و لبیک گویان خود را تا پای خانه دوست رسانده است. او آماده چرخیدن است تا پروانه وار گرد شمع فروزان خانه عشق و

۱- مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه.

ص: ۱۲۷

بیت محبوب بچرخد.

زائر نقطه پرگار کعبه را کانون عشق قرار می‌دهد تا چرخشی گرداگرد آن کند و چونان ستاره حول محور وجود حق بچرخد. او با طواف جذب مغناطیس وجود حق می‌شود و شعاع محبت حق، او را بر مدار عشق می‌چرخاند. طواف حرکت معنوی است، طواف، سفر روحانی است، زائر در مطاف به جنبش درآمده خود را در دریای عشق الهی غرق می‌کند، از خودیت تهی گشته، رنگ و بوی او می‌گیرد، گرد شمع دوست چرخیده، هستی خویش را به پای او ذوب می‌کند تا آن‌که ذره‌ای بی مقدار گشته، چونان مولود کعبه فریاد سر دهد که:

«هَبْنِي صَبَرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ».(۱)

به شمع کعبه بس پروانه دیدمهزاران عاشق دیوانه دیدم

چه شمعی این همه پروانه دارد؟چه دلبر این همه دیوانه دارد؟

همه افسرده خاطر، دل شکستهبه روی گونه‌شان اشکی نشسته

زن و کودک هزاران در هزارانهمه گریند چون ابر بهاران

بسی مجنون در صحرا دویدهبه شادی در بر لیلی رسیده

۵. هفت شهر عشق

در طواف باید هفت دور (شوط) گرد کعبه چرخید. عدد هفت رمز و رازی دارد؛ هفت آسمان،(۲) سبع المثانی قرآن،(۳) هفت دریا،(۴) هفت روز هفته، هفت بطن قرآن و هفت شوط طواف. برای هفت دور طواف وجوهی از لطایف عرفانی بیان شده است.

وجه اول: سرّ هفت دور طواف این است که آدمی دارای هفت اخلاق رذیله است که گاهی از آن تعبیر به «هفت شوط حجاب» می‌شود.(۵) اخلاق رذیله عبارتند از: عجب، کبر، حسد، حرص، بخل، غضب و شهوت. سالک باید این‌ها را زایل و به جای آن هفت اخلاق حمیده را جایگزین کند که عبارتند از:

علم، حکمت، عفت، شجاعت، عدالت، کرم و تواضع.

وجه دوم: خداوند اقلیم‌های هفت گانه دارد که گاهی از آن تعبیر به افلاک سبعه می‌شود. این آیه که فرمود: «خَلَقَكُمْ أَطْواراً»(۶) ناظر به طورهای هفت گانه افلاک و اقالیم است. احتمال دارد که هفت شوط طواف، اشاره به سیر در اطوار خلقت و افلاک سبعه داشته باشد.(۷) وجه سوم: هفت دور طواف شاید اشاره به هفت مرحله نماز داشته باشد.(۸) مراحل نماز عبارتند از: قیام اول، رکوع، قیام دوم، سجده اول، نشستن میان دو سجده، سجده دوم و نشستن برای تشهد. این حرکات هفت گانه که

۱- بقره: ۲۹

۲- بقره: ۲۹

۳- حجر: ۸۷

۴- لقمان: ۲۷

۵- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۰

۶- نوح: ۱۴

۷- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۳

۸- ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۶۵۲

ص: ۱۲۸

ص: ۱۲۹

در نماز حضور، سالک به جای می‌آورد، آثار روحانی و معنوی دارد؛ انسان را به عالم ارواح و نشئه نماز واقعی وارد می‌کند. شاید به همین دلیل باشد که در برخی از روایات طواف را نماز دانسته‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الطَّوافُ بِالْبَیْتِ صَلاةٌ»؛(۱) «طواف خانه خدا همچون نماز است».

وجه چهارم: هفت هزار حجاب. ابوحمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام درباره علت هفت شوط طواف سؤال می‌کند. امام علیه السلام پاسخ می‌دهد:

«خداوند به ملائکه فرمود: می‌خواهم در زمین برای خود خلیفه‌ای قرار دهم. ملائکه هم با فساد آدم آن‌را رد کردند. خداوند ملائکه را در هفت هزار حجاب نور قرار داد. آنها به عرش الهی هفت هزار سال پناه بردند تا این‌که رحمت خداوند شامل حال آنها شد و توبه آنها را پذیرفت و برای آنها بیت معمور قرار داد. از این رو هفت شوط را در طواف واجب کرد تا بندگان به ازای هر یک هزار سال، یک دور طواف انجام دهند».(۲) وجه پنجم: قرآن دارای هفت بطن است. «انَّ لِلْقُرآنِ ظَهْرَاً وَ بَطْنَاً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنَاً الی سَبْعَةِ أبْطُن».

زائر، با هر دوری گرد کعبه، به رمزی از رموز قرآن واقف می‌شود. انسان حج و عمره‌گزار با هر شوطی از طواف به بطنی و تأویلی از قرآن کریم نایل می‌گردد؛ لذا هفت شوط طواف می‌تواند اشاره به هفت بطن قرآن باشد.(۳) طواف به جز اسرار، آدابی هم دارد؛ آدابی نظیر: غسل، تواضع، سکینه و

۱- مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۳۰، روایت ۱۶۸۶ و ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۳۰۵۶؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۷۲، روایت ۱۷۹۱؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۸، روایت ۹۲۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۹۶۰

۲- علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۷

۳- اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۰

ص: ۱۳۰

این که با پای برهنه به مطاف برود، که هر یک از آنها سرّی دارد.

یکی از مهم‌ترین مستحبات و آداب به هنگام طواف دعاست. این دعاها مضامین بلندی دارند؛ طواف کننده به خدا عرض می کند ما بندگان توایم، پیشانی ما در قبضه قدرت توست، اگر ما را عذاب کنی به سبب گناهان ماست و اگر ما را ببخشی به سبب رحمت توست ... زائر در طواف می گوید(۱):

«اللَّهُمَّ إِنِّی إِلَیْکَ فَقِیرٌ وَ مِنْ عَذَابِکَ خَائِفٌ مُسْتَجِیرٌ، اللَّهُمَّ لَا تُبَدِّلْ اسْمِی وَ لَا تُغَیِّرْ جِسْمِی ...»؛(۲) «خدایا به تو نیازمندم و بیمناک و پناهنده‌ام، نامم را عوض مکن و جسمم را تغییر مده.»

و چون در دور هفتم به آخر کعبه رسید دستانش را می گستراند و صورت و شکم خود را به کعبه می‌چسباند و می گوید:

«اللَّهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُکَ وَ هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِکَ مِنَ النَّارِ»؛(۳) «خدایا! خانه خانه توست و بنده، بنده تو و اینجا جایگاه پناه‌آورنده به تو از آتش است.»

همچنین طواف، واجباتی نظیر طهارت دارد که لطایف عرفانی آن‌ها گذشت. از جمله واجباتی که در طریقت طواف دخالت دارد، ابتدا کردن و ختم نمودن به حجرالأسود است. چنان که باید طواف داخل مطاف باشد و مطاف فاصله میان رکن و مقام ابراهیم است. از سوی دیگر اموری مثل ملتزم، حطیم، مستجار، حجر اسماعیل، و رکن یمانی داخل طواف است. از این رو شایسته است اسرار هر یک را بر شمرد:

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۴، روایت ۳۳۹؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۵

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۶

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۰

ص: ۱۳۱

اسرار حجرالأسود

۱. سنگ بهشتی

حجرالأسود از بهشت آمده و رنگ و بوی این جهان را ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:

«الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ مِنَ الْجَنَّةِ»؛

«حجرالأسود از سنگ‌های بهشت است».(۱) منذر ثوری از امام باقر علیه السلام درباره حجرالأسود سؤال کرد که چه سنگی است و از کجا آمده است؟ امام در پاسخ چنین فرمود:

«نَزَلَتْ ثَلَاثَةُ أَحْجَارٍ مِنَ الْجَنَّةِ؛ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ اسْتَوْدَعَهُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ (حَجَرُ بَنِی إِسْرَائِيلَ) قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ اسْتَوْدَعَ إِبْرَاهِيمَ الْحَجَرَ الْأَبْيَضَ وَ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْقَرَاطِيسِ فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِی آدَمَ»؛(۲) «سه سنگ از بهشت فرود آمده است: حجرالأسود که به ودیعت

۱- سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۲۶

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹، روایت ۹۳

ص: ۱۳۲

به ابراهیم سپرده شد، مقام ابراهیم و سنگ بنی اسرائیل. خداوند سنگی سفید به حضرت ابراهیم سپرد که سفیدتر از کاغذ بود، و در نتیجه گناهان بنی آدم سیاه شد.»

بهشت محل نعمت(۱) و رحمت و رضوان الهی(۲) است. کسی که به بهشت وارد شد، اهل رستگاری است.(۳) کسی که به بهشت راه یابد فرشتگان الهی او را اکرام می‌کنند.(۴) این‌ها بعضی از ویژگی‌های بهشت، بهشتیان و پدیده‌های بهشتی است. قطعه سنگی که از بهشت آمده، بی تردید نعیم است، با خود رحمت و رضوان الهی را آورده است و هر کس او را لمس کند، مکرم و بهشتی است.

دلا از خانه خاکی سفر کن‌به بیت یار افلاکی نظر کن

گذر از لعل و یاقوت و زمردبسنده بر تماشای حجر کن

۲. حضور در بهشت

سنگی که از بهشت است طبعاً به بهشت باز می‌گردد و خود را در بهشت نشان می‌دهد؛ بنابراین حجرالأسود در بهشت حضور دارد و حتی در بهشت شهادت خواهد داد. این قطعه سنگ بسیار با وفاست؛ زیرا هر کس او را در این دنیا لمس کرده باشد، شهادت داده، برای او بهشت را تضمین می‌کند. اساساً بهشت و وفا با یکدیگر همراهند و اگر بی‌وفایی یا نقض عهدی وجود دارد، ویژگی جهنم و دوزخیان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حجرالأسود ضمن اشاره به وفاداری آن فرمود:

۱- مائده: ۶۵

۲- توبه: ۲۱

۳- آل‌عمران: ۱۸۵

۴- معارج: ۳۵

ص: ۱۳۳

«يَبْعَثُ اللَّهُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَالرُّكْنَ الْيماني يَوْمَ القِيامَةِ وَ لَهُمَا عَينان وَ لِسان وَ شَفَتان، يَشهَدانِ لِمَنْ اسْتَلَمَهُمَا بِالوَفاء»(۱)؛

«خداونـد روز قیـامت حجرالأـسود و رکن یمـانی را مبعوث می‌کنـد در حالی که دو چشم و زبان و دو لب دارنـد و با وفاداری برای کسانی که این دو را لمس کرده‌اند شهادت می‌دهند.»

۳. علت سیاهی

حجرالأسود در آغاز بسیار سفید بود، از کاغذ و شیر هم سفیدتر؛ اما سیاه شد و تغییر رنگ داد. علت سیاهی به دو گونه مطرح شده است؛ گاهی به گناهان مشـرکین عهد جاهلیت نسبت داده شده؛ چون این سنگ در زمان جاهلیت لمس شده، کارهای پلید و زشت و جُرم‌های آن‌ها باعث شد تا این سنگ سیاه شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«حجرالأسود از سـنگ‌های بهشتی است و سـفید بود تا این‌که در زمان جاهلیت افرادی با رجس آن را مَس کردند.»(۲) گاهی نیز به مجرمین و منافقین نسبت داده شده است. چنان‌که امام صادق علیه السلام در حدیثی عجیب به مضمونی عمیق اشارتی دارد.

«إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ ائْتَلَفَ هَاهُنَا وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اخْتَلَفَ هَاهُنَا وَ الْمِيثَاقُ هُوَ فِي هَـذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ أَمَا وَ اللَّهِ إِنَّ لَهُ لَعَيْنَيْنِ وَ أُذُنَيْنِ وَ فَماً وَ لِسَاناً

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۱۹۴، روایت ۱۳

۲- همان، ص ۱۹۴، روایت ۱۷

ص: ۱۳۴

ذَلْقاً وَ لَقَدْ كانَ أَشَدَّ بَياضاً مِنَ اللَّبَنِ وَ لَكِنَّ الْمجْرِمِينَ يَسْتَلِمُونَهُ وَ الْمُنَافِقِينَ فَبَلَغ كَمِثْلِ مَا تَرَوْنَ».(۱) «همانا ارواح، نیروهای آماده هستند، هر کدام که در عالم میثاق با یکدیگر آشنا بودند با یکدیگر الفت برقرار می‌کنند و هر کدام در عالم میثاق از یکدیگر دور بودند، نزد حجرالأسود از یکدیگر دور می‌مانند. آگاه باشید، به خدا سوگند حجرالأسود دو چشم و دو گوش و دهان و زبانی دارد و همانا از شیر سفیدتر بود، ولی مجرمین و منافقین آن را لمس نمودند و چنین شد که می‌بینید».(۲) از این حدیث نکته جالب توجهی به دست می‌آید و آن این‌که وضعیت ارواح در عالم بالا در حجرالأسود ثبت است، گویا یک برنامه نرم‌افزاری بسیار دقیق در این قطعه سنگ قرار دارد تا نفوسی که در عالم ذر و میثاق با یکدیگر انس و محبتی داشته‌اند، نزد حجرالأسود خود را بیابند و آن نفوسی که یکدیگر را دفع کرده‌اند نزد حجرالأسود از یکدیگر فاصله گیرند. به تعبیری می‌توان گفت این قطعه سنگ بهشتی، گویی ابررایانه خداست.

در باب علت سیاهی حجرالأسود تعبیر کلی‌تری هم بیان شده است و آن این‌که خطاها و جرم‌های بنی آدم باعث تغییر رنگ حجرالأسود شد. پس علت سیاهی حجر جرم‌ها، معاصی و خطاهای فرزندان آدم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نَزَلَ الْحَجَرُالْأَسْوَدِ مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ اشَدُّ بَياضَاً مِنَ اللَّبَنِ، فَسَوَّدَتْهُ خَطايا بَنی آدَم»(۳)؛

۱- بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۲۲۰

۲- علل الشرائع، ص ۴۲۶، روایت ۷

۳- همان.

ص: ۱۳۵

«حجرالأسود از بهشت نازل شد در حالی که از شیر سفیدتر بود ولی گناهان فرزندان آدم آن‌را سیاه نمود.»

رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ درون. سفیدرویی حکایت از تقوای درون دارد چنان‌که روسیاهی اشاره به کفر باطنی و معاصی. قطعه سنگی که از بهشت آمده باید نشانی از بهشت داشته باشد لذا در آغاز سفیدتر از شیر بود، اما همین‌که به‌دنیا آمد با لمس دست‌های گنهکار تغییر رنگ داده، سیاه شد. نکته لطیف این‌که حجرالاسود سیاهی جرم و خطای بنی‌آدم را به خود گرفت و با استلام خویش آنها را پاک نموده درونشان را سفید کرد. گویا حجرالاسود سیاهی گناه را از انسان گرفته باعث طهارت و سفیدرویی آنان می‌شود، زبان حال حجرالاسود خطاب به گنهکاران این است: سیاهی تو به من، سفیدی من به تو.

۴. سنگ میثاق

لمس حجرالاسود از مستحبات و آداب طواف است؛ چنان‌که طواف باید از آنجا آغاز شده، به همانجا ختم شود. یکی از سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، استلام حجرالاسود بود؛ ایشان در هر طوافی، چه واجب و چه مستحب این سنگ بهشتی را مسح می‌نمود. جابر بن عبداللّه می‌گوید:

«روز بالا آمده بود که وارد مکه شدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله کنار در مسجد آمد، شترش را خواباند، سپس وارد مسجد شد. از حجرالاسود آغاز کرد و دست بر آن کشید و چشمانش پر اشک شد. سپس

ص: ۱۳۶

سه دور هروله کنان و چهار دور معمولی طواف کرد تا فارغ شد.

پس از فراغت، حجرالاسود را بوسید دستانش را بر آن نهاد و آن‌ها را به چهره‌اش کشید».(۱) بر اساس فرموده امام صادق علیه السلام این سنت از آغاز تاریخ بشریت بوده است. سنت استلام حجر از زمان آدم پدید آمد. امام علیه السلام فرمود:

«انَّ آدَمَ لَمَّا نَظَرَ الَی الْحَجَرِ فی الرُّکْنِ کَبَّرَ اللَّهَ وَهَلَّلَهُ وَسَجَدَهُ فَلِذَلِکَ جَرَتِ السُّنَّهُ»(۲)؛

«چون آدم به حجر الاسود در رکن نظر کرد خدا را تکبیر، تهلیل و تمجید نمود، از این‌رو سنت شد.»

آنگاه که آدم به زمین هبوط کرد، از تنهایی به خدا شکوه نمود. خداوند یاقوتی از بهشت برای او فرستاد و این همان سنگ سیاه است. آدم آن را شناخت؛ چون در بهشت آن را دیده بود، از این رو هر گاه بر آن گذر می کرد، آن را مسح می‌نمود و به همین علت مسح و لمس و استلام حجرالاسود سنت شد؛ سنتی دیرینه که به تاریخ بشریت باز می گردد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این که سرّ استلام چیست؟

نکات ظریفی در احادیث مطرح شده است:

وجه اول: سنگ میثاق. حجرالاسود سنگ میثاق است؛ میثاقی که خداوند در عالم الست از بندگان گرفت. بنی آدم این سنگ را لمس می کنند تا یادآور عهد و پیمانی باشد که آنان با خدا بستند. امام باقر علیه السلام فرمود:

«الْحَجَرُ کَالْمِیثَاقِ وَ اسْتِلَامُهُ کَالْبَیْعَهِ وَ کَانَ إِذَا اسْتَلَمَهُ قَالَ: اللَّهُمَ

۱- مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۲۵، روایت ۱۶۷۱؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۲۰، روایت ۹۲۲۱

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۴؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۱، روایت ۲۱۱۴

ص: ۱۳۷

أَمَانَتِی أَدَّیْتُهَا وَ مِیثَاقِی تَعَاهَدْتُهُ لِیَشْهَدَ لِی عِنْدَکَ بِالْبَلَاغِ».(۱) «حجرالاسود، مانند پیمان است و دست کشیدن بر آن مثل بیعت. آن حضرت هر گاه دست بر آن می‌کشید، می‌گفت: خدایا، این امانت من است که ادا کردم و پیمان من است که بستم، تا نزد تو برای من گواهی دهد که رساندم.»

همچنین حلبی می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا دست کشیدن به حجرالاسود سنت است؟ فرمود:

«آنگاه که خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت، حجرالاسود را از بهشت فرا خواند و به آن دستور داد، آن هم پیمان را گرفت (و بلعید). پس حجرالاسود برای هر که به پیمان وفا کند گواهی به وفا می‌دهد».(۲) ایشان در جای دیگری با اشاره به همین عهد و پیمان می‌فرماید:

«خدای متعال چون از بندگان پیمان گرفت، حجرالاسود را فرمان داد تا آن را برگرفت (و فرو برد). از این رو گفته می‌شود: امانت من است که ادا کردم و پیمان من است که وفا کردم تا برای من گواهی دهی که وفا کردم».(۳) تمامی مضامین پیشین در حدیثی از امام صادق علیه السلام جای گرفته است.

بکیر بن اعین از امام علیه السلام می‌پرسد: به چه علت حجرالاسود در رکن قرار گرفته

۱- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۸۱

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۲؛ قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۰

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۱؛ علل الشرائع، ص ۴۲۴، روایت ۲؛ عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۱، روایت ۱

ص: ۱۳۸

و چرا در جای دیگری واقع نشده است؟ چرا از بهشت خارج شد؟ از چه روی میثاق بندگان قرار گرفت؟ علت و سبب این امور چیست؟ امام علیه السلام با تحسین او از اینگونه پرسش‌ها در جواب می‌فرماید:

فَافْهَم الْجَوَابَ وَ فَرِّغْ قَلْبَک وَ أَصْغِ سَمْعَک أُخْبِرْک إنْ شَاءَ اللَّهُ إنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَی وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ هِیَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَی آدَمَ علیه السلام فَوُضِعَتْ فِی ذَلِک الرُّکْنِ لِعِلَّةِ الْمِیثَاقِ وَ ذَلِک أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ حِینَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَیْهِمُ الْمِیثَاقَ فِی ذَلِک الْمَکَانِ وَ فِی ذَلِک الْمَکَانِ تَرَاءَی لَهُمْ وَ مِنْ ذَلِک الْمَکَانِ یَهْبِطُ الطَّیْرُ عَلَی الْقَائِمِ علیه السلام فَأَوَّلُ مَنْ یُبَایِعُهُ ذَلِک الطَّائِرُ وَ هُوَ وَ اللَّهِ جَبْرَئِیلُ علیه السلام وَ إِلَی ذَلِک الْمَقَام یُسْنِدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الدَّلِیلُ عَلَی الْقَائِمِ وَ هُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ فِی ذَلِک الْمَکَانِ وَ الشَّاهِدُ عَلَی مَنْ أَدَّی إِلَیْهِ الْمِیثَاقَ وَ الْعَهْدَ الَّذِی أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ وَ أَمَّا الْقُبْلَةُ وَ الاسْتِلَامُ فَلِعِلَّةِ الْعَهْدِ تَجْدِیداً لِذَلِک الْعَهْدِ وَ الْمِیثَاقِ وَ تَجْدِیداً لِلْبَیْعَةِ لِیُؤَدُّوا إِلَیْهِ الْعَهْدَ الَّذِی أَخَذَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ فِی الْمِیثَاقِ فَیَأْتُوهُ فِی کُلِّ سَنَةٍ وَ یُؤَدُّوا إِلَیْهِ ذَلِک الْعَهْدَ وَ الْأَمَانَةَ اللَّذَیْنِ أُخِذَا عَلَیْهِمْ أَ لَا تَرَی أَنَّک تَقُولُ أَمَانَتِی أَدَّیْتُهَا وَ مِیثَاقِی تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوَافَاةِ».(۱) «جواب را دریاب، قلب خود را فارغ کن و گوش خود را شنوا، انشاءاللّه تو را آگاه می‌سازم. خداوند تبارک و تعالی حجرالاسود را که گوهری نورانی است از بهشت برای آدم خارج کرد و سپس آنرا در محل رکن قرار داد تا میثاقی برای بنی آدم باشد.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴

ص: ۱۳۹

چون که خداوند از صلب بنی آدم، فرزندان آن‌ها را برگرفت و از آن‌ها در همین مکان عهد و میثاق ستاند و این در همان مکانی است که تو می‌بینی، در همین مکان فرشته‌ای بر صاحب الامر نازل می‌شود و این فرشته یعنی جبرئیل اولین کسی است که در این مکان با قائم علیه السلام بیعت می‌کند. قائم علیه السلام پشت خویش را به این مکان تکیه می‌دهد و رکن حجتی بر قائم می‌شود. هر کس که با ایشان بیعت کرد به عهد و پیمان خویش در عالم معنا با خدا وفا کرده است و حجرالاسود شاهد بود و قیامت به آن شهادت خواهد داد. اما داستان بوسیدن و استلام به خاطر تجدید عهد بندگان با خدا و تجدید بیعت آنان است تا هر سال بندگان این عهد خویش را تجدید کنند و امانتی را که خدا به آن‌ها داد به او باز گردانند.»

وجه دوم: مصافحه با خدا. در احادیث متعددی بیان شده است که حجر «یمین اللَّه» یعنی دست خدا است. لذا این سنگ سیاه، دست خدا در زمین است و هر کس آن را لمس کند، گویا با خدا دست داده است و این مصافحه بندگان با خداست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْحَجَرُ یَمینُ اللَّهِ فی ارْضِهِ فَمَنْ مَسَحَهُ مَسَحَ یَدُ اللَّهِ»(۱)؛

«حجرالاسود دست خدا در زمین است. هر که آن را لمس کند دست خدا را لمس کرده است.»

امام سجاد علیه السلام در حدیث شبلی به هنگام سخن گفتن از حجرالاسود حالتی متفاوت دارد ایشان خطاب به شبلی اینگونه می‌فرماید:

۱- جامع الاحادیث للقمی، ص ۷۱

ص: ۱۴۰

«صَافَحْتَ الْحَجَرَ وَ وَقَفْتَ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ صَلَّيْتَ بِهِ رَكْعَتَيْنِ؟

قَالَ: نَعَمْ، فَصَاحَ علیه السلام صَيْحَةً كَادَ يُفَارِقُ الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ: آه، آه. ثُمَّ قَالَ علیه السلام مَنْ صَافَحَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَقَدْ صَافَحَ اللَّهَ تَعَالَى فَانْظُرْ يَا مِسْكِينُ لَا تُضَيِّعْ أَجْرَ مَا عَظُمَ حُرْمَتُهُ وَ تَنْقُضِ الْمُصَافَحَةَ بِالْمُخَالَفَةِ وَ قَبْضِ الْحَرَامِ نَظِيرَ أَهْلِ الْآثَامِ».

«آیا دست بر حجرالاسود نهادی؟ کنار «مقام ابراهیم» ایستادی؟

و دو رکعت نماز خواندی؟ گفت: آری. اینجا بود که حضرت صیحه‌ای کشید که نزدیک بود از دنیا برود. سپس فرمود: «آه آه!» و فرمود: هر کس که دست بر حجرالاسود نهد، با خدای متعال دست داده است. پس ای بیچاره! خوب بنگر تا پاداش آنچه را که حرمتش بزرگ است، تباه نسازی و این دست دادن (و بیعت) را چون گناهکاران با مخالفت و ارتکابِ حرام نشکنی.»

وجه سوم: قلب و سنگ. زائر طواف گزار طواف خویش را از حجر شروع می‌کند. او باید سمت چپ خویش را محاذی و برابر حجر و خانه خدا قرار دهد و به هنگام طواف، قسمت چپ بدن را از محاذات خارج نکند؛ قلب انسان در سمت چپ او قرار دارد و این به معنای محاذات و برابر قلب و سنگ است.(۱) از سوی دیگر شیطان از سمت راست انسان هرگز وارد نمی‌شود بلکه القائات خویش را از سمت چپ به انسان نفوذ می‌دهد. زیرا سمت راست از آن فرشتگان خداست و در احادیث گذشته هم این تعبیر بود که حجرالاسود «یمین اللّه» یعنی دست راست خداست.

طوافی که انسان از حجرالاسود آغاز می‌کند، به این معناست که

۱- جامع الاحادیث للقمی، ص ۸۱۸

ص: ۱۴۱

بنده قلب خویش را در محاذات و مقابل با سنگ بهشتی قرار می‌دهد تا بر آن معانی بهشتی و آسمانی نفوذ کند و قلب خویش را از نفوذ وساوس شیطانی در امان دارد. این مقارنت، قلب انسان را از القائات، وسوسه‌ها، کیدها، مکرها و اغوائات ابلیس حفظ می‌کند و آدمی را تحت ولایت نورانی خدا قرار می‌دهد. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ».(۱)

زائر آنگاه که خود را روبه روی حجرالاسود دید، بهتر است تکبیر و تهلیل گوید، از سمت صفا رو به حجر کند، دستان خویش را به آسمان بلند کند، فقر و ذلت خود را به خدا نشان دهد، غنای الهی را برانگیزد، خواسته خویش را به خدا عرضه کند و با دست نیاز اینگونه به خدا گوید:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِی وَ فِيما عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِی، فَاقْبَلْ سَيْحَتِی، وَ اغْفِرْ لِی، وَ ارْحَمْنِی، اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْفَقْرِ وَ مَوَاقِفِ الْخِزْیِ فِی الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ».(۲) «خدایا! دستم را به سویت گشودم، رغبت من به آنچه نزد توست افزون است. پس تسبیح گویی مرا بپذیر و مرا بیامرز و رحمت آور. خدایا! از کفر و فقر و جایگاه‌های خفت و خواری در دنیا و آخرت به تو پناه می‌برم.»

۱- بقره: ۲۵۷

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۲، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۱، روایت ۳۲۹

ص: ۱۴۲

اسرار ملتزم

اشاره

ملتزم که به آن «متعوذ» و «المدعی» هم می‌گویند، میان درِ کنونی کعبه و رکن حجرالاسود قرار دارد. البته بعضـی هم آن را نزدیک رکن یمانی و تقریباً روبه روی درِ کنونی کعبه دانسته‌اند. دیدگاه سومی هم وجود دارد که می‌گوید میان رکن و مقام ابراهیم ملتزم است. ولی قول اول نزد شیعه موجه‌تر است؛ از این رو ملتزم بخشـی از دیوار کعبه است که میـان رکن اسود و بـاب کعبه قرار دارد. ملتزم را نیز اسراری است:

۱- نهر بهشتی

ابن فضّال از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا مردم به این قسمت ملتزم می‌شوند؟ چه سرّی در اینجا وجود دارد؟ امام در پاسخ می‌فرماید:

«عِنْدَهُ نَهَرٌ مِنْ أَنْهَارِ الْجَنَّةِ تُلْقَی فِیهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ عِنْدَ کُلِّ خَمِیسٍ».

«نزد ملتزم نهری از نهرهای بهشتی است که اعمال بندگان هر پنجشنبه در آن وارد می‌شود».(۱)

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۵

ص: ۱۴۳

شاید این تعبیر اشاره به این نکته لطیف عرفانی باشد که اعمال زائران و بندگان به این نهر پاک و آب زلال آسمانی وارد می گردد تا پاک شود. ملتزم انسان را پاک می‌کند و طهارت و زلالی را برای او به ارمغان می‌آورد.

کنار ملتزم خواندم دعایی‌شنیدم ناگهان بانگ رسایی

ندا آمد که من پیش تو هستم‌تو ای مسکین گم‌گشته کجایی؟

۲- بخشش به شرط اقرار

خدای سبحان، ملتزم را برای بخشش گناهان قرار داده است؛ مشروط بر این‌که زبان به اقرار گشایند، گناهان خویش را یک به یک به یاد آورند و از خدای تعالی برای تک تک آن‌ها طلب مغفرت کنند؛ چنان‌که آدم علیه السلام چنین کرد.

حدیث شریفی از امام صادق علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند:

«چون آدم خانه خدا را طواف کرد و به ملتزم رسید، جبرئیل به او گفت: ای آدم! در این مکان به گناهان خویش در برابر خدا اعتراف کن. پس خداوند به او وحی کرد: ای آدم! گناه تو را آمرزیدم. گفت: پروردگارا! برای فرزندان و ذریّه‌ام؟ خداوند متعال به او وحی کرد: ای آدم! هر یک از ذریّه تو اینجا بیاید و به گناهانش اقرار کند و توبه نماید همچنان‌که توبه کردی سپس آمرزش بخواهد او را می‌آمرزم».(۱) در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۳

ص: ۱۴۴

«هر گاه امام سجاد علیه السلام کنار ملتزم می‌آمد، با تضرع و التجا به خدا عرضه می‌داشت:

«اللّهُمَّ إنَّ عِنْدِی أَفْوَاجاً مِنْ ذُنُوبٍ، وَ أَفْوَاجاً مِنْ خَطَایَا وَ عِنْدَکَ أَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَهٍ وَ أَفْوَاجٌ مِنْ مَغْفِرَهٍ، یَا مَنِ اسْتَجَابَ لِأَبْغَضِ خَلْقِهِ إِلَیْهِ إِذْ قَالَ: أَنْظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ اسْتَجِبْ لِی وَ افْعَلْ بِی کَذَا [وَ کَذَا]».

«خدایا، مرا گروه‌هایی از گناهان و خطاهاست و نزد تو افواجی از رحمت و آمرزش. ای کسی که دعای مبغوض‌ترین افراد نزد خود را اجابت کرد آنگاه که گفت: خدایا مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت بده، دعای مرا هم مستجاب کن و با من چنین و چنان کن».(۱)

۳- نگاه خدا

التزام به ملتزم و دعا نزد آن بی پاسخ نمی‌ماند. خداوند بر خود مقرر داشته که اگر کسی در این مکان شریف چیزی از او بخواهد قطعاً آن را اجابت کند و پاسخی در خور به این بنده بدهد. لذا دعا نزد ملتزم مستجاب است و اجابت خدا نظر رحمت او به سمت بندگان است. و هر گاه خدا به بنده‌ای اقبال داشته باشد و نظر به بنده کند، رحمتش او را فرا می‌گیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا دَعَا أَحَدٌ بِشَیءٍ فِی هَذَا الْمُلْتَزَمِ إلّا اسْتُجِیبَ لَهُ»؛ «هیچ کس در این ملتزم چیزی از خدا نخواست، مگر آنکه اجابت شد».(۲)

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱، روایت ۱۲

۲- الفردوس، ج ۴، ص ۹۴، روایت ۶۲۹۲

ص: ۱۴۵

خداونـد بـا دعـای بنـده‌اش غـم و انـدوه را از او برطرف، قلبش را شـاد و تـوانگری را نصـیب او می‌کنـد و حـتی دعـای او در حق فرزندانش اجابت خواهد شد. این وحی خدا به حضرت آدم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«آدم هنگـامی که فرود آمـد، هفت بـار کعبه را طواف کرد. سـپس در مقابل در کعبه دو رکعت نماز خوانـد؛ آنگاه به ملتزم آمـد و چنین گفت: «خدایا! تو نهان و آشکارم و آنچه را که در دل و نزد من است می‌دانی پس پوزشم را بپذیر و گناهانم را ببخشای.

نیازم را می‌دانی، پس خواسته‌ام را عطا کن. خداوندا! از تو ایمانی می‌خواهم که همنشین دلم باشد و یقین راستین تا آن‌که بدانم جز آنچه برایم نوشـته‌ای، به من نخواهـد رسـید و رضا به آنچه بر من حکم کرده‌ای. خداوند به او وحی کرد ای آدم! دعاهایی کردی و من اجابت کردم. اینگونه دعا را هیچ یک از فرزندانت نخواهد کرد مگر آن‌که اندوه‌ها و گرفتاری‌هایش را برطرف سازم و آنچه از دست داده، کفاف کنم؛ تهیـدستی را از قلبش بیرون کنم و توانگری را میان دو چشـمش قرار دهم و در پی تجارت هر تاجری برای او تجارت کنم (و سود دهم) و دنیا به حالت خوار سـراغ او آیـد، هر چنـد خودش آن را نخواهد».(۱) آنگاه که انسان بیمار باشـد و برای درمان درد خود دعا کنـد، خداونـد به برکت کعبه، رکن، حجر و ملتزم، بیماری او را شـفا داده، درد او را درمان خواهد نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«بَیْنَ الرُّکنِ وَ الْمَقام مُلْتَزَم مَا یَدْعو بِهِ صَاحَبُ عَاهَهٔ إِلّا بریء»

(۲)؛

۱- اخبار مکهٔ للازرقی، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

۲- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۵۴، روایت ۱۱۸۷۳.

ص: ۱۴۶

«میان رکن و مقام، ملتزم است. هیچ دردمندی آنجا دعا نمی‌کند، مگر آنکه بهبود یابد.»

سلوک دو قسم است؛ سلوک بنده به سوی خدا و سلوک خدا به سوی بنده. اگر بنده به سمت خدا راهی از درون باز کند و سالک طریق حقیقت باشد خدا هم به سوی او گام برمی‌دارد. اگر بنده به سوی او یک گام بردارد، خداوند ده گام به سوی بنده برمی‌دارد. خدای سبحان به بنده سالک نظر می‌کند و با یک نظر، بنده خویش را غرق در نور، بهجت و سرور می‌نماید. نگاه خدا به بنده، نعیم بهشتی را برای او به ارمغان می‌آورد. «از مهم‌ترین عذاب‌های دوزخیان این که خداوند با آن‌ها سخن نمی‌گوید و به آن‌ها نگاه نمی‌کند.»(۱) و اساساً دوزخ چیزی جز سخن نگفتن و نگاه نکردن خدا نیست.

بنابراین، دعا نزد ملتزم باعث اجابت است هر چند با تأخیر باشد. اگر آدمی مصلحت خویش را به خدای بسپارد و اجابت را به او وانهد، بهتر است؛ زیرا خالق انسان بهتر از انسان مصلحت انسان را می‌داند و در یک کلام می‌توان گفت که اجابت خدا نگاه او به بنده است.

۱- مضمون آیه ۷۷ از سوره آل عمران.

ص: ۱۴۷

اسرار حطیم

اشاره

حطیم بخشی از مسجدالحرام و مقدس‌ترین مکان آن است که حدود آن شامل رکن حجرالاسود، باب کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام می‌شود. این محدوده پرازدحام است و از این رو به آن حطیم گفته‌اند؛ زیرا «حطیم» یعنی جایی که مردم ازدحام کرده، به یکدیگر فشار می‌آورند و گاهی همدیگر را له می‌کنند.

محدوده حطیم اسراری دارد که اکنون آنها را یادآور می‌شویم:

۱- امامت جبرئیل

سرور کائنات، حبیب خدا، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این محل نماز جماعتی برگزار کرد. نماز جماعتی که فقط دو نفر در آن شرکت داشتند؛ یکی امام و دیگر مأموم. در این نماز جماعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مأموم و امام این نماز، جبرئیل امین بود و پیامبر در محدوده حطیم با امامت این فرشته مقرب الهی نماز جماعت گذارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَمَّنِی جَبْرئیل عِنْدَ بَابِ الْکَعْبَهِٔ مَرَّتَیْنِ»(۱)؛ «کنار درِ کعبه دو بار جبرئیل امام جماعت من شد.»

۱- اخبار مکهٔ للازرقی، ج ۱، ص ۳۵۰

ص: ۱۴۸

۲- توبه آدم

آدم علیه السلام در بهشت ترک اولی کرد و از همین روی خدا به او دستور هبوط داد. آدم و همسرش به زمین آمدند. اولین پیامبر خدا روی زمین قصد بازگشت به خدا کرد و با استمداد از «کلمات» تائب شد و خدا توبه او را پذیرفت:

«فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ».(۱)

در روایتی مراد از کلمات اینگونه بیان شده است:

«آدم خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام سوگند داد و به این انوار شریف برای پذیرش توبه خود توسل جست».(۲) سؤالی به نظر می‌آید و آن این‌که محل توبه آدم کجا بود و در کدام مکان، آدم وجود نورانی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را واسطه کرد؟ این مکان هر جا باشد، طبعاً باید شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین نقاط روی زمین باشد. این پرسش تنها یک پاسخ دارد و آن این‌که محل توبه آدم علیه السلام حطیم بود.

ابو بلال مکی می‌گوید امام صادق علیه السلام را در حالی دیدم که بر گرد کعبه مشغول طواف بود. ایشان سپس میان باب کعبه و حجرالاسود دو رکعت نماز گزارد. به ایشان گفتم: کسی را ندیدم که اینجا نماز بخواند. امام علیه السلام فرمود:

«هَذَا الْمَکَانُ الَّذِی تِیبَ عَلَی آدَمَ فِیه»(۳)؛

«اینجا، همان مکانی است که توبه آدم پذیرفته شد.»

از این روست که توبه انسان در این مکان پذیرفته است و غفران و بخشش الهی در این مکان قطعی.

۱- بقره: ۳۷

۲- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۴۸

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۵

ص: ۱۴۹

فصل پنجم: اسرار عرفانی نماز طواف

اشاره

ص: ۱۵۰

ص: ۱۵۱

واجب است بعد از تمام شدن طواف عمره، دو رکعت نماز همانند نماز صبح بخواند. همچنین ضروری است این نماز نزد مقام ابراهیم علیه السلام واقع شود یعنی باید آن نماز را پشت مقام به جای آورد. البته هر چه نماز طواف به مقام نزدیک‌تر باشد بهتر است. مستحب است در رکعت اول بعد از حمد سوره اخلاص و در رکعت دوم بعد از حمد سوره کافرون خوانده شود. حمد و ثنای الهی، صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام، طلب قبولی اعمال، سجده‌های طولانی، گریستن و خواندن دعاهای مختلف، از مستحبات نماز طواف است. اما نماز طواف در برابر کعبه، روبروی حجرالاسود، حطیم، ملتزم و در آستانه مقام ابراهیم علیه السلام تأویلات و اسرار باطنی دارد:

۱. نماز نیاز

نماز اعتراف به عبودیت است، نماز، انسان را در مقام بندگی قرار می‌دهد و بندگی، انسان را به عروج و آسمان می‌برد. عبودیت یعنی وقوف بر صدر خویش و مقام بندگی، مقام فقر است و مقام فقر یکی از مقامات عرفانی است که قرآن هم به آن اشاره لطیفی فرموده است: «یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی

ص: ۱۵۲

اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ».(۱) در این آیه فقر منحصـر به انسان شده و غنا در انحصار خدا قرار گرفته است. کل فقر در انسان است و کل غنا در او.

درباره وجوه انحصار فقر در انسان نظریه‌های مختلفی در تفاسیر بیان شده است.(۲) معنای اصلی فقر، مکسور به معنای شکسته است و گاهی به معنای حفره و جای خالی هم آمده است.(۳) از این روست که فقیر به معنای محتاج آمـده؛ زیرا حاجت یا نیاز، کمبود یا نبود است و مشـابهتی بـا حفره دارد، چون در هر دو حالت خلأ و کاستی وجود دارد و پیـداست که اگر چنین وضـعیتی برای کسـی پیش آید، شـکننده می‌شود. بر این اساس، «أَنْتُمُ الْفُقَراء» در آیه مزبور به این معناست که انسان‌ها خلأ هستی داشـته و به همین جهت وجودی شـکننده دارند. این خلأ وجودی و شکستگی هستی یا به تعبیر فلسفی «فقر ذاتی یا امکانی» فقط با انتساب به خدا پر می‌شود و وجود انسان قوام می‌یابد. لذا در ادامه فرمود:

«إِلَی اللَّهِ»؛ ایـن انتسـاب بـه موجـودی اسـت کـه غنـای محض اسـت. نـبی خـاتم صـلی الله علیـه و آله به فقر مباهـات می‌کنـد. «الْفَقْرُ فَخْری».(۴) احتمالًا مراد از فقر همان فقری است که در آیه گذشت.

نجم الدین رازی درباره فقر نوشت:

«امـا آنچه نصـیب من است، کـام من در ناکـامی، مراد من در نامرادی، هستی من در نیستی و توانگری و فخر من در فقر است: الفقر فخری ... ای محمد، این چه سرّ است که تفاخر به

۱- فاطر: ۱۵

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴

۳- مفردات، ص ۳۸۳

۴- سفینهٔ‌البحار، ج ۲، ص ۳۷۸

ص: ۱۵۳

پیشوایی و سروری انبیا نمی‌کنی و به فقر فخر می‌کنی؛ زیرا که راه ما بر عشق و محبت است و این راه به نیستی توان رفت و پیشوایی و سروری نبوت همه هستی است ...».(۱) فقر نزد عارف، به این معناست که انسان برای خود مالکیتی نبیند؛ زیرا عبد مالک چیزی نیست. فقیر تنها خدا را مالک حقیقی در عالم هستی می‌بیند. زبان حال فقیر این است که: «أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ».(۲)

سالکان برای فقر مراتب و درجاتی معتقدند:(۳) اولین رتبه فقر، فقر زاهدانه است. فقیر در این مقام، دست از دنیا و آنچه دنیوی است، می‌شوید. همچنین زبان از سخن گفتن در باب آن می‌بندد و در طلب آن هرگز بر نمی‌آید. دومین رتبه، رجوع به سابقه ازلی است. فقیر در این مقام، از سرّ قدر آگاه می‌شود، حقیقت عمل را می‌بیند و استعدادها را می‌شناسد و در این مقام، به این حقیقت پی می‌برد که: «وجودک ذنب لا یقاس به ذنب». اما فقر حقیقی آن است که عارف ببیند که هر آنچه بر او جاری است، حکم ازلی است. سالک در این مقام، از خود سلب اراده می‌کند و اسم و رسمی برای خود نمی‌بیند و این فقر، فخر عارفان است.

واقعیت آن است که فقر چیزی جز این نیست که انسان نیازهای خود را ببیند و بر آن‌ها وقوف کامل یابد. انسان، چه در ظاهر و چه در باطن، یک پارچه فقر و نیاز است؛ اما تنها انسان‌های تیزبین این فقر

۱- مرصاد العباد، ص ۱۱۵

۲- آل‌عمران: ۲۰

۳- شرح منازل السائرین، ص ۱۲۹- ۱۳۱

ص: ۱۵۴

واقعی را می‌بینند و آن را حس می‌کنند. البته انسان‌هایی وجود دارند که در عین نیاز، خود را بی نیاز می‌بینند و دست به عصیان و طغیان می‌زنند:

«کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی»(۱)؛

«انسان چون خود را غنی و دارا می‌بیند طغیان و سرکشی می‌کند.»

کسی که به این مقام نایل آید- یعنی خود را نیازمند، بلکه عین نیاز به خدا ببیند- هرگز دست نیاز به سوی غیر خدا دراز نمی‌کند و این شیوه مؤمن واقعی است.

به راستی سعدی چه زیبا و دلنشین مطلب را بیان کرده است:

«گفتا نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: «الفقر فخری.» گفتم: خاموش که اشارت سید صلی الله علیه و آله به فقر طایفه‌ای است که مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا، نه اینان که خرقه ابرار پوشند و لقمه ادرار فروشند».(۲) خواجه عبداللَّه انصاری نیز در باب فقر و افتخار چنین سخن گفته است:

«فقر سیمرغی است که از وی جز نام نیست و کس را به وی روایی کام نیست. فقر هشیار است و فقیر دیوانه، فقر بام است و فقیر خانه. فقر مقام راهست و سرّ لی مع اللَّه است. فقر کبریت احمر است و کیمیای اخضر، فقر نیستی است که کس را در پیش او هستی نیست: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاء».(۳) هر که جز

۱- علق: ۶- ۷

۲- گلستان سعدی، ص ۱۷۹

۳- بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۸۳

ص: ۱۵۵

وی هست درویش است و همه را این مقام در پیش است، اما خلق متابع شنید است و کار در دید است. آنکه دنیا را بگذارد، زاهد است و آنکه عقبی را بگذارد، مجاهد است و این هر دو صفت آب و خاک است و درویش از این هر دو پاک است. «کَادَ الْفَقْرُ أنْ یَکُونَ کُفْراً».(۱) یکی از اشاره‌های نماز، عبودیت، افتقار و ذلت است. نماز بنده را در مقابل رب کریم قرار می‌دهد، نماز مشق زندگی است، نماز احساس فقر و ذلت است؛ ذلتی که سزای نیاز انسان است، احساس ذلتی که در انسان رغبت سلوک را بیدار می‌کند، ذلتی که به انسان قصد حقیقت می‌دهد، ذلتی که انسان را کم سخن و پر تفکر می‌کند، ذلت و فقری که خواب را از انسان می‌ستاند و آدمی را غرقه عیش و مستی می‌کند، ذلتی که حلاوت بندگی را به کام انسان می‌نشاند و انسان را از خویشتن خویش فارغ کرده، خدا را به جای آن می‌نشاند. با این ذلت، فقر و استکانت است که انسان به معنای این آیه واقف می‌شود:

«وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ»(۲)؛

«و چهره‌ها در برابر خدای زنده پاینده خاضع می‌شوند.»

امام زین‌العابدین علیه السلام در حدیث شبلی، نماز در مقام ابراهیم علیه السلام را به معنای بندگی، طاعت و مبارزه با شیطان دانست.

۱- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج ۱، ص ۳۶۸

۲- طه: ۱۱۱

ص: ۱۵۶

«قَالَ علیه السلام نَوَیْتَ حِینَ وَقَفْتَ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَنَّکَ وَقَفْتَ عَلَی کُلِّ طَاعَةٍ وَ تَخَلَّفْتَ عَنْ کُلِّ مَعْصِیَةٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَحِینَ صَلَّیْتَ فِیهِ رَکْعَتَیْنِ، نَوَیْتَ أَنَّکَ صَلَّیْتَ بِصَلَاةِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ أَرْغَمْتَ بِصَلَاتِکَ أَنْفَ الشَّیْطَانِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ لَهُ: فَمَا صَافَحْتَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ لَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْمَقَامِ وَ لَا صَلَّیْتَ فِیهِ رَکْعَتَیْنِ»؛

«پرسید: پس وقتی که آنجا دو رکعت نماز خواندی، نیت کردی که ابراهیم گونه نماز بگزاری و با نمازت، بینی شیطان را به خاک بمالی؟ گفت: نه. فرمود: پس ... نه در کنار مقام ابراهیم ایستاده‌ای و نه در آنجا دو رکعت نماز خوانده‌ای.»

در نماز طواف باید خدا را به چیزی بندگی کرد که در او نیست. خدا خواسته است که بنده‌اش او را به چیزی بندگی کند که در او وجود ندارد.

امتیاز بنده از خدا به فقر اوست و امتیاز خدا از بنده به غنای اوست. فقر، جامه‌ای زیبا برای بنده و غنا، دیبای دل انگیزی برای خداست. خدا می‌خواهد که انسان او را با فقر، ضعف، ذلت و انقطاع بندگی کند و اینها اموری است که در ذات حق یافت نمی‌شوند. به بیان دیگر بندگی با تکبر، عبودیت و غرور و نماز با بی نیازی سازگار نیست؛ نماز عین نیاز است؛ از این رو در دعایی که در نماز طواف آمده است، سرّ بندگی موج می‌زند.

امام حسین علیه السلام را در حال طواف خانه خدا دیدند. سپس نزد مقام ابراهیم علیه السلام آمد و نماز گزارد. آنگاه صورت بر مقام نهاد و شروع به گریه کرد و گفت: «بنده کوچک تو در آستان توست، خواهنده تو و بینوای تو در پیشگاه توست ...» این را پیوسته تکرار می‌کرد.(۱)

۱- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۱۴۹

ص: ۱۵۷

۲. نماز حضور

نماز انسان را به قربانگاه می‌برد، نماز معراج بندگان خداست. به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله:

«الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»(۱)؛

«نماز مایه تقرب اهل تقواست.»

نماز دو بعد دارد؛ صورت ظاهری و روح باطنی. ظاهر آن ارکان، حرکات و اذکار است، اما روح باطنی آن نیت، اخلاص و حضور است.

نمازی که از این‌ها خالی است، نماز بی روح است و نماز بی روح نماز مرده‌ای بیش نیست. نمازی که از جان خاشع و متواضع برخیزد، آدمی را به کعبه معنا می‌رساند و کعبه معنا چیزی جز مقام قلب نیست. چنان‌که در حدیث قدسی می‌خوانیم:

«لَمْ يَسَعْنِي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ».(۲) «زمین و آسمان جای من نیست بلکه قلب بنده مومن جای من است.»

نماز یاد خداست و یاد خدا آرام بخش دل‌ها و جان‌هاست. قرآن از یک طرف فرمود: غایت نماز یاد حق است: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي»(۳) و از سوی دیگر فرمود: «أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»،(۴) بنابراین نماز روح و جان آدمی

۱- سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۳

۲- بحارالأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹

۳- طه: ۱۴

۴- رعد: ۲۸

ص: ۱۵۸

را به آسایش و آرامش واقعی نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. نماز نردبان سلوک به عالم نور، پلکان صعود به بام بهجت و سرور است. قیام در عالم ملکوت از قامت بندگی و رهایی است، نماز دست‌های نیاز را به دامن کبریایی حق پیوند می‌زند، نماز قد خمیده در رکوع را در قیامت راست می‌کند، نماز سرهای به سجده را در آخرت در میان خلایق عزیز و بزرگ می‌کند، تشهد نماز قلب آدمی را به شهود می‌رساند، نماز بارش ابر برکات، بر کویر تشنه جان آدمی است و نماز دیوانی از عالم وجود است که هر برگ آن کلید سرّی از اسرار عالم هستی است. خدا بشارت بهشت را در نماز قرار داده است، زنجیرهای معصیت و اوج بندگی با نماز گره خورده است، نماز پرنده جان را از قفس طبیعت می‌رهاند و انسان را تا اوج قله هستی به پرواز درمی‌آورد، نماز قلب را حاضر می‌کند، با نماز پیمانه جان آدمی با شراب پاک لبریز می‌شود، نماز زیباترین زمزمه هستی است.

انسان با غرور زنده است، آدمی معمولًا متکبر و خود بزرگ بین است.

اما این نماز است که انسان را به سجده می‌برد و قد آدمی را در برابر عظمت کبریایی خدا خم می‌کند و با همین ذلت و فرو افتادن، پرده‌های غفلت و نسیان را از پیش چشمان آدمی فرو می‌اندازد، نماز بت‌های نفسانی را می‌شکند، نماز تخریب‌گر طاغوت درون و نماز تماشاگه راز است، نماز آدمی را در دریای بیکران هستی غرقه می‌کند و در جوار رحمت الهی قرار می‌دهد، نماز گذرگاه عبور از دنیا به عالم معناست، نماز یک سفر معنوی است و نماز فرصت حضور است.

حضرت امام خمینی قدس سره به حدیثی نورانی از امام صادق علیه السلام درباره حضور قلب در نماز اشاره می‌کند:

ص: ۱۵۹

«لَأُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْکُمْ إِذَا قَامَ فِی صَلَاةٍ فَرِیضَةٍ أَنْ یُقْبِلَ بِقَلْبِهِ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی وَ لَا یَشْغَلَ قَلْبَهُ بِأَمْرِ الدُّنْیَا، فَلَیْسَ مِنْ عَبْدٍ یُقْبِلُ بِقَلْبِهِ فِی صَلَاتِهِ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَیْهِ بِوَجْهِهِ وَ أَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَیْهِ بِالْمَحَبَّةِ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ إِیَّاهُ».(۱) «همانا من دوست می‌دارم از شماها مرد مؤمنی را که وقتی در نماز واجبی ایستاد، اقبال و توجه قلبی‌اش به سوی خدای تعالی باشد و قلبش را به کار دنیا مشغول نکند. بنده‌ای که در نمازش به سوی خدا با قلبش توجه کند خداوند به سوی او به وجهش رو می‌کند، و قلوب مؤمنان را به سوی او متوجه می‌کند.»

سپس امام راحل قدس سره مراتب حضور قلب در نماز را بیان می‌کند.(۲) اولین مرتبه حضور قلب این است که نماز گزار به طور اجمالی توجه کند که نماز سرای معبود است، نماز توسل به اسمای الهی است، مثل این‌که شخصی قصیده‌ای در مدح یک نفر بسراید و آن را کودکی بخواند. کودک از این قصیده همین اندازه می‌فهمد که در وصف و ثنای شخصی است.

مرتبه دوم، حضور قلب تفصیلی در نماز است. بدین معنا که نماز گزار باید به معانی ارکان و اذکاری که در نماز می‌گوید واقف باشد و در حین نماز به آن‌ها توجه کند.

سوم، حضور قلب در معبود است چه به صورت تجلیات افعالی و چه به گونه تجلیات اسمائی و صفاتی و چه به نحو تجلیات ذاتی؛ یعنی عابد سالک بداند و شهود کند که تمام افعال، صفات و ذوات پرتو تجلی اوست.

۱- چهل حدیث، ص ۴۳۱

۲- همان، ص ۴۳۴- ۴۳۷

ص: ۱۶۰

۳. نماز وصال و فنا

نماز حقیقی چیزی جز وصال به محضر ربوبی نیست. اگر در نماز قلب خاشع باشد و دل انسان حاضر، نماز وصال حاصل می‌آید. حضور قلب در نماز، انسان را تا وصال حق بالا می‌برد. اهل حقیقت، نماز شهود محبوب اقامه می‌کنند. اهل کشف، حضور معشوق را در نماز می‌چشند. اگر نماز نور چشم است، باید با چشمان عیان سراغ آن رفت و به گونه‌ای نماز گزارد که گویا انسان مخاطب خویش را می‌بیند. بنده نماز گزار با قوت ایمان و یقین به بصیرت رسیده، جلوه‌های رحمانی را در نماز به شهود می‌نشیند. بنده سالکی که قلبی همیشه حاضر دارد، در نماز به مقام جمع الجمعی رسیده و تا حضرت احدیت رفعت یافته است. او در این مقام از ماسوای حق خالی شده و به حق بقا یافته است، او قیامش، رکوعش و سجودش همراه با وصل و فناست. شواغل و شوائب دنیوی نمی‌توانند حضور قلب را از او بستانند. نور عرفان همیشه در جان او روشن است و اشارات معنوی نماز، او را به سر منزل مقصود می‌رساند.

عارفان گاهی به این درجه، مقام غرق می‌گویند. اگر سالک در ارتباط با خدا به مرتبه‌ای دست یابد که تنها متوجه محبوب خویش باشد و از هر چیز دیگری منصرف، او غرق معشوق شده است.

خواجه عبداللّه انصاری برای اشاره به این رتبه به آیه ذبح اسماعیل استناد می‌کند(۱):

۱- منازل السائرین، ص ۲۱۶

ص: ۱۶۱

«فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ»(۱)؛

«پس چون هر دو تسلیم شدند ابراهیم، اسماعیل را به پیشانی بر زمین افکند.»

از این روست که پیامبر صلی الله علیه و آله هم خود را فرزند دو قربانی نامید: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْن».(۲) البته منظور از دو قربانی یکی اسماعیل و دیگری جناب عبداللّه، پدر بزرگوار ایشان است که با فدا کردن صد شتر از قربانی کردن او خودداری کرد. وجود ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را هنگامی که آماده قربانی شدند چنان شوق و محبتی فراگرفته بود که فقط محبوب خویش را می‌دیدند و در وجود او غرق، محو و فانی شدند.

غرق ناظر به مقام جمع است آنگاه که حالت استغراق بر عبدی غالب شد، دیگر از خود سخن نمی‌گوید، او به مقام اشاره رسیده است، جلوه اسم «هادی» شده، از تمام نام‌ها و نشانه‌ها گذشته است. غریق شهود حق، محل واردات و اشارات حق است، چشمانش به نگرش فروغ ازلی بینا شده با تجلیات سرمدی به تماشای حقایق نشسته است، در این حالت سیر بنده، سیر خداست و سلوکش با قدم‌های حق امکان‌پذیر است. عبد نمازگزار یک غریق شاهد است که درون اقیانوس هستی غوطه می‌خورد و با غواصی به اعماق بحر حقایق می‌رود و با هر جستنی حقیقتی را کشف می‌کند. نماز او نماز وصل، قیام او، قیام شهود، رکوع او، رکوع کشف و سجده‌اش، سجده غرق و فناست، تو گویی او دو رکعت نماز وصال و

۱- صافات: ۱۰۲

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۷

ص: ۱۶۲

فنا می‌خواند.

۴. نماز ولایت

نماز طواف نزد مقام ابراهیم علیه السلام انجام می‌شود؛ مکانی که ابراهیم و اسماعیل مأموریت یافتند آن را برای حج گزاران و طواف کنندگان طاهر کنند.

لذا نماز طواف، نمازی است پشت مقام ابراهیم علیه السلام و در مکانی پاک.

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ»(۱)؛

«و (به‌خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید و ما از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم که: خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.»

نماز پشت مقام ابراهیم علیه السلام نماز در جایگاه ولایت است، نماز پشت سر ابراهیم علیه السلام است. مقام ابراهیم علیه السلام، جای پای مردی است که در تاریخ بشریت حماسه‌های جاوید آفرید، او که خانه توحید بنا کرد و در این هنگام پای خود را بر روی این سنگ تاریخی گذارد، این ابراهیم علیه السلام بود که با قلبی سرشار از ایمان، خدایان دروغین را شکست، بتها را فرو ریخت و با اراده‌ای پولادین از آزمون‌های سخت سربلند بیرون آمد. او برای توحید جان خویش تقدیم نمود و به درون کوه آتش فرو رفت؛ آتشی که به امر خدا سرد و آرام گشت.

۱- بقره: ۱۲۵

ص: ۱۶۳

ابراهیم علیه السلام در کنار مقام نبوت به درجه رفیع ولایت نایل آمد. نماز را باید پشت سنگی به جا آورد که جای پای توحید و شهود است، تکه سنگی که از روزگاران کار و تلاش، از صحرای بی‌آب و علف، از ناله‌های هاجر و اسماعیل و از جوشش آب زمزم خاطره‌ها دارد.

نماز پشت مقام ابراهیم علیه السلام به معنای قربانی کردن اسماعیل علیه السلام است.

باید نزدیک‌ترین افراد را به مسلخ عشق برد و به پای او فدا کرد. در این نماز باید شهوت، مقام، منصب، نام، نشان، شهرت و دنیا را داد و به جای آن عرفان و معرفت گرفت. این نماز با دیگر نمازها متفاوت است در این مکان پاک، انبیا نماز گزارده‌اند، این مکان، محل نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای خداست. در این نماز، انسان با روحی جدید کلماتی تازه می گوید، فریضه‌ای متفاوت به جای می‌آورد، در اینجا باید یادی از قیام‌ها، رکوع‌ها و سجده‌های خورشید کرد؛ خورشیدی که ما از نگاه به او محرومیم و از دیدار او غایب.

ص: ۱۶۴

ص: ۱۶۵

فصل ششم: اسرار عرفانی سعی و تقصیر

اشاره

ص: ۱۶۶

ص: ۱۶۷

عمره‌گزار بایـد پس از انجام نماز طواف، میان صـفا و مروه سـعی کنـد؛ یعنی از کوه صـفا به مروه برود و از مروه به صـفا باز گردد. سعی میان صـفا و مروه هفت مرتبه (شوط) است. همچنین واجب است که سـعی از صـفا شـروع شده، به مروه ختم گردد. طهارت و خلوص نیت از واجبات سعی است و خدای سبحان در قرآن صفا و مروه را از شعائر دانسته:

«إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ».(۱)

«صـفا و مروه محل عبادت خداست. پس کسـی که حج خانه کعبه یا عمره به جا آورد مانعی نیست که سعی بین صفا و مروه نیز بجا بیاورد و هر کسی اعمال خیر انجام دهد، خداوند پاداش او را عنایت خواهد کرد و خداوند شکرگزار و آگاه است».

آیه مزبور در سال هفتم هجری نازل شد. در آن سال رسول خدا صـلی الله علیه و آله با مشـرکان شـرط نموده بود که در حال سـعی بت‌ها را از صفا و مروه بردارند، ولی

۱- بقره: ۱۲۵

ص: ۱۶۸

هنوز سعی تمام نشده بود که مشرکان مجدداً بت‌ها را به جای خود برگرداندند.

در این حال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که آیا با وجود بت‌ها سعی صحیح است یا باطل؟ ایشان فرمود: «در این حال آیه نازل شد و سعی میان صفا و مروه با وجود بت‌ها ترخیص شد، از آن پس مردم با همان حال سعی می‌کردند تا هنگامی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله حج به جای آورد و آن بت‌ها را پایین افکند».(۱) لطیفه آیه این است که صفا، اشاره است به صفوت دل دوستان در مقام معرفت و مروه، اشاره است به مروت عارفان در راه خدمت.(۲) آن صفوت و این مروت در نهاد بشریت است و قلب آدمی از این صفا و مروت و با نور خدایی منور می‌شود. «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ».(۳) عجب نیست اگر شیر صافی از میان خون سرخ بیرون آید، بلکه عجیب این است که دُرّ معرفت از میان صدف انسانیت ظهور کند، پس صفا و مروه سرّی دارد که آن اشاره به صفا و مروت قلب انسانی است.

صفا و مروه نام دو کوه است که سعی باید میان آن دو صورت گیرد.

این که چرا این دو کوه به این دو نام نامیده شده‌اند، سرّی ظریف دارد؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

«سُمِّيَ الصَّفَا صَفًا لِأَنَّ الْمُصْطَفَى آدَمَ علیه السلام هَبَطَ عَلَيْهِ فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِنِ اسْمِ آدَمَ علیه السلام يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ» وَ هَبَطَتْ حَوَّاءُ

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۸

۲- کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۳۰؛ بیان السعادة، ج ۱، ص ۱۵۷

۳- بقره: ۲۵۷

ص: ۱۶۹

عَلَی الْمَرْوَهِ وَ إِنَّمَا سُمِّیَتِ الْمَرْوَهَ لِأَنَّ الْمَرْأَهَ هَبَطَتْ عَلَیْهَا، فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِنِ اسْمِ الْمَرْأَهِ».(۱) «صفا، صفا نامیده شد چون آدم- که برگزیده خدا بود- بر آن هبوط کرد. پس بر این کوه اسمی از اسمای آدم گذارده شد، خداوند فرمود: «همانا خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان» و حوا بر کوه مروه هبوط کرد و مروه را مروه نامیدند، چون مرأة بر آن هبوط کرد. پس این کوه نامی از نام‌های مرأة به خود گرفت.»

بنابراین، آدم و حوا که از بهشت رانده شدند و به زمین هبوط کردند، هر دو در کنار محل خانه خدا به زمین آمدند، اما یکی بر کوه صفا و دیگری بر کوه مروه قرار گرفت. این دو کوه به نام پدر و مادر انسان‌ها نامگذاری شده است؛ اولین انسان‌های روی زمین و نخستین کسانی که از بهشت بیرون رفتند.

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۳

ص: ۱۷۰

اسرار باطنی سعی

اشاره

سعی میان صفا و مروه فضیلت‌های بی‌شماری دارد. سعی انسان را پاک می‌کند، فرشتگان به سعی کنندگان نظری خاص داشته، آن‌ها را شفاعت می‌کنند. حتی سعی می‌تواند باعث آثار مثبت مادی و این جهانی گردد؛ یعنی برای انسان منافع مالی در پی داشته باشد.

۱. طهارت درونی

سعی موجب می‌شود درون آدمی پاک گردد، گناهان زایل شود، سیاهی از قلب انسان زدوده گردد و انوار الهی باطن زائر را فرا گیرد. یکی از ابعاد عرفانی سعی این است که گناه را از بین می‌برد و معاصی را می‌شوید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْحَاجَّ إِذَا سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ»؛(۱) «حج گزار وقتی بین صفا و مروه سعی می‌کند، از گناهانش بیرون می‌رود.»

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۶؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۷

ص: ۱۷۱

کسی که باطنش پاک شود، درونش نورانی می‌شود،(۱) او می‌تواند نور ببیند. این نورها در ابتدا کم سو و محدودند؛ اما رفته قوی شده، وسعت می‌یابند تا جایی که سالک می‌تواند نور آسمان‌ها و زمین را که همان ملکوت است نظاره کند. اگر کسی به این نور دسترسی پیدا کند، از شرک خلاصی یافته است و با خلق عالم به صلح می‌رسد و به یقین می‌داند که تمام موجودات ذکر خدا می‌گویند و تنها او را می‌پرستند. این نور، سالک را به تحیر واداشته، در دریای نور مستغرق می‌گرداند. درون سالک صافی گشته، آبگینه‌ای پاک می‌گردد، در این حال سعی کننده با باطنی طاهر و با مجاهدات قلبی، مصفا و منور می‌گردد. امام صادق علیه السلام در حدیث مصباح الشریعه به لطیفه‌ای عرفانی اشاره فرمود:

«صَفِّ رُوُحَکَ وَ سِرَّکَ لِلِقاءِ اللَّهِ تَعالی یَوْمَ تَلْقاهُ بِوُقُوفِکَ عَلَی الصَّفَا وَ کُنْ ذَا مُرُوَّةٍ مِنَ اللَّهِ بِفَناءِ أَوصافِکَ عِنْدَ الْمَرْوَةِ وَ اسْتَقِمْ عَلَی شُرُوُطِ حَجِّکَ وَ وَفاءِ عَهْدِکَ الَّذی عاهَدْتَ رَبّکَ وَ أَوْجَبْتَهُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ»؛(۲) «با ایستادن بر کوه صفا، روح و درون خود را برای روز دیدار با خداوند تصفیه کن و جلا ده و نزد مروه، صاحب مروت و اوصافی وارسته باش و بر این شرطهای حج خود و به عهدی که با پروردگارت بسته‌ای و بر خود واجب ساخته‌ای، تا روز قیامت وفادار باش و پایدار بمان.»

۱- عوارف المعارف، ص ۲۹۳- ۲۹۶

۲- مصباح‌الشریعة، ص ۴۷[۲۳۶]

ص: ۱۷۲

۲. شفاعت فرشتگان

کسی که میان صفا و مروه سعی کند، فرشتگان او را بی نصیب نگذاشته، نظر الهی به او می‌کنند. شفاعت شافعین دو گونه است؛ شفاعتی که پذیرفته می‌شود و شفاعتی که مردود است. شفاعت ملائک برای سعی کنندگان، شفاعت مقبول است و خداوند شفاعت آنان را برای ساعیان می‌پذیرد. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«السَّاعِی بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ تَشْفَعُ لَهُ الْمَلَائِکَةُ فَتُشَفَّعُ فِیهِ بِالْإِیجَابِ».(۱) «فرشتگان برای کسی که میان صفا و مروه سعی کند، شفاعت می‌کنند و شفاعتشان درباره او پذیرفته می‌شود.»

بخشش آدمی مراحلی دارد؛ اولین مرحله بخشش، توبه است. انسان گنهکاری که در دنیا پشیمان شود و توبه کند غفران الهی شامل حال او شده، گناهانش محو می‌شود.

گاهی «تکفیر» الهی شامل حال گنهکار شده و گناهانش از بین می‌رود:

«وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ»(۲)؛

«و هر که به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته کند، گناهانش را می‌پوشاند.»

محو شدن عمل می‌تواند به دلایل مختلفی باشد؛ مثل دعای دیگران یا عمل نیکی که انسان انجام داده است.

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۸

۲- تغابن: ۹

ص: ۱۷۳

شفاعت از مراحل پایانی آمرزش و بخشش انسان‌هاست که در قیامت تحقق پیدا می‌کند. اگر در انسان قابلیت و زمینه‌ای باشد، این امکان وجود دارد که شفاعت شفاعت کننده‌ای شامل حال انسان شود. شفاعت فقط به اذن خداست. از کسانی که از سوی خدا در قیامت جهت شفاعت اذن دارند، ملائکه‌اند. شفاعت آن‌ها در حق سعی کنندگان پذیرفته و مقبول است و از این طریق، ذنوب و معاصی آنان از بین می‌رود و محو می‌شود که: «یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ»؛(۱) «خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند». فرشتگان ملکوتی‌اند و سعی کننده، مشابهتی با ملکوتیان پیدا می‌کنند. این مشابهت موجب می‌شود تا شفاعت فرشتگان در حق او مقبول افتد.

۳. محبوب خدا

مسعی محبوب‌ترین محدوده‌ای است که در حج و عمره وجود دارد و از میان مناسک حج و عمره هیچ کدام به اندازه سعی پیش خدا محبوب و عزیز نیست. این محبوبیت رمز و رازی دارد، خداوند می‌خواهد بنده‌اش نزد او ذلیل باشد و این ذلت بیش از همه جا در مسعی نمود دارد، چنانکه گردنکشان و جباران تاریخ در این مکان احساس ذلت می‌کردند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا مِنْ بُقْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمَسْعَى لِأَنَّهُ يُذِلُّ فِيهَا كُلَّ جَبَّارٍ».(۲)

۱- رعد: ۳۹

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۴، روایت ۳؛ علل الشرائع، ص ۴۳۳، روایت ۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴

ص: ۱۷۴

«نزد خداوند، هیچ بقعه‌ای محبوب‌تر از محل سعی نیست، زیرا هر گردنکشی را در آن خوار می‌یابد.»

همچنین امام علیه السلام در حدیثی دیگر حکمت سعی را چنین بیان فرمود:

«جُعِلَ السَّعْیُ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِٔ مَذَلَّهًٔ لِلْجَبَّارِینَ».(۱) «سعی واجب شده است برای خوار کردن جباران.»

«جبار» و «متکبر» دو اسم خداست، این دو اسم مختص به ذات حق‌اند و احدی از انسان‌ها نباید براین دو اسم، خود را شریک خدا کند. اگر روحیه تکبر، خود بزرگ بینی، عجب، عصیان و گردنکشی در کسی باشد، خداوند ریشه آن را با دو اسم خود می‌خشکاند. خدای سبحان به خلق و خوی فرعونی نظر عنایت ندارد و با فرعون و فرعونیان تاریخ مبارزه‌ای سرسخت داشته است. اگر کسی خُلق فرعونی و روحیه سرکشی داشته باشد، توحید در جان او رخنه نکرده است؛ بنابراین، سعی، گردن گردنکشان را می‌شکند و خُلق و خوی عصیان‌گری را می‌سوزاند.

۴. سعی ابراهیم علیه السلام

یکی از حکمت‌های تشریع سعی و رمز و رازهای وجوب آن، سعی ابراهیم است. علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام درباره سرّ سعی میان صفا و مروه پرسید امام پاسخ داد:

«جُعِلَ لِسَعْیِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام»؛(۲) «به خاطر سعی ابراهیم سعی میان صفا و مروه قرار داده شده است.»

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۴، روایت ۵

۲- قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۲

ص: ۱۷۵

اوصاف ابراهیم

ابراهیم علیه السلام در میان انبیا، جایگاه ویژه‌ای دارد تا بدان حد و پایه که خداوند در قرآن ۶۹ بار نام او را در ۲۵ سوره بیان نموده است، صفات برجسته‌ای برای او بیان نموده و او را مدح و ستایش کرده است. بیش از سی وصف برای ابراهیم علیه السلام آمده که هر یک کافی است تا انسانی را به اوج برساند.

اشاره به آن‌ها می‌تواند عظمت و جایگاه «اب الانبیاء» را نشان دهد.

پذیرش در امتحان سخت الهی: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»(۱) «هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد.»

خادم کعبه: در سوره حج می‌فرماید: «وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ»؛(۲) «ای ابراهیم! خانه‌ام را برای طواف کنندگان و نمازگزاران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه و تطهیر کن».

بنیان گزار کعبه: «وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ»؛(۳) «هنگامی که ابراهیم ستون‌های خانه خدا را بالا برد».

تسلیم محض درگاه الهی: «إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ»؛(۴) «در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! گفت: در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم».

رهبر جهانیان: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً»؛(۵) «ای ابراهیم! تو را برای رهبری و امامت مردم قرار دادم». و ویژگی‌های گوناگون دیگر.

۱- بقره: ۱۲۴

۲- حج: ۲۶

۳- بقره: ۱۲۷

۴- بقره: ۱۳۱

۵- بقره: ۱۲۴

ص: ۱۷۶

به جز ویژگی‌های سی و هفت‌گانه که قرآن برای وی آورده است، از اوصاف دیگر ابراهیم علیه السلام این است که سعی او سنتی برای یکی از مناسک و ارکان حج و عمره شد. تمام حج و عمره‌گزارانی که در طول تاریخ به این سنت عمل می‌کنند، تأسی به سیره ابراهیم علیه السلام کرده‌اند. ابراهیم علیه السلام سنت گزار است؛ زیرا تمامی سنن الهی را پذیرفته و براساس آن عمل کرده است. پس باید سعی ابراهیمی داشت و همچون ابراهیم علیه السلام میان دو قطب حج یعنی صفا و مروه هفت بار رفت و برگشت.

سعی ابراهیم علیه السلام مسیری به سوی روشنایی است، آینه‌ای که در آن انسان خویشتن واقعی را می‌بیند، سعی ابراهیم علیه السلام خلوتی با خویشتن گمشده است. این سعی آمیزه‌ای زیبا از عشق است و عرفان، سعی ابراهیم علیه السلام از جنس نور و سرور است، تلاشی از سنخ شعور و حضور است، مسیری که سالک را از جهان ماده جدا ساخته، از زمین شهوت برکنده و آدمی را تا عرش بالا می‌برد. از اینجا باید سعی را آغاز کرد؛ سعی و جهادی به سوی او و برای او؛ همانطور که ابراهیم علیه السلام کعبه را برای خدا بنا کرد و آماده بود تا فرزندش را برای خدا فدا کند. سعی ابراهیم علیه السلام، سعی میان تفتیدگی دل و عطشناکی لب برای لحظه وصال است. سعی ابراهیم علیه السلام تعبیر رؤیای دنیاست، سعی ابراهیم علیه السلام عاشقانه امید است و زیبا سروده شعر مستی!

چو مرغی سوی مسعی پرکشیدم‌زمروه تا صفا چندی دویدم

در اوج تشنگی از ماده رستم‌کنار زمزم معنا رسیدم

۵. امید هاجر

خداوند به ابراهیم علیه السلام در سن پیری از کنیزش هاجر، فرزندی به او عطا کرد که نام وی را «اسماعیل» گذارد. همسر اول او «ساره» نتوانست تحمل کند

ص: ۱۷۷

که ابراهیم علیه السلام از غیر او فرزندی داشته باشد؛ از این رو خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه- که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود- ببرد و سکنا دهد. ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را امتثال کرد و آن‌ها را به سرزمین مکه برد. ابراهیم علیه السلام هنگام وداع دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! من به فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می‌گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد. طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر او خشکید، بی تابی کودک شیرخوار، مادر را چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست. نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید.

سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز به آب دست نیافت. از همان جا سرابی نیز در کوه صفا دید، دوباره به سوی آن بازگشت و هفت بار این تلاش و سعی را برای دستیابی به آب انجام داد. در آخرین لحظات ناگهان از نزدیک جای کودک چشمه زمزم جوشیدن گرفت. مادر و کودک از آن نوشیدند.

این داستان، روایت دیگری هم دارد. مادر اسماعیل در بیابان گرم و سوزان مکه تشنه شد. لذا بالای کوه صفا رفت تا ببیند در بیابان کسی هست که او را یاری کند یا نه. دوباره به کوه مروه رفت و به بیابان نگاه کرد؛ ولی کسی را ندید. این فاصله میان کوه صفا و مروه را هفت مرتبه پیمود تا این‌که در اوج ناامیدی جبرئیل به سوی او آمد و از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: من مادر فرزند ابراهیم علیه السلام هستم. جبرئیل پرسید: ابراهیم علیه السلام شما را به امید چه کسی رها کرد؟ گفت: به امید خدا. جبرئیل گفت: خدا شما را کافی است، به سوی صفا باز گرد. هاجر بازگشت و دید که زیر پای کودکش چشمه‌ای جوشیده است.

ص: ۱۷۸

چو هاجر سوی مسعی رهسپارم‌سرِ سعی صفا و مروه دارم

خداوندا! به من آبی بنوشان‌که شوید از ضمیر جان غبارم

داستان هاجر در هر دو صورت نشان از یک چیز دارد و آن این‌که دنیا جایگاه امید است. امیدها دقیقاً در ناامیدی‌ها لانه کرده‌اند و از اوج ناامیدی است که امید می‌روید. بنده مؤمنی که به خدا اعتماد کرده و به امید او سعی می‌کند، هرگز ناامید نمی‌شود. اساساً ناامیدی از خدا معنا ندارد. خدا و ناامیدی با یکدیگر قهرند و خداوند همیشه انسان امیدوار و دل بسته خویش را دوست دارد.

داستان سعی، حکایت امید است. در بیابان سوزان حجاز هاجر و اسماعیل تنها مانده‌اند. ابراهیم علیه السلام براساس رسالت خویش، زن و فرزند را تنها رها کرد و رفت؛ در بیابانی تفتیده، زنی تنها و فرزندی خردسال و گرسنگی و تشنگی. کدام پدر و همسری با خانواده خویش چنین می‌کند؟ کجاست عاطفه پدری و همسری؟ اما ابراهیم علیه السلام پیش از آن‌که پدر اسماعیل و سرپرست خانواده‌ای باشد، پدر امت است و راهنمای بشر! زن و فرزند او را نگران می‌کند؛ اما آینده تاریخ شوری عظیم در دل او می‌افکند. او با این عمل خویش درس‌هایی به انسانیت داد؛ از یک طرف درس توکل در شرایط سخت و دشوار و از سوی دیگر، درس امید در اوج ناامیدی. آنگاه که گرد ناامیدی بر چهره هاجر نشسته بود، خسته و نگران دست و پا زدن کودک خویش را می‌نگریست، ناگاه در زیر پای او چشمه‌ای جوشید؛ چشمه‌ای جاری و ابدی. و اینگونه قصه سعی و زمزم ماندگار و ابدی شد و تا هماره تاریخ جاودان.

داستان سعی هاجر راز دیگری هم دارد. او به دنبال آب بود، زلال آب، چشمه سار معرفت است. سعی به انسان معرفت داده، سالک را عارف می‌کند؛

ص: ۱۷۹

سعی، زائر را آماده ورود به صحنه عرفات می‌کند. هفت شوط سعی چونان هفت گام معرفت بنده مؤمن را به زمزم عرفان نزدیک می‌کند، تا از قلب ساعی سرچشمه‌های حکمت بجوشد و انسان تشنه را سیراب کند.

۶. سرّ هروله

مستحب است پیاده سعی شود و از صفا تا مناره میانه، راه برود و از آنجا تا جایی که بازار عطاران است، تند برود و از آنجا تا مروه نیز آرام رود و در بازگشت هم همین‌گونه عمل کند. به بیان دیگر هروله میان دو شاخص (دو چراغ سبز) از مستحبات این رکن حج و عمره است. برای هروله سرّی و رازی بیان شده است. سرّ هروله فرار شیطان و شتاب گرفتن به سوی خداست. از امام صادق علیه السلام در این باره حدیثی نقل شده است:

«صَارَ السَّعْیُ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ لِأَنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام عَرَضَ لَهُ إِبْلِیسُ فَأَمَرَهُ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَشَدَّ عَلَیْهِ فَهَرَبَ مِنْهُ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّهُ یَعْنِی بِهِ الْهَرْوَلَهَ».(۱) «سعی میان صفا و مروه از آن جهت واجب شد که شیطان، خود را به حضرت ابراهیم نشان داد. جبرئیل به آن حضرت دستور داد که به او حمله کند، شیطان هم گریخت. از این رو سنت هروله قرار داده شد.»

پس هروله سعی به معنای حمله به ابلیس و اعوان و انصار اوست و این

۱- بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۱۰۷؛ علل الشرائع، ص ۴۳۲، روایت ۱

ص: ۱۸۰

در واقع شتاب گرفتن به سوی خداست که قرآن فرمود: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ».(۱)

خداوند دارای اسماء و صفات حُسنی است. هر یک از نام‌های او طالب ظهورند و اگر ظهور نکنند حکم آن اسم تعطیل شده است.(۲) هر اسمی حکمی و دولتی دارد که اگر جلوه نکند، دولتش از بین رفته است؛ لذا ظهور و تجلی، از لوازم انفکاك‌ناپذیر اسمائند. بر این اساس می‌توان گفت سؤال و طلب اسم «تواب» این است که آیا توبه کننده‌ای هست که توبه‌اش را بپذیرم؟ سؤال و طلب اسم «مجیب» این است که آیا درخواست کننده‌ای هست که حاجتش را برآورم؟ طلب و سؤال اسم «غفور» این است که آیا درخواست کننده بخششی هست که او را ببخشم؟ سؤال و طلب اسم «داعی» این است:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ»(۳)؛

«ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی برسید.»

خواست تا غفاریش گردد پدیداهل جرم و معصیت را آفرید

ای گنه کاران کنون با صد امیدخانه غفاریش را در زنید

ای گروه مجرمان روسیاهای گنه کاران با صد درد آه

راه نومیدی گرفتن بس‌خطاست‌بلکه انکار صفت‌های خداست

اگر کسی شتابان به سوی حق رود، در واقع پاسخی به این اسم الهی داده است. خداوند انسان‌ها را دعوت کرده است و از آن‌ها توقع استجابت دارد.

۱- ذاریات: ۵۰

۲- ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۸۴۵

۳- انفال: ۲۴

ص: ۱۸۱

کسی که دعوت حق را لبیک گوید، باید در این سیر خود شتاب کند و هروله کنان مسیر معنوی خویش را به سمت او بپیماید. امام صادق علیه السلام هم در حدیث مصباح الشریعه چنین فرموده:

«وَ هَرْوِلْ هَرَباً مِنْ هَوَاكَ وَ تَبَرِّياً مِنْ جَمِيعِ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِک».(۱) «با هروله‌ات، از هوای نفس خود بگریز و از همه نیرو و توان خود تبرّی بجوی.»

مجرما بنگر کرم‌های خداکه تو را می‌خواند آن سو که بیا

پس مشو نومید، خود را شاد کن‌پیش آن فریادرس فریاد کن

از دیگر اسرار سعی میان صفا و مروه، تردد میان دو کفه میزان در عرصه قیامت است. صفا تمثّل کفه حسنات و مروه تمثّل کفه سیئات است.(۲) تردد به این معناست که انسان نمی‌داند در قیامت چه عاقبتی در انتظار اوست و کدام کفه برای او ترجیح پیدا می‌کند. در واقع سعی میان صفا و مروه، تردد میان مغفرت و عذاب است، تردد میان ظاهر و باطن است، میان خوف و رجاست و تردد میان آفاق و انفس است: «سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»(۳) و سعی میان صفا و مروه تردد میان یمین و شمال است «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ».(۴)

سعی انسان را در آستانه رهایی قرار می‌دهد؛ گسستن زنجیرها، عقده‌ها و حجاب‌هایی که باعث رهیدن آدمی می‌شود. صفا از انسان مصطفی می‌سازد، سعی از صفا یعنی رفتن، گذر کردن. سعی با ماندن، رکود و خمودی مناسبتی ندارد. انسان آمده است تا برود نه این‌که بماند؛ پس باید عزم رفتن،

۱- بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴

۲- محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۰۳

۳- فصلت: ۵۳

۴- ق: ۱۷

ص: ۱۸۲

قصد رهایی و آهنگ پالودن غبارها کند. سعی گزار روح خود را برای دیدار حق مهیا می‌کند و برای این دیدار خود را از زشتی‌ها و آلودگی‌ها طاهر می‌سازد.

سالک در سعی خویش فریاد هاجر را می‌شنود و به دنبال «انیس» و «جلیس» می‌گردد. اسماعیل وجود آدمی تشنه است؛ باید با هجرت خویش از خودیت تا خدا آنرا سیراب کرد. در سعی می‌توان بیم و امید، ظاهر و باطن، جمال و جلال و دنیا و آخرت را تجربه کرد.

از صفا باید صفای درون و از مروه، مروت آموخت. باید به حالت خشوع، تکبیر و مناجات مسیر مسعی را پیمود. داستان هاجر و اسماعیل یعنی حکایت سراب و آب. این داستان همیشگی زندگی است؛ از سراب‌ها باید گریخت و به زلال عشق و معرفت روی آورد. در سعی، انسان خدا را با تمامی عظمتش احساس می‌کند، کودک تشنه درون با آه و ناله از خدا رحمت می‌طلبد و از خدا می‌خواهد شیرینی گناه را از او بستاند و حلاوت بندگی به جای آن نشاند.

سعی یعنی دویدن از زمین تا آسمان، یعنی پرواز از خاک تا افلاک، یعنی دوری از زمین و نزدیکی به خدا، یعنی رهایی از حیرت و نیل به معرفت، یعنی ارتحال از تن به سوی روح و دویدن در پی آواز حقیقت، سعی یعنی فرار از جرم و امید به کرم، سعی یعنی فریاد در میان امواج خروشان تاریکی و پناه بردن به ملجأ قرار و سعی یعنی رفتن در امتداد خط سرخ شهادت چونان حسین علیه السلام که در میان حلقه‌های آتش، خصم، خون و کینه هروله عشق سر داد.

ص: ۱۸۳

سرّ سنگ صفا و مروه

اشاره

حجرالاسود قطعه سنگی از بهشت است، مقام ابراهیم علیه السلام قطعه سنگی است که خاطره قدم‌های ابراهیم را درون خویش جای داده است. صفا و مروه هم تکرار داستان سنگ است. به راستی در سنگ چه سرّی است؟

۱- سنگ و بیم

سنگ اهل خشیت است. اگر آن را از بلندی رها کنیم پایین می‌آید و این حقیقت عبودیت است. سنگ از بیم خدا فرو می‌افتد، خداوند به این حقیقت خبر داده است:

«وَ إِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ»(۱)؛

«بعضی از سنگ‌ها از ترس خدا فرو افتد.»

از سوی دیگر خشیت خاصیت علم و معرفت است.

«إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ»(۲)؛

«از خداوند تنها بندگان دانایش بیمناکند.»

پس سنگ داناست؛ زیرا موجودی که بیم دارد، می‌داند که از چه

۱- بقره: ۷۴

۲- فاطر: ۲۸

ص: ۱۸۴

کسی بیمناک است.

۲- سنگ و حیات

سنگ‌ها شکافته می‌شوند و از کنارشان آب حیات جاری می‌شود.

«وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ»(۱)؛

«بعضی از سنگ‌ها می‌شکافد و نهرها از آن جاری می‌شود.»

سنگ محلی برای آشکار شدن آب حیات است؛ آبی که هر چیز زنده‌ای از آن حیات یافته است: «وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ».(۲) سنگ، معدن حیات است و از دل آن زلال علم بیرون آمده و جهل را می‌میراند. لذا سنگ نوید حیات می‌دهد.

۳- سنگ و جمال و جلال

سنگ از یک سو نماد آب و حیات است و از سوی دیگر وسیله عذاب.

آنگاه که موسی اراده کرد قومش را از تشنگی نجات دهد، عصای خویش به حجر زد و از دل آن به تعداد فرقه‌های بنی اسرائیل آب جاری شد.(۳) از سوی دیگر خداوند سنگ را وسیله عذاب فجار و مشرکان قرار داد و بر آن‌ها باران سنگ باراند و آن‌ها را زیر و رو کرد:

«فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ»(۴)؛

۱- بقره: ۷۴

۲- انبیا: ۳۰

۳- بقره: ۶۰

۴- حجر: ۷۴

ص: ۱۸۵

«شهر را زیر و رو کردیم و بارانی از سجّیل بر آنان باریدیم.»

چنان که خداوند مشرکان و منافقان را با سنگ شدن عذاب می کند.

«قُلْ کُونُوا حِجارَةً»(۱)؛

«بگو سنگ باشید.»

از این رو سنگ مظهر جمال است چنان که جلوه جلال الهی هم می‌باشد.

۴- سنگ و تسبیح

تمام هستی از جمله جماد تسبیح حق گفته، به حمد او مشغولند. آن‌ها به تسبیح خود عالم و عارفند و این انسان است که تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمد.

«وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ»(۲)؛

«و هیچ موجودی نیست جز آن‌که او را به پاکی می‌ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید.»

حاصل آن‌که سنگ از خدا بیمناک است، سنگ منشأ حیات برای جانداران است، سنگ مظهر جمال و جلال الهی است و سنگ تسبیح و حمد خدا می کند. چنین ویژگی‌هایی کمتر در انسان یافت می‌شود. پس سنگ عابدتر است و به خدا عارف‌تر! سنگ هرگز دعوی الوهیت ندارد، سنگ هرگز خود را شریک در کبریایی خداوند نمی‌داند، سنگ هرگز از حقیقت عبودیت خارج نمی‌شود؛ اما ادعاهای آدمی گوش فلک را کر می کند. بنابراین صفت جمادیت برتر از نوع انسان است و آنگاه که از میان انسان‌ها، انسان کاملی برخیزد، او اکمل موجودات است. شاید بدین ملاحظات است که خداوند ارکان

۱- اسراء: ۵۰

۲- اسراء: ۴۴

ص: ۱۸۶

اصلی مسجدالحرام و مناسک حج را سنگ قرار داده است.

سرّ آغاز کردن از صفا

سرّ آن که سعی باید از صفا آغاز شود چیست؟ سرّ شروع کردن سعی از صفا این است که خداوند در قرآن از صفا آغاز کرده است و نام صفا را در ابتدا بیان نموده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام سعی از صفا شروع کرد و فرمود:

«ابْدَءُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ»(۱)؛

«از همانجا آغاز کنید که خدای سبحان آغاز کرد.»

معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِینَ فَرَغَ مِنْ طَوَافِهِ وَ رَكْعَتَيْهِ قَالَ: أَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مِنْ إِتْيَانِ الصَّفَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّه»»؛(۲) «رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از طواف و دو رکعت نماز آن فراغت یافت فرمود: از جایی آغاز می کنم که خداوند آغاز کرده است، خداوند بزرگ می‌فرماید: صفا و مروه از شعائر خداست.»

۱- تهذیب‌الأحکام، ج ۱، ص ۹۶؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۹، ص ۵۲۲، روایت ۱۸۲۵۹

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۱، روایت ۱

ص: ۱۸۷

آغاز کردن از صفا در واقع رعایت ادب با خداست. ادب انواعی دارد؛ ادب شاگرد مقابل استاد، ادب فرزند برابر والدین یا ادب امت در برابر رسول خدا. اما مهم‌ترین نوع ادب، ادب در برابر حضرت ربوبیت است. ادب با خدا را باید از ابراهیم علیه السلام آموخت. خلیل اللّه برای آن‌که غفران و رحمت الهی را برای عصیانگران درخواست کند، به خدا امر نکرد بلکه از او طلب مغفرت نمود.

یعنی گفت: «وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛(۱) «هر کس فرمان من نبرد، تو آمرزنده مهربانی». و نگفت: «آن‌ها را ببخش و به آن‌ها رحم کن». عیسی هم برای طلب دفع عذاب از امت خویش با خدا رعایت ادب کرد؛ یعنی عرض کرد: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛(۲) «اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را بیامرزی تو پیروزمند و حکیمی». و نگفت: «آن‌ها را عذاب نکن و آن‌ها را ببخش». ایوب هم برای طلب شفا و رحمت به خدا امر نکرد یعنی عرض کرد: «أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ»؛(۳) «به من بیماری و رنج رسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی» و نگفت: «مرا رحم کن».

رعایت ادب با خدا ثمره محبت است، چنان‌که برای انسان حب و عشق بیشتری هم می‌آورد. سالک باید در ظاهر و باطن، در سرّ و علن و در پیدا و پنهان اهتمام به ادب با حضرت حق داشته باشد. ادب انسان را از حد عبودیت خارج نمی‌کند، رعایت ادب آدمی را به فقر و مسکنت خویش واقف می‌گرداند و موجب می‌شود که اصل خویش را باز یابد. چنانکه در حکایت محمود وایاز می‌بینیم.

۱- ابراهیم: ۳۶

۲- مائده: ۱۱۸

۳- انبیاء: ۸۳

ص: ۱۸۸

«وقتی محمود به خلوت قصد وثاق ایاز کرد چون حاضر شد، دید که در برابر ایاز پوستینی دریده و کلاهی کهنه بر میخ آویخته بود. پرسید که این چیست؟ ایاز جواب داد: چون دست دولت مرا در سلوک عبید پادشاه انتظام بخشید، این لباس افلاس از سر من برکشید و خلعت کرامتم در پوشانید. اکنون جهت دفع نسیان و منع طغیان که از لوازم نفس انسان است آن را در مقابله نظر نصب کرده‌ام تا هر لحظه بدو نگرم و به تکریر و تذکیر او، مذاکره سوالف احوال خود می‌کنم و قدر مرتبه خود را فراموش نگردانم و به کلاه و کمر مرصّع و جامه زربفت که از احسان پادشاه یافته‌ام مغرور و طاغی نگردم. دانم که لباس ذاتی من آن است و این چه اکنون دارم همه فضل پادشاهی است».(۱)

۱- مصباح الهدایهٔ و مفتاح الکفایه، ص ۱۴۷

ص: ۱۸۹

اسرار زمزم

اشاره

مستحب است عمره‌گزار بعد از فراغ از نماز طواف و پیش از سعی، از آب زمزم قدری بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد و بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نَافِعاً وَ رِزْقاً وَاسِعاً وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ».(۱) «خداوندا! این را علمی سودمند و رزقی گسترده و درمانی برای هر درد و بیماری قرار بده.»

زمزم نام‌های مختلفی دارد نظیر: «رکضه جبرئیل» به معنای قدمگاه جبرئیل، «حفیره اسماعیل»، به معنای چاه اسماعیل، «حفیره عبدالمطلب» به معنای چاه عبدالمطلب، «برّه» به معنای پرخیر، «مضنونه» به معنای نفیس، «رواء» به معنای آبرو، «شبعه» به معنای سیر کننده، «شفاء سقم» به معنای شفای بیماری و «زمزم». به این علت به این آب زمزم می‌گویند که هاجر بعد از آن‌که آب زیر پای اسماعیل آشکار شد با ریگ‌ها دور آن را گرفت تا آب در آنجا جمع شود (زمّ یعنی جلو چیزی را گرفتن یا جمع کردن).

امام صادق علیه السلام داستان پیدایش زمزم را چنین بیان می‌کند.

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۰

ص: ۱۹۰

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا خَلَّفَ إِسْمَاعِيلَ بِمَكَّةَ عَطِشَ الصَّبِي ...»؛(۱) «چون ابراهیم علیه السلام اسماعیل را در مکه جا گذاشت، کودک تشنه شد. میان صفا و مروه درختی بود. مادرش بیرون شد تا آن‌که بر صفا ایستاد و گفت: آیا در این دشت کوهی هست؟ کسی پاسخش نداد. رفت تا به مروه رسید و گفت: آیا در این وادی همدمی هست؟ پاسخی نشنید. دوباره به صفا بازگشت و همان را گفت و این کار را هفت بار انجام داد. از این رو خداوند آن را سنت قرار داد. جبرئیل نزد هاجر آمد و پرسید: کیستی؟ گفت:

کنیز ابراهیم. گفت: به امید چه کسی شما را اینجا واگذاشته است؟ گفت: اگر چنین می گویی هنگامی که خواست برود به او گفتم: ای ابراهیم! ما را به که سپردی؟ گفت: به خدای متعال.

جبرئیل گفت: شما را به کسی سپرده است که شما را بس است.

مردم از مکه عبور نمی‌کردند، چون آب نبود. کودک با پای خود به زمین زد و زمزم جوشید. (حضرت) فرمود: هاجر از مروه به سوی کودک بازگشت در حالی که آب جوشیده بود. شروع کرد به جمع کردن خاک در اطراف آب تا جاری نشود و اگر آن را واگذاشته بود، آب جاری می‌شد. فرمود: چون پرندگان آب را دیدند بر گرد آن جمع شدند. کاروانی از یمن به قصد سفر گذشت چون کاروانیان، پرندگان را دیدند گفتند: پرندگان جز پیرامون آب جمع نمی‌شوند. نزد آنان آمدند به آنان آب و غذا دادند و خداوند به این وسیله روزی ایشان را جاری ساخت.

مردم از مکه عبور می کردند و از طعام به آنان می‌خوراندند و از آب سیرابشان می کردند.»

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۲، روایت ۲

ص: ۱۹۱

۱- بخشش گناهان

نوشیدن آب زمزم گناهان را می‌برد، آن‌ها را می‌شوید و درون انسان را پاک می‌گرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فَطَافَ بِالْبَیْتِ سَبْعاً وَ صَلَّی خَلْفَ الْمَقَامِ رَکْعَتَیْنِ شَرِبَ مِنْ مَاءِ زَمْزَم غُفِرَتْ ذُنُوبُهُ کُلُّهَا بَالِغَةً مَا بَلَغَت»؛(۱) «کسی که هفت بار طواف کعبه کند و دو رکعت نماز پشت مقام بخواند و از آب زمزم بنوشد، تمام گناهان او- هر مقدار که باشد- آمرزیده می‌شود.»

سرّ این تأثیر شگرف آن است که نهر زمزم از نهرهای بهشتی است که در روی زمین جاری است، پیداست که هر گاه آبی از بهشت به درون و بیرون آدمی ریخته شود او را از هر جهت پاک و مبرا خواهد کرد. لذا آب زمزم بهترین آب‌های روی زمین است.

نشستم در کنار چاه زمزمبنوشیدم از آن سرچشمه نم‌نم

درونم روشن از نور خدا گشت‌روانم شد رها از آتش غم

۲- درمان دردها

آب زمزم برای کسی که آن را بنوشد شفاست، دردهای او را درمان می‌کند، آلام او را از بین می‌برد و امراض روحی، روانی و تنی انسان را علاج می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- در المنثور، ج ۱، ص ۲۹۳

ص: ۱۹۲

«مَاءُ زَمْزَمَ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ وَ أَمَانٌ مِنْ کُلِّ خَوْفٍ وَ حَزَنٍ».(۱) «آب زمزم هر دردی را شفا می‌دهد و از هر بیم و اندوهی ایمن می‌دارد.»

اگر انسان از خوف و حزن مبرا شود، ولی خدا می‌گردد، زیرا از ویژگی‌های اولیای خدا این است که نسبت به آینده خائف نیستند و از گذشته هم حزنی در دل ندارند: «أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ».(۲)

از آنجا که آب زمزم جایگاه و تأثیر ویژه‌ای دارد، یکی از سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که می‌خواست آب زمزم را برایشان هدیه بیاورند. رسول خدا از این آب می‌نوشید و زمانی که در مدینه بود آن را به عنوان هدیه می‌پذیرفت. امام باقر علیه السلام فرمود:

«کانَ النَّبِیُّ یَسْتَهْدی مِنْ ماءِ زَمْزَمَ وَ هُوَ بِالْمَدینَةِ»(۳)؛

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی در مدینه بود درخواست می‌نمود که از آب زمزم برایش هدیه بیاورند.»

۱- فقه الرضا علیه السلام، ص ۴۶

۲- یونس: ۶۲

۳- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۱، روایت ۱۶۵۷

ص: ۱۹۳

سرّ تقصیر

بر عمره‌گزار واجب است پس از اتمام سعی، تقصیر کند؛ یعنی قدری از ناخن‌ها یا مقداری از موی سر یا شارب یا ریش خویش را بزند.

این عمل از واجبات و عبادات حج و عمره است و باید با نیتی پاک و خالص انجام گیرد.

زائر بعد از آنکه سعی خویش را انجام داد، همانند انسانی است که به دیار معشوق بازگشته، نورانی شده و از تمامی گناهان پاک و مبرا شده است. او به میهمانی خدا رفته و با کوله باری از خوبی‌ها، نیکی‌ها و زیبایی‌ها بازگشته است. او تولدی دوباره یافته، حیاتی مجدد پیدا کرده و اینک انسانی دیگر شده است.

خداوند می‌خواهد این تغییر و تحول را با علامتی در بدن او نشان دهد لذا امر کرده است که بخشی از بدن خویش را جدا کند. مو نشانه زیبایی است.

خدا خواسته است انسان از زیبایی ظاهری بکاهد و سیرتی زیبا بیابد، درونش نورانی شده از نعمت‌های الهی بهره‌مند شود. خدا خواسته که انسان جمال خویش را به پای جمال او قربانی کند، از درون خود روزنه‌ای به سوی نور معرفت پیدا کند، در پایان این راه و در آخرین مرحله این هجرت طولانی

ص: ۱۹۴

به نشانه بازگشت به زندگی نورانی، دستی به سر و روی خویش کشد و اوج خشوع و تواضع را در ظاهر خود هم نشان دهد. تقصیر، رهایی از آلودگی هاست، تقصیر، شستن زشتی‌هاست، تقصیر، تمرین بندگی است، تقصیر، شکستن قفس‌های مادی است و تقصیر، پالایش ظاهر و درون است.

ص: ۱۹۵

فصل هفتم: فضائل مدینه منّوره

اشاره

ص: ۱۹۶

ص: ۱۹۷

سرّ نام‌های مدینه منوّره

مـدینه نام‌هـای هشـتگانه دارد که تمـامی آن‌هـا را پیامبر صـلی الله علیه و آله عنوان فرموده‌است. اسامی این شـهر نورانی عبارتنـد از: مدینه، طیبه، طابه، مسـکینه، جبار، محبوره، یندد و یثرب. پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره تعابیر متعددی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر سفری که به مدینه وارد می‌شد، خطاب به آن می‌فرمود:

«یا طَیِّبَهُ یا سَیِّدَهَ الْبُلْدان»(۱)؛

«ای پاک! ای سرور شهرها.»

همچنین می‌فرمود:

«انَّ اللَّهَ تَعالی سَمَّی الْمَدینَهَ طابَهً»(۲)؛

«خدای متعال مدینه را طابه (پاک) نامیده است.»

پس این شـهر آسـمانی حتی به لحاظ نامگـذاری اشاره به طهارت، رفعت و بزرگی دارد. نام‌های شـهر مـدینه را خداونـد و رسولش انتخاب کرده‌اند.

پیداست که نام شهر پیامبر صلی الله علیه و آله هم باید پاک باشد؛ زیرا این، شهرِ برترین خلق

۱- کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۵۹، روایت ۳۴۹۴۱

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۰۷، روایت ۱۳۸۵

ص: ۱۹۸

روی زمین است. مـدینه شـهر اکمل انسان‌هاست، مـدینه محلی است که یادآور گام‌ها، موعظه‌ها و اشک‌های اهل‌بیت علیهم السـلام است، مدینه در خود قطعه‌ای از بهشت را جای داده، پس خداوند به این شهر عزیز نظر و عنایت خاصی دارد.

شهر مدینه منوره

۱- محبوب نبی صلی الله علیه و آله

رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله علاـقه و شوق خاصـی به این شـهر داشت، هرگـاه از سـفر می‌آمـد و نگـاهش به دیوارهـای مـدینه می‌افتاد، از شوق وسایلش را بر زمین می‌نهاد و با سـرعت بیشتری به سـمت این شـهر می‌آمد و اگر سوار مرکب بود، مرکب خویش را با شتاب بیشتری حرکت می‌داد، این عمل نشان از حب و شوق زاید الوصف حبیب خدا نسبت به این شهر داشت. آخرین فرستاده خدا با تشبیه مدینه به مکه می‌فرماید:

«اللّهُمَّ إِنَّ ابْراهیمَ خَلیلُـکَ وَ عَبْـدُکَ وَ نَبِیُّکَ دَعاکَ لأَهْلِ مَکَّهْ وَأَنَا مُحَمَّدٌ عَبْـدُکَ وَ نَبِیُّکَ وَ رَسوُلُکَ أَدْعُوکَ لأَهْلِ الْمَدینَـهِْ مِثْل ما دَعاکَ بِهِ ابْراهیمُ لأَهْلِ مَکَّهْ نَدْعُوکَ أنْ تُبارِکَ لَهُمْ فی صاعِهِمْ وَ مُدِّهِمْ وَ ثِمارِهِمْ اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَیْنَا الْمَدینَهَ کَما حَبَّبْتَ إِلَینَا مَکَّهْ»(۱)؛ «خـدایا! ابراهیم دوست و بنده و پیامبر توست، برای اهل مکه تو را خواند. من محمد، بنده و پیامبر و فرسـتاده توام و برای اهل مدینه تو را می‌خوانم، مثل آنچه ابراهیم برای اهل مکه خواست.

۱- مسند ابن حنبل، ج ۸، ص ۳۸۴، روایت ۲۲۶۹۳

ص: ۱۹۹

تو را می‌خوانیم که پیمانه و میوه آنان را برکت دهی. خدایا، مدینه را محبوب ما گردان، آن چنان که مکه را محبوب ما ساختی.»
مدینه نسبتی با اشرف مخلوقات و فخر کائنات دارد، برگزیده حضرت رب در این شهر آرمیده است، روح ملکوتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنگاه که از کالبد خاکی رحلت فرمود و به عالم بالا صعود کرد، نهایت احاطه را بر این عالم دارد و هیچ ذره‌ای در این عالم نیست که نزد ایشان منکشف نباشد. وجود پاک حبیب خدا در کل کائنات توان تصرف و تأثیر را دارد از این رو هر که به این شهر وارد شد، مورد مرحمت و لطف خاص ایشان واقع می‌شود. نصیب لطف ایشان شامل اهل مدینه است، دامن شفاعتش همه را فراگیر است و از خدای سبحان برای همه طلب مغفرت و عفو می‌نماید.
مدینه شهر اشرف خلایق است، شهر حبیب خداست، انسانی که در معراج، جبرئیل امین را گذاشت و او از مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله درماند. او به اندازه «قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی»(۱) نزدیک و نزدیکتر شد، به افق اعلی رسید، اسم اعظم الهی را دریافت کرد و صاحب کوثر و شفاعت کبرا شد. مکانت و منزلت او نزد خدا به حدی است که انبیا و مرسلین از اولین تا به آخر و حتی ملائکه مقرب به آن غبطه می‌برند. خدای سبحان تنها در باب او فرمود:
«لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاک».(۲) دیوارهای مدینه یادآور هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب اوست، در اینجاست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی خدا احکام دین را بیان می‌فرمود و سنت‌های خویش را ارائه می‌کرد، در این شهر برگزیده خدا با دشمنان به نبرد

۱- نجم: ۹
۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۱۵.

ص: ۲۰۰

پرداخت و دین خدا را آشکار نمود، گام‌های استوار رسول حق صلی الله علیه و آله در این وادی است. هر جا که زائر پا نهد، جای پای مقدس‌ترین انسان‌هاست لذا باید با کمال آرامش و سکینه قدم گذارد، باید خشوع و وقار سرورِ دو عالم را در خاطره زنده کرد، بزرگمردی که رسوم جاهلیت را برچید و با هدایت‌های دلسوزانه خویش راه مستقیم را پیش روی بشر نهاد.

ماه فروماند از جمال محمدسرو نباشد به اعتدال محمد

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست‌در نظر قدر با کمال محمد

وعده دیدار هر کسی به قیامت‌لیله اسری شب وصال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی‌آمده مجموع در ظلال محمد

عرصه گیتی مجال همت او نیست‌روز قیامت نگر مجال محمد

همچو زمین خواهد، آسمان که بیفتدتا بدهد بوسه بر نعال محمد

۲- شهر قرآن

خدای سبحان اراده فرمود که جانشینی برای خود در زمین قرار دهد:

«وَإِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً»(۱)؛

۱- بقره: ۳۰

ص: ۲۰۱

«وچون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم.»

در ادامه به عنوان معیاری کلی، ملاک خلافت را معرفی فرمود. خلافت الهی از آن کسی است که جامع اسماء باشد و از خداوند تمامی اسماء را آموخته باشد:

«وَعَلَّمَ آدَمَ ٱلْأَسْماءَ»(۱)؛

«و نام‌ها را به تمامی به آدم بیاموخت.»

انسانی که به مقام خلافت نایل شد و خلیفه الهی گشت، باید تمامی اوصاف و ویژگی‌های خدا را واجد باشد؛ زیرا اقتضای خلافت و جانشینی چیزی جز این نیست. خلیفه خدا آینه تمام نمای اوست، او خدا را با تمامی اوصاف و صفاتش نشان می‌دهد، تنها تفاوتی که میان مقام خلافت و خدا وجود دارد، این است که هرچه خلیفه خدا دارد، به اذن الهی دارد. برترین خلیفه الهی وجود شریف نبی خاتم صلی الله علیه و آله است. تنها اوست که کامل‌ترین انسان‌ها بلکه موجودات روی زمین است؛ بنابراین شهری که آرامگاه پیامبر است، بهره‌ای از خلافت الهی داشته، اوصاف حق در آن نمایان است.

وجود شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابعادی دارد که مهم‌ترین آن پیوند و نسبت ایشان با قرآن کریم است.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا»(۲)؛

۱- بقره: ۳۱.

۲- انسان: ۲۳.

ص: ۲۰۲

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم، نازل کردنی نیکو.»

از طرف دیگر قرآن هم ربط و نسبتی وثیق با مدینه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«افْتُتِحَتِ الْقُری بِالسَّیْفِ وَافْتُتِحَتِ الْمَدینَهُ بِالْقُرآنِ»

(۱)؛

«آبادی‌ها با شمشیر فتح شد ولی مدینه با قرآن.»

بنابراین اگر رسول خاتم صـلی الله علیه و آله با قرآن پیونـد دارد و اگر قرآن ارتباطی با مـدینه، می‌توان گفت که مدینه، شـهر قرآن است.

۳- وادی پاکی

مدینه آلودگی‌ها را از انسان دور می‌کند. این شـهر نورانی، آتش را محو می‌سازد، شـهر پیامبر صـلی الله علیه و آله زائران خویش را همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، آنها را پاک می‌گرداند و آنها را از پلیدی‌ها، پلشتی‌ها و زشتی‌ها می‌رهاند.

گروهی از اصـحاب پیـامبر صـلی الله علیه و آله از احُـد باز می‌گشـتند، در میان آنها در رابطه با منافقان انشـعاب و تفرقه ایجاد شـد، گروهی می‌گفتند: «آنها را بکشید» و گروهی دیگر مخالفت می‌کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«انَّها طَیِّبَهٌ تُنفِی الْخُبْثَ کَما تُنفِی النّارُ خُبثَ الْفِضَّهِ».

(۲) «مدینه پاک است، پلیدی‌ها را می‌زداید آنگونه که آتش چرک‌های نقره را».

از این رو مـدینه شـهر پاکی و پاکان است. بایـد به آنجا با طهارت وارد شـد، با طهارت ظاهری و باطنی نمازگزارد و با خدا به راز و نیاز پرداخت و به او گفت:

۱- کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۳۰، روایت ۳۴۸۰۳

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۷۶، روایت ۴۳۱۳

ص: ۲۰۳

«يَا صَرِيخَ الْمَكْرُوبِينَ وَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ اكْشِفْ هَمِّي وَ غَمِّي وَ كَرْبِي كَمَا كَشَفْتَ عَنْ نَبِيِّكَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ كَرْبَهُ وَ كَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ فِي هَذَا الْمَكَانِ».(۱) «ای فریادرس گرفتاران، ای پاسخ دهنده دعای بیچارگان، اندوه و غم و ناراحتی مرا بزدای، آنگونه که از پیامبرت اندوه و غم و گرفتاری را زدودی و در این مکان از هراس دشمن او را کفایت کردی.»

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۰، روایت ۱

ص: ۲۰۴

ص: ۲۰۵

فصل هشتم: فضائل مسجد النبی صلی الله علیه و آله

اشاره

ص: ۲۰۶

ص: ۲۰۷

مسجد نبوی در آغاز به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله ساخته شد. این مسجد نخست با خشت و در ابعادی نسبتاً کوچک بنا شد. چون مسلمانان زیاد شدند، آنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستند که فضای مسجد افزوده شود، پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته آنان را پذیرفت و دستور داد بر آن افزودند و مسجد را از یک خشت و نیم بنا کردند، باز هم مسلمانان زیاد شدند و گفتند: ای رسول اللَّه! کاش دستور می‌دادید مسجد را بزرگ کنند. پیامبر نیز دستور داد تا دیوار آن را با دو ردیف خشت بنا کردند، سپس گرما بر آنان چیره شد. از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند تا دستور دهد سایبانی بر مسجد زنند، ایشان هم دستور داد تا ستون‌هایی از تنه درخت خرما برپا کردند و سپس چوب‌های پهن با شاخه برگ‌های درخت خرما بر آن افکندند، تا این‌که باران آمد و سقف مسجد چکه کرد. گفتند: ای رسول اللَّه! کاش فرمان دهی سقف مسجد را گل اندود کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، مسجد باید سقف و سایبانی همانند سایبان موسی علیه السلام داشته باشد. مسجد النبی به همین وضعیت باقی ماند تا این‌که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از دنیا رفت.(۱)

۱- فروع کافی، ج ۳، ص ۲۹۵، روایت ۱، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۶۱، روایت ۵۸

ص: ۲۰۸

مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فضیلتی بزرگ و عظمتی رفیع دارد و علاوه بر مسجد کعبه و مسجد ایلیا در شهر بیت‌المقدس، یکی از سه‌مسجد بزرگ روی‌زمین است. نبی خاتم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مِنْ خَرَجَ عَلَی طُهْرٍ لایُریدُ الّا مَسجِدی هذا وَلِیُصَلّی فیهِ کانَ بِمَنْزِلَةِ حَجَةٍ»(۱)؛

«هرکس با طهارت بیرون شود و قصدی جز آمدن به مسجد مرا نداشته باشد تا در آن نماز بخواند، مانند انجام حج است.»

بیش از همه، نسبت به نماز در مسجد النبی سفارش شده است. گاهی یک نماز در این مسجد معادل هزار نماز در مساجد دیگر- غیر از مسجد الحرام- قرار داده شده(۲) و گاهی برابر ده هزار نماز(۳) و گاهی نیز به اندازه پنجاه هزار نماز شمرده شده است.(۴)

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مسجد خویش فرمود:

«مَنْ صَلّی فی مَسْجِدی ارْبَعینَ صَلاةً لا یَفُوتُهُ صَلاةٌ کَتَبَتْ لَهُ بَراءَةٌ مِنَ النّارِ وَ نَجاةٌ مِنَ الْعَذابِ وَ بَرَیءَ مِنَ النِّفاق»(۵)؛

«هر کس در مسجد من چهل نماز بخواند، بی‌آنکه حتی یک نماز از او فوت شود، برای او برائت از دوزخ و نجات از عذاب نوشته می‌شود و از نفاق هم پاک می‌شود.»

مسجد النبی، زیارت آن و مشاهده قبر نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسراری

۱- شعب الایمان، ج ۳، ص ۵۰۰، روایت ۴۱۹۱

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶، روایت ۱۰

۳- ثواب الاعمال، ص ۵۰، روایت ۱

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۳، روایت ۱۴۱۳

۵- مسند ابن حنبل، ج ۴، ص ۳۱۱، روایت ۱۲۵۸۴

ص: ۲۰۹

دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله

نفوس قدسی هرگاه از بدن‌های شریف خویش جدا شوند و به عالم جبروت ارتحال نمایند، تسلط و احاطه آنها بر این جهان به غایت می‌رسد، امور این عالم بر آن‌ها مکشوف بوده، تصرف و تأثیر و نفوذ در این عالم بر آن‌ها ممکن است، آن‌ها زنده‌اند و از دست خدای خویش روزی می‌خورند؛ روزی آن‌ها با خداست: «بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ».(۱) هر کس در مقابل قبر آن‌ها بایستد و نزد جسم شریف آن‌ها وقوف کند و در برابر مشاهد نورانی آنان حضور یابد، از فضل آن‌ها بهره‌مند می‌شود، این وجودهای نورانی نسبت به زائر خویش آگاهی کامل دارند، سؤال‌ها، درخواست‌ها و تقاضاهای آن‌ها را نیک می‌دانند. آنان نسیم رحمت خویش را شامل حال زائر می‌کنند و رشحات انوار خود را بر آن‌ها افاضه می‌فرمایند و نزد خدا برای بخشش گناهان و قضای حاجات شفاعت و وساطت می‌کنند.

آنچه گذشت درباره زیارت اولیا و انبیای الهی بود؛ اما زیارت نبی اکرم صلی الله علیه و آله جایگاهی ویژه دارد. هرگاه زائر به نزدیک مدینه رسید و چشمانش به دیوارهای شهر مدینه افتاد، باید متوجه باشد که مدینه شهری است که خداوند برای نبیّش انتخاب فرمود و هجرت او را به سوی این شهر قرار داد. مدینه شهری است که در آن فرایض و سنن الهی بنیان نهاده شد، تربت پیامبر صلی الله علیه و آله در این شهر است، زائر هرجا قدم گذارد، جای پای رسول خداست. لذا باید معرفت خویش را به این وجود شریف تکمیل کند و عمل خویش را با هتک حرمت از بین نبرد.

۱- آل‌عمران: ۱۶۹

ص: ۲۱۰

به هنگـام زیـارت پیـامبر صـلی الله علیه و آله بایـد ایشان را روبه روی خویش ببینـد، زائر در این لحظه زیارت زنـده می‌کنـد، اگر به سمت قبر ایشـان گـام بر می‌دارد، به وجود مقـدس پیامبر صـلی الله علیه و آله تقرب جسـته است، او بایـد با تمام خضوع و خشوع به مولای خویش سلام کند که فرمود:

«انَّ اللَّه تَعالی وَکَّلَ بِقَبْرِهِ مَلَکاً یُبَلِّغُهُ سَلامَ مَنْ سَلَّمَ عَلَیْهِ مِنْ أُمَّتِهِ»(۱)؛

«همانا خداوند ملکی را بر قبر نبیش وکیل کرده تا سلام هریک از افراد امت را به آن بزرگوار برساند.»

کسـی که به زیـارت قبر پیامبر صـلی الله علیه و آله برود، هماننـد آن است که ایشان را در حیاتش زیارت کرده است؛ از این رو زائر قبر نبی صلی الله علیه و آله، در واقع به دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار یافته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ حَجَّ فَزارَ قَبْری بَعْدَ مَوْتی، کانَ کَمَنْ زارَنی فی حَیاتی»(۲)؛

«هرکس حج به جا آورد و پس از مرگ من، مرا زیارت کند، هم‌چون کسی است که در حال حیات من، مرا زیارت کرده است.»

امام صادق علیه السـلام به زائران قبر نبی صلی الله علیه و آله تهنیت می‌فرستد.(۳) پر واضح است کسی که با معرفت به دیدار رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نایل آیـد، مجاورت و قرابت او را برای خویش خریده است. جایگاه پیامبر صـلی الله علیه و آله در بهشـت است؛ بنابراین جایگاه زائر او هم در بهشت برین خواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به

۱- محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۶

۲- سنن الکبری، ج ۵، ص ۴۰۳، روایت ۱۰۲۷۴

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۹، روایت ۳

ص: ۲۱۱

سیدالشهدا علیه السلام که درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد فرمود:

«یَا بُنَیَّ مَنْ زَارَنِی حَیّاً أَوْ مَیِّتاً أَوْ زَارَ أَبَاکَ أَوْ زَارَ أَخَاکَ أَوْ زَارَکَ کَانَ حَقّاً عَلَیَّ أَنْ أَزُورَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِٔ وَ أُخَلِّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ»(۱).

«پسرم، هرکس مرا زنده یا مرده زیارت کند یا پدرت یا برادرت یا خودت را زیارت کند، بر من حق است که روز قیامت او را زیارت کنم و از گناهانش برهانم.»

همین مضمون در حدیث مشابهی خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام آمده است.(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایت قول داده است که زائر خویش را از هول و هراس و سختی‌های قیامت برهاند و در درجه خویش در قیامت او را همراهی کند.

بنابراین کسی که به دیدار قبر آخرین فرستاده خدا، نور تمام انبیا و اشرف انسان‌ها بار یابد، مجاورت، رضایت و ضمانت او را دریافت کرده است.

او نزد خدا منزلتی رفیع یافته، از هراس‌ها و شداید رهایی می‌یابد. گناهانش پاک شده، در روزی که کسی دادرس انسان نیست، او به فریادش می‌رسد.

۲- شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت زائر خویش را تضمین کرده است، ایشان فرمود:

«مَنْ أَتَانِی زَائِراً کُنْتُ شَفِیعَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِٔ».(۳) «هرکس به زیارت من آید، روز قیامت شفیع او خواهم شد.»

۱- سنن الکبری، ج ۵، ص ۵۴۸، روایت ۴

۲- همان، ص ۵۷۹، روایت ۲

۳- قرب الاسناد، ص ۶۵، روایت ۲۰۵

ص: ۲۱۲

آنگاه که عبد مؤمن معرفت خویش را کامل و محکم نمود، قلبش از شوق زیارت سرشار می‌شود. او با سر به زیارت می‌رود؛ چنان‌که از عارفان نقل شده است که در راه مکه و مدینه در هر گامی دو رکعت نماز می‌گذارند.

با حبیب خدا باید معامله حب و عشق کرد، اظهار شوق با سرشک اشک است، دیوارهای مسجد را باید بوسه زد، زمین آن را باید لمس کرد، ظاهر و باطن خویش را با طهارت آراست، با سکینه و وقار آهسته گام برداشت و گام‌های خویش را با حمد و تسبیح همراهی نمود، قلب خویش را به چیز دیگری مشغول ننمود و با قلب خاشع، چشم گریان و درک انتظار، ضمیر خویش را متوجه حضرتش نمود و با اضطرار به درگاهش پناه برد که به یقین این دست و این قلب خالی باز نمی‌گردند.

ص: ۲۱۳

فصل نهم: فضائل بقیع

ص: ۲۱۴

ص: ۲۱۵

شایسته است بعد از زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله با دلی پاک و قلبی آرام و با یقین به فضل و کرم خدای رحمان، قصد زیارت ائمه بقیع نمود. حبّ آنان، حبّ پیامبر صلی الله علیه و آله، اطاعت آنان، اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خضوع و خشوع در برابر آنان، خضوع و خشوع در برابر جانشین خداست. باید ذکر آنان را در قلب خویش مقیم کرد، نباید از آنان روی گرداند، باید حالت قلبی خویش را تا آخر حفظ کرد و روح خویش را در محضر امامان زنده بقیع حاضر نمود.

درباره مدفن فاطمه زهرا علیها السلام اقوالی است؛ بنا به گفته‌ای آن را در بقیع و گفته‌ای دیگر در بیت شریفشان و به قول سوم میان قبر و منبر معرفی کرده‌اند.

امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا بَیْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَهٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّهِ ... لِأَنَّ قَبْرَ فَاطِمَهَ علیها السلام بَیْنَ قَبْرِهِ وَ مِنْبَرِهِ وَ قَبْرَهَا رَوْضَهٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّه».(۱) «بین قبر و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است؛ زیرا قبر فاطمه بین قبر و منبر است و قبر او باغی از باغ‌های بهشت است.»

۱- معانی الاخبار، ص ۲۶۷، روایت ۱

ص: ۲۱۶

احادیث متعددی در این‌باره وارد شده است(۱) که میان قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باغی از باغ‌های بهشت است. منبر ایشان در حوض کوثر قرار دارد. در این مکان، خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام قرار داشته است، پایه‌های منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت واقع شده‌اند؛ از این‌رو نمازگزاردن در این محدوده، معادل هزار نماز در مساجد دیگر است. تمامی این امور واقعیت دارد و نباید در آن شک و تردید روا داشت و اگر انسان چشمی بینا داشته باشد این حقایق را خواهد دید. از امام صادق علیه السلام سؤال شد که هنوز هم باغی از بهشت در این محل وجود دارد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«نَعَمْ انَّهُ لَوْ كُشِفَ الْغِطاءُ لَرَأَیْتُمْ»(۲)؛

«آری اگر پرده‌ها برداشته شود خواهید دید.»

در بقیع مدفن چهار امام علیهم السلام قرار دارد؛ امام حسن مجتبی علیه السلام، امام سجاد علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام، و امام صادق علیه السلام. همچنین زنان و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله در این آرامگاه آرمیده‌اند. بدن‌های پاک بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و شهدای صدر اسلام در بقیع دفن شده است. زیارت امامان بقیع و قبور شهدا آثار و برکات فراوانی دارد که به یک نمونه از آنها اشاره می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ زَارَنِی غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ یَمُتْ فَقِیراً».(۳) «کسی که مرا زیارت کند گناهانش پاک شده، هرگز فقیر نمی‌میرد.»

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۰۰، روایت ۱۱۳۸؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۵، روایت ۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷، ۱۲

۲- فروع کافی، ج ۴، ۵۵۴، روایت ۳

۳- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸، روایت ۱۵۳

ص: ۲۱۷

حاجی ای ره‌پوی راه کبریاای بدور از کبر و نیرنگ و ریا

ای کفن پوشیده در میقات عشق‌ای حجر بوسیده در میعاد عشق

نغمه لبّیک جاری بر لبت‌ذکر حق راز و نیاز هر شبت

نازم آن سعی صفا و مروه‌ات‌آن طواف هفت دور کعبه‌ات

آن نماز روح‌بخشت در مقام‌در سخن با صاحب بیت‌الحرام

یعنی ای ربّ وَدود دلنوازاین مَنم، بربسته قامت بر نماز

بنده تزویر و زور و زَر نی‌ام‌مَست جام باده عرفانی‌ام

دست جان از دهر شستم ای رفیق‌تا تو را جویم در این بیت عتیق

آمدم تا غسل در زمزم کنم‌معرفت افزون، جهالت کم کنم

در وقوف مشعر آموزم شعوردر منای عشقِ تو یابم حضور

رَمی تندیس بُت اکبر کنم‌چشم جان از اشک شوقت تر کنم

ص: ۲۱۸

بعد از آن در مَسلَخ عشق مناذبح قربانی کنم ای آشنا
آری، آری کعبه یعنی عشق و شورحج صراط روشنِ بزم حضور
کعبه یعنی ثقل سنگین زمین‌بیت معمور خدا، دار الأمین

آن‌که حج را دید، جز حق را ندیدنامَد از او غیرِ فعل حق پدید

ص: ۲۱۹

کتابنامه

۱- قرآن کریم

۲- نهج البلاغه

۳- مفاتیح الجنان.

۴- آملی، سید حیدر، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه وانوار الحقیقه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ ه. ش.

۵- ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللئالی، مجتبی عراقی (تحقیق)، قم، مطبعهٔ سید الشهداء، ۱۴۰۳ ه. ق.

۶- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد، عبداللَّه محمد درویش (تحقیق)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه. ق.

۷- ابن رازی، احمد بن علی قمی، جامع الاحادیث للقمیّ، مشهد، حضرهٔ الرضویهٔ المقدسهٔ، ۱۴۱۳ ه. ق.

۸- ابن عربی، محی‌الدین، فتوحات مکیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۹- ابن فروخ، محمد بن حسن، نور الثقلین، قم، مکتبهٔ آیهٔ اللَّه المرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق.

۱۰- ابن منظور، جمال الدین، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۱- ابی حنیفه، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، قاهره، ۱۳۸۳ ه. ق.

۱۲- ازرقی، محمد بن عبداللَّه، اخبار مکه، رشدی الصالح ملحس (تحقیق). بیروت، دار

ص: ۲۲۰

الاندلس، ۱۴۱۱ ه. ق.

۱۳- اصبهانی، ابونعیم، حلیهٔ الاولیاء، بیروت، دارالفکر، ۱۳۸۷ ه. ق.

۱۴- امام جعفر صادق علیه السلام، مصباح الشریعهٔ، تهران، ۱۴۰۸ ه. ق.

۱۵- امام جعفر صادق علیه السلام، منتهی الامال، تهران، ۱۴۰۸ ه. ق.

۱۶- انصاری، عبداللّه، شرح منازل السائرین، ملاعبدالرزاق کاشانی (شارح).

۱۷- انصاری، عبداللّه، مجموعه رسائل فارسی خواجه عبد اللّه انصاری، تهران، انتشارات قوس.

۱۸- انیس، ابراهیم و ...، المعجم الوسیط، ترکیه، المکتبهٔ الاسلامیهٔ، ۱۹۷۲ م.

۱۹- باسلامهٔ، حسین بن عبداللّه، تاریخ الکعبهٔ المعظمهٔ، التهامهٔ، ۱۴۰۲ ه. ق.

۲۰- باسلامهٔ، حسین بن عبداللّه، تاریخ عمارهٔ مسجد الحرام، التهامهٔ، ۱۴۰۲ ه. ق.

۲۱- بیهقی، احمد بن حسین، سنن الکبری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ه. ق.

۲۲- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، احمد محمد شاکر (تحقیق)، بیروت، دار احیاء التراث.

۲۳- تمیمی، احمد بن علی، مسند ابن یعلی، بیروت، ۱۴۰۴ ه. ق.

۲۴- جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکه و مدینه، قم، نشر مشعر، ۱۳۸۲ ه. ش.

۲۵- جنابذی، سلطان محمد، بیان السعاده، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ه. ق.

۲۶- حاکم نیشابوری، محمد بن عبداللّه، المستدرک علی الصحیحین، مصطفی عبد القادر عطا (تحقیق)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.

۲۷- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البیت، ۱۴۰۹ ه. ق.

۲۸- حسام الدین هندی، علی المتقی، کنز العمّال، صفوهٔ السصقا (تصحیح)، بیروت، مکتبه التراث الاسلامی، ۱۳۹۷ ه. ق.

ص: ۲۲۱

۲۹- حمیری قمی، عبداللَّه بن جعفر، قرب الاسناد، قم، ۱۴۱۳ ه. ق.

۳۰- حنفی سمرقندی، نصر بن محمد، تنبیه الغافلین، یوسف علی بدیوی (تحقیق)، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۱۳ ه. ق.

۳۱- [امام] خمینی رحمه الله، روح اللَّه، چهل حدیث، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ه. ش.

۳۲- خالد البرقی، احمد بن محمد، المحاسن، سید مهدی رجایی (تحقیق)، قم، مجمع جهانی اهل البیت، ۱۴۱۳ ه. ق.

۳۳- خربوطلی، علی حسنی، تاریخ الکعبة، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۱ ه. ق.

۳۴- دیلمی همدانی، شیرویه بن شهردار، الفردوس بمأثور الخطاب، سعید بن بسیونی زغلول (تحقیق)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۶ ه. ق.

۳۵- رازی، شیخ نجم الدین، مرصاد العباد، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ه. ش.

۳۶- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۲ ه. ق.

۳۷- راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، موسسه الامام المهدی (تحقیق)، قم، ۱۴۰۹ ه. ق.

۳۸- سراج طوسی، ابو نصر، اللمع، عبد الحلیم محمود و طه عبدالباقی مسرور (تحقیق)، مصر، دار الکتب الحدیث، ۱۹۶۰ م.

۳۹- سمرقندی، عبد اللَّه بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، قاهره، ۱۳۸۹ ه. ق.

۴۰- نسائی، احمد بن شعیب، سنن نسائی، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۴ ه. ق.

۴۱- سهروردی، شهاب الدین، عوارف المعارف، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ه. ش.

ص: ۲۲۲

۴۲- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، در المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه. ق.

۴۳- شنوفی، علی، مکه المکرمۀ و الکعبۀ المشرفۀ، بیروت، بیت الحکمۀ، ۱۹۸۹ م.

۴۴- صدوق، علی بن بابویه، امالی، بیروت، ۱۴۰۰ ه. ق.

۴۵- صدوق، علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران، انتشارات جهان.

۴۶- صدوق، علی بن بابویه قمی، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران، مکتبۀ الصدوق.

۴۷- صدوق، علی بن بابویه، معانی الاخبار، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، موسسۀ النشر الاسلامی، ۱۳۶۱ ه. ش.

۴۸- صدوق، محمد بن علی، الخصال، علی اکبر غفاری (تحقیق)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۰ ه. ق.

۴۹- صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، نجف، ۱۳۸۵ ه. ق

۵۰- صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، موسسۀ النشر الاسلامی.

۵۱- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، قم، جماعۀ المدرسین فی الحوزۀ العلمیۀ،

۵۲- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، حمدی عبد المجید السلفی (تحقیق)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه. ق.

۵۳- طبرانی، سلیمان بن احمد، معجم الاوسط، ابومعاذ (تحقیق)، ریاض، دار الحرمین، ۱۴۱۵ ه. ق.

۵۴- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، سید هاشم رسولی محلاتی (تحقیق)، بیروت، دارالمعرفۀ، ۱۴۰۸ ه. ق.

۵۵- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، ۱۳۹۰ ه. ق.

ص: ۲۲۳

۵۶- عطار، احمد عبدالغفور، بناء الکعبهٔ علی قواعد ابراهیم، بیروت، ۱۳۹۹ ه. ق.

۵۷- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، سید هاشم رسولی محلاتی (تحقیق)، تهران، المکتبه العلمیه، ۱۳۸۰ ه. ق.

۵۸- فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۵۹- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، دارالجیل.

۶۰- فیض کاشانی، ملا محسن، المحجهٔ البیضاء، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ه. ق.

۶۱- قائدان، اصغر، تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، قم، نشر مشعر، ۱۳۷۲ ه. ش.

۶۲- قزوینی، محمد بن زید، سنن ابن ماجه، ریاض، ۱۴۰۴ ه. ق.

۶۳- قشیری، عبدالکریم، لطائف الاشارات، مصر، مرکز تحقیق التراث، ۱۹۸۳ م

۶۴- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، مطبعهٔ النجف الاشرف.

۶۵- کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تهران، زوّار، ۱۳۸۲ ه ش.

۶۶- کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران، دار الکتب الاسلامیهٔ، ۱۳۸۹ ه. ق.

۶۷- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.

۶۸- مسعودی، محمد بن ردیه، الکعبهٔ المشرفهٔ، بیروت، مطالع الرشید، ۱۴۱۰ ه. ق.

۶۹- مقریزی، عبدالقادر، بناء الکعبهٔ البیت الحرام، بیروت، شرکهٔ دارالبشائر الاسلامیهٔ، ۱۴۲۶ ه. ق.

۷۰- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبهٔ، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران مکتبهٔ الصدوق.

۷۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسهٔ آل البیت، ۱۴۰۸ ه. ق.

۷۲- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۹۹ ه ش.

ص: ۲۲۴

۷۳- جعفریات

۷۴- مکارم الاخلاق

۷۵- احتجاج طبرسی

۷۶- جامع الصغیر

۷۷- جامع الأخبار

۷۸- تاریخ الکبیر

۷۹- المراقبات

۸۰- تاریخ بغداد

۸۱- الترغیب و الترهیب

۸۲- سفینهٔ البحار

۸۳- گلستان سعدی

۸۴- منازل السائرین

۸۵- فقه الرضا علیه السلام

۸۶- ترجمه فتوحات

۸۷- صحیح مسلم

۸۸- صحیح بخاری

۸۹- شعب الایمان(۱)

---

[۱] (۱). معجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۵۶؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ قاموس المحیط، ج ۱، ص ۳۸۶

[۲] (۲). همان.

[۳] (۱). کشف المحجوب، ص ۴۲۶

[۴] (۱). کشف‌المحجوب، ص ۴۲۲

[۵] (۱). کشف المحجوب، ص ۴۲۴

[۶] (۲). کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۷۱

[۷] (۱). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴

[۸] (۱). محاسن، ج ۱، ص ۲۸۸

[۹] (۱). الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۸۰

[۱۰] (۲). امالی الصدوق، ص ۵۳۳، روایت ۷۴۲

[۱۱] (۳). خصال، ص ۱۲۷، روایت ۱۲۷

[۱۲] (۴). مفاتیح الجنان، دعاهای هر روز ماه مبارک رمضان.

[۱۳] (۱). سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۱۳

[۱۴] (۲). تنبیه الغافلین، ص ۳۰۳، روایت ۴۲۸

[۱۵] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، روایت ۱۸

[۱۶] (۲). ثواب الاعمال، ص ۷۱، روایت ۶؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۴، روایت ۲۱

[۱۷] (۳). بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸، روایت ۱۸

[۱۸] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲

[۱۹] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۴

[۲۰] (۲). جعفریات، ص ۶۵

[۲۱] (۱). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۵

[۲۲] (۲). احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۵۶، روایت ۳۲

[۲۳] (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، روایت ۱؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۵۱۸، روایت ۱۸۰۵

[۲۴] (۱). اعراف: ۹۶

[۲۵] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۱

[۲۶] (۱). کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۱۳، روایت ۳۴۷۱۸

[۲۷] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۷، روایت ۱

[۲۸] (۲). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۲

[۲۹] (۱). حج: ۲۶

[۳۰] (۲). من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۹، روایت ۶۷۳

[۳۱] (۳). همان، روایت ۱

[۳۲] (۱). اخبار مکه، ج ۱، ص ۵۲

[۳۳] (۲). ر. ک: تاریخ الکعبة المعظمة؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۶۴- ۸۳؛ تاریخ عمارة مسجدالحرام؛ بناء الکعبه علی قواعد ابراهیم علیه السلام؛ تاریخ الکعبة؛ الکعبة المشرفة؛ بناء الکعبة البیت‌الحرام؛ مکة المکرمةوالکعبة المشرفة؛ تاریخ و آثار اسلامی، ص ۴۳- ۴۸

[۳۴] (۱). مائدة: ۹۷

[۳۵] (۲). مائده: ۹۵

[۳۶] (۳). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۰، روایت ۲۱۱۰

[۳۷] (۱). امالی صدوق، ص ۱۶۶

[۳۸] (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۰؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۶۰

[۳۹] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹، روایت ۵

[۴۰] (۱). همان، روایت ۶

[۴۱] (۲). علل الشرائع، ص ۳۹۹، روایت ۵

[۴۲] (۳). تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۵۸

[۴۳] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۹

[۴۴] (۲). آل‌عمران: ۹۶

[۴۵] (۳). علل الشرائع، ج ۲، ص ۲۹۷

[۴۶] (۱). طور: ۱- ۴

[۴۷] (۲). بیان السعادهٔ، ج ۴، ص ۱۱۷

[۴۸] (۱). کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷- ۲۳۸

[۴۹] (۲). همان، ج ۹، ص ۳۳۳

[۵۰] (۳). مقابل و برابر.

[۵۱] (۱). بقره: ۱۵۶

[۵۲] (۱). بقره: ۱۵۶

[۵۳] (۲). مائده: ۱۸

[۵۴] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۶

[۵۵] (۱). تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۰

[۵۶] (۲). همان، ص ۴۶۹

[۵۷] (۱). توبه: ۱

[۵۸] (۲). تفسیر قمی، ص ۲۵۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۵

[۵۹] (۳). زمر: ۶۹

[۶۰] (۴). معانی الاخبار، ص ۱۱۸

[۶۱] (۱). آل‌عمران: ۳۳

[۶۲] (۱). معانی الأخبار، ص ۱۱۹

[۶۳] (۲). مستدرك الوسائل، ج ۲، ص ۹

[۶۴] (۱). محجهٔ البیضاء، ص ۱۵۴، حدیث ۴

[۶۵] (۱). به نقل از: ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۷۴

[۶۶] (۲). بقره: ۱۸۶

[۶۷] (۱). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج ۱، ص ۳۳۰

[۶۸] (۲). جامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۸۱، روایت ۹۳۲۰

[۶۹] (۳). محاسن، ج ۱، ص ۱۴۵، روایت ۲۰۰

[۷۰] (۱). سنن الکبری، ج ۳، ص ۵۰۲، روایت ۶۴۶۰

[۷۱] (۲). محاسن، ج ۱، ص ۱۴۴، روایت ۱۹۹

[۷۲] (۳). همان، ص ۱۴۵، روایت ۱۰۲

[۷۳] (۴). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۴۱، روایت ۶

[۷۴] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۴۰

[۷۵] (۲). یوسف: ۲۴

[۷۶] (۳). طه: ۱۰

[۷۷] (۴). نجم: ۱۸

[۷۸] (۵). انعام: ۷۵

[۷۹] (۱). ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۷۸- ۵۸۲

[۸۰] (۱). فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۴۸۵

[۸۱] (۱). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج ۱، مناجات نامه.

[۸۲] (۱). اسرارالشریعه و اطوارالطریقه و انوارالحقیقه، ص ۲۲۹

[۸۳] (۲). مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

[۸۴] (۱). محاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل‌الشرایع، ص ۴۱۵، روایت ۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲

[۸۵] (۲). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۵، روایت ۲۱۲۲؛ محاسن، ج ۲، ص ۵۵، روایت ۱۱۶۲؛ علل الشرائع، ص ۴۱۵، روایت ۱

[۸۶] (۱). اسرارالشریعهٔ و اطوارالطریقهٔ و انوارالحقیقهٔ، ص ۲۳۱

[۸۷] (۲). جامع‌الأخبار، ص ۹۴.

[۸۸] (۳). شرح منازل السائرین، باب اخلاص، ص ۶۸

[۸۹] (۱). ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۷۸۰

[۹۰] (۲). شوری: ۱۱

[۹۱] (۳). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱۸، روایت ۳۱۱۰

[۹۲] (۴). بحارالأنوار، ج ۶، ص ۸۴

[۹۳] (۱). بحارالأنوار، ج ۸۴، ص ۳۴۴.

[۹۴] (۱). بحارالأنوار، ج ۸۰، ص ۳۵۲

[۹۵] (۱). مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

[۹۶] (۱). ق: ۳۷

[۹۷] (۲). انشقاق: ۶

[۹۸] (۱). مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۶۶

[۹۹] (۲). ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۸۰۲

[۱۰۰] (۱). طه: ۱۲

[۱۰۱] (۱). علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۳

[۱۰۲] (۱). حجرات: ۱۱

[۱۰۳] (۲). ترجمه فتوحات مکّیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۷۶۲

[۱۰۴] (۱). بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷

[۱۰۵] (۱). منتهی الامال، باب ۹، فصل ۲، روایت ۷

[۱۰۶] (۲). ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۶۱۲

[۱۰۷] (۱). ترجمه فتوحات مکیه، ص ۵۸۳- ۵۸۵

[۱۰۸] (۲). شعراء: ۱۰۱ و ۱۰۲

[۱۰۹] (۱). توبه: ۱۰۸.

[۱۱۰] (۱). زمر: ۳

[۱۱۱] محمد تقی فعالی، اسرار عرفانی عمره، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

[۱۱۲] (۱). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۲۵، روایت ۲۵۷۸؛ قرب الاسناد، ص ۱۶۲، روایت ۵۹۲؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۲، ص ۳۷۷، روایت ۷

[۱۱۳] (۱). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۳، روایت ۲۱؛ علل الشرائع، ص ۴۱۶، روایت ۲

[۱۱۴] (۱). عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵

[۱۱۵] (۲). محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۱؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵، روایت ۱۲۱

[۱۱۶] (۳). علل الشرائع، ص ۴۱۸، روایت ۴

[۱۱۷] (۱). بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴

[۱۱۸] (۱). هود: ۷۵

[۱۱۹] (۲). مریم: ۴۱

[۱۲۰] (۱). انفال: ۲۴

[۱۲۱] (۱). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۲، روایت ۲۲۳۸؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۹۳، روایت ۶۱۲۵

[۱۲۲] (۲). سنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۲۲ و ۹۰۲۰

[۱۲۳] (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۷، روایت ۸؛ محاسن، ج ۱، ص ۱۳۸، روایت ۱۸۰؛ الفردوس، ج ۳، ص ۶۱۴، ۵۹۱۸

[۱۲۴] (۱). آل عمران، ۳۳.

[۱۲۵] (۲). الخصال، ج ۱، ص ۲۲۵.

[۱۲۶] (۳). الرحمن: ۶

[۱۲۷] (۴). نور: ۴۱

[۱۲۸] (۵). بقره: ۷۴

[۱۲۹] (۶). رعد: ۱۳

[۱۳۰] (۷). جمعه: ۱

[۱۳۱] (۱). سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۹، روایت ۸۲۸؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۱۹؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۲۵۱

[۱۳۲] (۱). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۳، روایت ۲۱۴۰

[۱۳۳] (۲). علل الشرائع، ص ۲۳۵، روایت ۴؛ امالی الصدوق، ص ۲۳۴، روایت ۲۴۷

[۱۳۴] (۱). دّر المنثور، ج ۱، ص ۵۲۷

[۱۳۵] (۲). تاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۱۵۰، روایت ۲۲۸۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵، روایت ۲۹۲۳؛ مسندابن‌حنبل، ج ۱، ۶۸۸، روایت ۲۹۵۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۶۲، روایت ۱۷۵۵؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۲۶، روایت ۲۵۵۸

[۱۳۶] (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳۵، روایت ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۹۱، روایت ۳۰۰ وص ۲۸۴، روایت ۹۶۷

[۱۳۷] (۱). به نقل از: المراقبات، ص ۱۹۹

[۱۳۸] (۱). زمر: ۲۲

[۱۳۹] (۱). کشف المحجوب، ص ۴۲۹

[۱۴۰] (۲). طه: ۱۲

[۱۴۱] (۱). بقره: ۱۳۸

[۱۴۲] (۲). اعراف: ۲۶

[۱۴۳] (۳). انعام: ۹۴

[۱۴۴] (۱). مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱ و نیز به نقل از: ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۵۹

[۱۴۵] (۱). مائده: ۹۵

[۱۴۶] (۱). کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷

[۱۴۷] (۲). لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۴۴۹

[۱۴۸] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۶، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۳۰۲، روایت ۱۰۲۹

[۱۴۹] (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۰، روایت ۲

[۱۵۰] (۱). زمر: ۷۵

[۱۵۱] (۱). مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲

[۱۵۲] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۲

[۱۵۳] (۲). تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۶۹؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۸ ص ۲۱۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۳۳۰، روایت ۴۵۸۹؛ عوالی‌اللئالی، ج ۱، ص ۹۶، روایت ۸

[۱۵۴] (۱). ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۵۰۳- ۵۰۸

[۱۵۵] (۱). کشف المحجوب، ص ۳۷۴

[۱۵۶] (۲). اسرار الشریعه واطوار الطریقه و انوار الحقیقهٔ، ص ۲۳۲

[۱۵۷] (۳). مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه.

[۱۵۸] (۱). مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه.

[۱۵۹] (۱). بقره: ۲۹

[۱۶۰] (۱). بقره: ۲۹

[۱۶۱] (۲). حجر: ۸۷

[۱۶۲] (۳). لقمان: ۲۷

[۱۶۳] (۴). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۰

[۱۶۴] (۵). نوح: ۱۴

[۱۶۵] (۶). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۳

[۱۶۶] (۷). ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۶۵۲

[۱۶۷] (۱). مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۳۰، روایت ۱۶۸۶ و ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۳۰۵۶؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۷۲، روایت ۱۷۹۱؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۸، روایت ۹۲۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۹۳، روایت ۹۶۰

[۱۶۸] (۲). علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۷

[۱۶۹] (۳). اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۴۰

[۱۷۰] (۱). تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۴، روایت ۳۳۹؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱، روایت ۵

[۱۷۱] (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۶

[۱۷۲] (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۰

[۱۷۳] (۱). سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۲۶

[۱۷۴] (۲). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹، روایت ۹۳

[۱۷۵] (۱). مائده: ۶۵

[۱۷۶] (۲). توبه: ۲۱

[۱۷۷] (۳). آل‌عمران: ۱۸۵

[۱۷۸] (۴). معارج: ۳۵

[۱۷۹] (۱). الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۱۹۴، روایت ۱۳

[۱۸۰] (۲). همان، ص ۱۹۴، روایت ۱۷

[۱۸۱] (۱). بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۲۲۰

[۱۸۲] (۲). علل الشرائع، ص ۴۲۶، روایت ۷

[۱۸۳] (۳). همان.

[۱۸۴] (۱). مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۲۵، روایت ۱۶۷۱؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۲۰، روایت ۹۲۲۱

[۱۸۵] (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۴؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۱، روایت ۲۱۱۴

[۱۸۶] (۱). مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۸۱

[۱۸۷] (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۲؛ قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۰

[۱۸۸] (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴، روایت ۱؛ علل الشرائع، ص ۴۲۴، روایت ۲؛ عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۱، روایت ۱

[۱۸۹] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۸۴

[۱۹۰] (۱). جامع الاحادیث للقمی، ص ۷۱

[۱۹۱] (۱). جامع الاحادیث للقمی، ص ۸۱۸

[۱۹۲] (۱). بقره: ۲۵۷

[۱۹۳] (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۰۲، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۱، روایت ۳۲۹

[۱۹۴] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۲۵

[۱۹۵] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۳

[۱۹۶] (۱). تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱، روایت ۱۲

[۱۹۷] (۲). الفردوس، ج ۴، ص ۹۴، روایت ۶۲۹۲

[۱۹۸] (۱). اخبار مکة للازرقی، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

[۱۹۹] (۲). المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۵۴، روایت ۱۱۸۷۳.

[۲۰۰] (۱). مضمون آیه ۷۷ از سوره آل عمران.

[۲۰۱] (۱). اخبار مکة للازرقی، ج ۱، ص ۳۵۰

[۲۰۲] (۱). بقره: ۳۷

[۲۰۳] (۲). تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۴۸

[۲۰۴] (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴، روایت ۵

[۲۰۵] (۱). فاطر: ۱۵

[۲۰۶] (۲). تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴

[۲۰۷] (۳). مفردات، ص ۳۸۳

[۲۰۸] (۴). سفینةالبحار، ج ۲، ص ۳۷۸

[۲۰۹] (۱). مرصاد العباد، ص ۱۱۵

[۲۱۰] (۲). آل‌عمران: ۲۰

[۲۱۱] (۳). شرح منازل السائرین، ص ۱۲۹- ۱۳۱

[۲۱۲] (۱). علق: ۶- ۷

[۲۱۳] (۲). گلستان سعدی، ص ۱۷۹

[۲۱۴] (۳). بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۸۳

[۲۱۵] (۱). مجموعه رسائل فارسی خواجه عبداللّه انصاری، ج ۱، ص ۳۶۸

[۲۱۶] (۲). طه: ۱۱۱

[۲۱۷] (۱). ربیع الابرار، ج ۲، ص ۱۴۹

[۲۱۸] (۱). سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۳

[۲۱۹] (۲). بحارالأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹

[۲۲۰] (۳). طه: ۱۴

[۲۲۱] (۴). رعد: ۲۸

[۲۲۲] (۱). چهل حدیث، ص ۴۳۱

[۲۲۳] (۲). همان، ص ۴۳۴- ۴۳۷

[۲۲۴] (۱). منازل السائرین، ص ۲۱۶

[۲۲۵] (۱). صافات: ۱۰۲

[۲۲۶] (۲). عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۷

[۲۲۷] (۱). بقره: ۱۲۵

[۲۲۸] (۱). بقره: ۱۲۵

[۲۲۹] (۱). مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۸

[۲۳۰] (۲). کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۳۰؛ بیان السعادة، ج ۱، ص ۱۵۷

[۲۳۱] (۳). بقره: ۲۵۷

[۲۳۲] (۱). تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۳

[۲۳۳] (۱). تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۹، روایت ۵۶؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۷

[۲۳۴] (۱). عوارف المعارف، ص ۲۹۳- ۲۹۶

[۲۳۵] (۲). مصباح‌الشریعهٔ، ص ۴۷

[۲۳۶] محمد تقی فعالی، اسرار عرفانی عمره، ۱جلد، نشر مشعر – تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

[۲۳۷] (۱). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸، روایت ۲۱۶۸

[۲۳۸] (۲). تغابن: ۹

[۲۳۹] (۱). رعد: ۳۹

[۲۴۰] (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۴، روایت ۳؛ علل الشرائع، ص ۴۳۳، روایت ۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۶، روایت ۲۱۲۴

[۲۴۱] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۴، روایت ۵

[۲۴۲] (۲). قرب الاسناد، ص ۲۳۷، روایت ۹۳۲

[۲۴۳] (۱). بقره: ۱۲۴

[۲۴۴] (۲). حج: ۲۶

[۲۴۵] (۳). بقره: ۱۲۷

[۲۴۶] (۴). بقره: ۱۳۱

[۲۴۷] (۵). بقره: ۱۲۴

[۲۴۸] (۱). بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۱۰۷؛ علل الشرائع، ص ۴۳۲، روایت ۱

[۲۴۹] (۱). ذاریات: ۵۰

[۲۵۰] (۲). ترجمه فتوحات، باب ۷۰- ۷۲، ص ۸۴۵

[۲۵۱] (۳). انفال: ۲۴

[۲۵۲] (۱). بحارالأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴

[۲۵۳] (۲). محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۳

[۲۵۴] (۳). فصلت: ۵۳

[۲۵۵] (۴). ق: ۱۷

[۲۵۶] (۱). بقره: ۷۴

[۲۵۷] (۲). فاطر: ۲۸

[۲۵۸] (۱). بقره: ۷۴

[۲۵۹] (۲). انبیا: ۳۰

[۲۶۰] (۳). بقره: ۶۰

[۲۶۱] (۴). حجر: ۷۴

[۲۶۲] (۱). اسراء: ۵۰

[۲۶۳] (۲). اسراء: ۴۴

[۲۶۴] (۱). تهذیب‌الأحکام، ج ۱، ص ۹۶؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۹، ص ۵۲۲، روایت ۱۸۲۵۹

[۲۶۵] (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۱، روایت ۱

[۲۶۶] (۱). ابراهیم: ۳۶

[۲۶۷] (۲). مائده: ۱۱۸

[۲۶۸] (۳). انبیاء: ۸۳

[۲۶۹] (۱). مصباح الهدایهٔ و مفتاح الکفایه، ص ۱۴۷

[۲۷۰] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۴۳۰

[۲۷۱] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۲، روایت ۲

[۲۷۲] (۱). در المنثور، ج ۱، ص ۲۹۳

[۲۷۳] (۱). فقه الرضا علیه السلام، ص ۴۶

[۲۷۴] (۲). یونس: ۶۲

[۲۷۵] (۳). تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۷۱، روایت ۱۶۵۷

[۲۷۶] (۱). کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۵۹، روایت ۳۴۹۴۱

[۲۷۷] (۲). صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۰۷، روایت ۱۳۸۵

[۲۷۸] (۱). مسند ابن حنبل، ج ۸، ص ۳۸۴، روایت ۲۲۶۹۳

[۲۷۹] (۱). نجم: ۹

[۲۸۰] (۲). بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۱۵.

[۲۸۱] (۱). بقره: ۳۰

[۲۸۲] (۱). بقره: ۳۱.

[۲۸۳] (۲). انسان: ۲۳.

[۲۸۴] (۱). کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۲۳۰، روایت ۳۴۸۰۳

[۲۸۵] (۲). صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۷۶، روایت ۴۳۱۳

[۲۸۶] (۱). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۶۰، روایت ۱

[۲۸۷] (۱). فروع کافی، ج ۳، ص ۲۹۵، روایت ۱، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۶۱، روایت ۵۸

[۲۸۸] (۱). شعب الایمان، ج ۳، ص ۵۰۰، روایت ۴۱۹۱

[۲۸۹] (۲). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶، روایت ۱۰

[۲۹۰] (۳). ثواب الاعمال، ص ۵۰، روایت ۱

[۲۹۱] (۴). سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۳، روایت ۱۴۱۳

[۲۹۲] (۵). مسند ابن حنبل، ج ۴، ص ۳۱۱، روایت ۱۲۵۸۴

[۲۹۳] (۱). آل‌عمران: ۱۶۹

[۲۹۴] (۱). محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۶

[۲۹۵] (۲). سنن الکبری، ج ۵، ص ۴۰۳، روایت ۱۰۲۷۴

[۲۹۶] (۳). فروع کافی، ج ۴، ص ۵۴۹، روایت ۳

[۲۹۷] (۱). سنن الکبری، ج ۵، ص ۵۴۸، روایت ۴

[۲۹۸] (۲). همان، ص ۵۷۹، روایت ۲

[۲۹۹] (۳). قرب الاسناد، ص ۶۵، روایت ۲۰۵

[۳۰۰] (۱). معانی الاخبار، ص ۲۶۷، روایت ۱

[۳۰۱] (۱). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۰۰، روایت ۱۱۳۸؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۵، روایت ۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷، ۱۲

[۳۰۲] (۲). فروع کافی، ج ۴، ۵۵۴، روایت ۳

[۳۰۳] (۳). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸، روایت ۱۵۳

[۳۰۴] محمد تقی فعالی، اسرار عرفانی عمره، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

۱- محمد تقی فعالی، اسرار عرفانی عمره، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، بهار ۱۳۸۸.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW